



۱۶

بازرسی شد  
۳۲ - ۳۶

کشف الغمہ کمال الدین طحی

محراب القلوب  
از تصنیفات ابن یوسف  
عجل بن فیس بن ابرہی

ترجمہ المناقب (ترجمہ کشف الغمہ علی بن عسکری)  
ترجمہ - علی بن حسن الزراری

کشف الغمہ فی معرفۃ الأئمہ الاثنی عشر  
علی بن عسکری لعنوان ابرہی نوشتہ

۵۵۴۳

کتابخانہ مجلس شورای ملی

کتاب: میراث العرب (ترجمہ کشف الغمہ) ترجمہ المناقب

مؤلف: علی بن فیس بن ابرہی (علی بن عسکری)

موضوع: ترجمہ - کمال الدین طحی - ابن حسن الزراری

شماره ثبت کتاب: ۲۸۲۹

۴۴۷

۱۲۲

بازدید شد  
۱۳۸۲



۴۰۲۰



۱۶

بازرسی شد  
۳۶ -

کشف العمه کمال الدین طحی

مؤلف: محمد بن علی بن قیس اربلی  
محراب القلوب  
از تصنیفات اربلی  
کتاب: محمد بن علی بن قیس اربلی

ترجمه: محمد بن علی بن قیس اربلی  
ترجمه: محمد بن علی بن قیس اربلی

کشف العمه فی معرفه الأئمه الاثنی عشر  
علی بن عیسیٰ لعوان اربلی نوشته

۵۵۷۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: محراب القلوب (ترجمه کشف العمه) ترجمه: محمد بن علی بن قیس اربلی (عبد بن علی اربلی)

موضوع: ترجمه - کمال الدین طحی - محمد بن حسن الزراری

شماره ثبت کتاب: ۲۸۲۹

بازرسی شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
تلف: فهرست شده  
۴۰۲۰



مجموعه کتب خطی





نائب و معاون ایشان شدیم بر مقدار وسیع و طاقت خود بر قدرشان ایشان که رفیع است و عالی در حدیث  
زین پیشه می آید آن حسن است از انظام لای و واضح و روشن کردیم از شان و حال ایشان بر وجهی باز  
بفضل فی و با کرد و مفرط غالی امیدوارم که بر ایشان علیهم السلام هدایت کند این حق تعالی کسی را  
که قاده باشد در وادی ضلالت راه نماید کسی را که سلوک نماید بر و بی جهالت و بگرداند از غافل برای  
رضای کریم و بکشد برینج قویم و طریقیستی که گمانی که ما را راه نمود بر و بیستی ایشان و کرد ایند ما را از محبت  
ایشان و بیستی حق تعالی تقریب بچویم بحدوث ایشان و پیروی میکنیم بهیچ وجه از ایشان و چنانکه نیز بهیچ  
ایشان و امیدواریم که بوزیر و سیاست بوال میرند در یافتن سیر با و بسا غالی از فروع شتهار یا به  
مشترک شتهار نماید و بروصیت و آوازه او در اقطار و آنکه فایده دهد در ایاد او و میگوید و دو نواب است  
کرد اند و بهر هراز انعام و آسان او و او از کفر از رقیب مرا از فضل و امتنان او و تسکیر کردم از آنکه گفتند  
فی معرفه الایده و ابتدا کرده ام بعون و توفیق الهی بزرگترین صفتی اند و عیال که و نسبت و بیست و چندی  
سجرات و وقت و وفات و و بعد از او و امیر المومنین و فاطمه و آنکه از اولاد او مجاهد ایشان بودند  
صلوات الله علیه بر و در نسق و بر تیش ما و فی حق الله با تندی و کثرت الیه نیت **کرامت** از حق تعالی و الله  
شهرت ترین اسما و محمد است که قرآن مجید باین ناطق است و شتافت و اواز جهراست و بنای این اسم بهیچ  
سبب لغت نیست و در بلوغ غایت محضت و دیگر از اسما شریفه آنحضرت است حدیث که قرآن نیز باین ناطق است و شتافت  
او از جهراست و بچو احمد از محضت و جایز است که لغت باشد در حد و این عباس فرموده که اسم آنحضرت در تیره  
احراست و صحوک القتل یعنی پاک نفس که هر چه باشد بهیچ وجه پاک و شتر باشد و طبل و شمله و مال و امان زنده  
و شتر بر گردان حایل کرده باشد و دیگر ماسی است خیرین مطعم از پدر خود را و میباید که آنحضرت فرمود که مرا  
نامهاست از آن محمد و ماسی است یا نگه ماسی که هر است یا ماسی است یا کسی را که تا لغت و کند و جایز است که  
ماسی که هر است یا کسی باشد که تابع اوست و جایز است یعنی در حضور آنحضرت خلایق محشور شوند و عاقبت  
یعنی بعد از او و پیغمبری نخواهد بود و دیگر شایه است زیرا که شهادت خواهد کرد برای انبیا علیهم السلام و تبلیغ و بر  
یا نگه تبلیغ بایشان کرده اند قال الله تعالی کیف اذ اخبرنا من کل امیه و شفه و یحییان یا ایت علی هؤلاء  
شهادت یا یعنی شهادت و دیگر شایه است که از بشت رت زیرا که اهل بشت را بشت رت میدهند و بشت و دیگر  
زیر است که چو میکند اهل و رخ را بر و رخ و دیگر لاله اعلی الله است زیرا که مردم را دعوت میکند را و حق



و توحید و توحید او و دیگر سراسر منزلت زیرا که دنیا بود و وجود او متواتر است و کفر کافران محو و توحید  
نور رسالت است و دیگر از اسماء منوره او و جی الزهراء است زیرا که رحمت عالمیان است و شرف و شرف  
و عطف بر خلقان زیرا که رحمت در انعام یافت و عطف است کما قال الله تعالی و کان فی انفسنا  
و دیگر بنی المومنین است که بنی رحمت و توحید است بنی اسم زهراء است که مبعوث شده از برای محو  
کفر و بر ویت که روزی آنحضرت در محراب بود یکی از کفار را مودود دان تا قراورد و بر پشت مبارک  
آنحضرت نهادند آنحضرت چون این را شنید پدید آمد و فرمود که ای جماعت قریش این چه عملی است که با  
می کنید بنی خدا که جان محمد در غایت قدرت و است کین آمده ام بنی و قتل شما بوجهی برخواست  
میان و این را شنیدند و دو کفایت نمودند و بول نبی بود و اسطرا بنی المومنین موم شده و دیگر بنی که از ایشان  
نمودند که پاک نفس بود و کای اسطرا بنی موم شده و دیگر بنی که از ایشان  
پیرانگی که پیوسته بهشت نخواهد رفت و زن را کسیت فرمود و کوششش که چون شوند و بهشت روند  
و بسیاری را این قول که آنحضرت روایت کرده اند و ایمان بهم بود و با مردم رفیق و مدارای می نمودند  
در قرآن خبر نمیدادند که بنی رحمت است و اهل بیت را و وجود دیگر جفا میداد جفا عیب و اجلا فایده  
بر آن حمل بود و در مقابل جفا نبی فرمود و در کلام لطیف بود و در سلام و معاملات رفیق و بارش  
روی مردم در محاورات روی مبارک و تسلط بود و از استلای نور و جود بر زمین درخشنده و مثل مهر سپهر  
صلی الله علیه و آله الطاهرین و دیگر از اسماء او و قتال و لیجای شلیت چنانکه مذکور شد که بر همه احوال  
بود و در هر که دلیر چنانچه روایت کنند از امیر المومنین علی علیه السلام که چون جنگی را میبایست  
خون دلیران زمین معرکه سرخ می شد بپایان هر که سلام میبویان رسول خدا فرستند و هیچکس پیش از آنحضرت  
نزدیکتر نبود چنانچه در معرکه حنین و غیر آن مشاهده رفت و لندرا با ذن باری تعالی صدا دید و در پیش او لیل  
و بطول ایت ایشان را بقتل و در بدان جهت باین اسم شریف و دیگر توحید است که تمام امور خود را بختی بکار گذاشته  
بود چه اگر مصطفی پیش آمدی رضا بقضا بدادی و جوع حضرت حق کردی و اصل و اصل قوه خود را بیکدیگر و بطلب  
صبار و در غنا شاکر و دنیا خط میاموده و لذات او میل فرموده و امن است از آن در چیده بود و در دیده  
فرموده ایمانیده و ایم فرمودی که ما باینجا چکار که کشش باین باشد و نیا آنگاه است که سواری دگر را بیایستی  
در سایه و زانی خوان کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود و دیگر فرمود که گوی ما را در دامنیت و صحت

و توحید

و توحید و توحید او و دیگر سراسر منزلت زیرا که دنیا بود و وجود او متواتر است و کفر کافران محو و توحید  
نور رسالت است و دیگر از اسماء منوره او و جی الزهراء است زیرا که رحمت عالمیان است و شرف و شرف  
و عطف بر خلقان زیرا که رحمت در انعام یافت و عطف است کما قال الله تعالی و کان فی انفسنا  
و دیگر بنی المومنین است که بنی رحمت و توحید است بنی اسم زهراء است که مبعوث شده از برای محو  
کفر و بر ویت که روزی آنحضرت در محراب بود یکی از کفار را مودود دان تا قراورد و بر پشت مبارک  
آنحضرت نهادند آنحضرت چون این را شنید پدید آمد و فرمود که ای جماعت قریش این چه عملی است که با  
می کنید بنی خدا که جان محمد در غایت قدرت و است کین آمده ام بنی و قتل شما بوجهی برخواست  
میان و این را شنیدند و دو کفایت نمودند و بول نبی بود و اسطرا بنی المومنین موم شده و دیگر بنی که از ایشان  
نمودند که پاک نفس بود و کای اسطرا بنی موم شده و دیگر بنی که از ایشان  
پیرانگی که پیوسته بهشت نخواهد رفت و زن را کسیت فرمود و کوششش که چون شوند و بهشت روند  
و بسیاری را این قول که آنحضرت روایت کرده اند و ایمان بهم بود و با مردم رفیق و مدارای می نمودند  
در قرآن خبر نمیدادند که بنی رحمت است و اهل بیت را و وجود دیگر جفا میداد جفا عیب و اجلا فایده  
بر آن حمل بود و در مقابل جفا نبی فرمود و در کلام لطیف بود و در سلام و معاملات رفیق و بارش  
روی مردم در محاورات روی مبارک و تسلط بود و از استلای نور و جود بر زمین درخشنده و مثل مهر سپهر  
صلی الله علیه و آله الطاهرین و دیگر از اسماء او و قتال و لیجای شلیت چنانکه مذکور شد که بر همه احوال  
بود و در هر که دلیر چنانچه روایت کنند از امیر المومنین علی علیه السلام که چون جنگی را میبایست  
خون دلیران زمین معرکه سرخ می شد بپایان هر که سلام میبویان رسول خدا فرستند و هیچکس پیش از آنحضرت  
نزدیکتر نبود چنانچه در معرکه حنین و غیر آن مشاهده رفت و لندرا با ذن باری تعالی صدا دید و در پیش او لیل  
و بطول ایت ایشان را بقتل و در بدان جهت باین اسم شریف و دیگر توحید است که تمام امور خود را بختی بکار گذاشته  
بود چه اگر مصطفی پیش آمدی رضا بقضا بدادی و جوع حضرت حق کردی و اصل و اصل قوه خود را بیکدیگر و بطلب  
صبار و در غنا شاکر و دنیا خط میاموده و لذات او میل فرموده و امن است از آن در چیده بود و در دیده  
فرموده ایمانیده و ایم فرمودی که ما باینجا چکار که کشش باین باشد و نیا آنگاه است که سواری دگر را بیایستی  
در سایه و زانی خوان کند و بعد از ساعتی از آنجا روان شود و دیگر فرمود که گوی ما را در دامنیت و صحت

و توحید











جبرئیل گفت یا محمد قل یا سلام می رسد و می رسد که حال قیمت وجود را یک نوع می بانی آنحضرت فرمود که  
ای جبرئیل من امر خود را می بینم می جبرئیل گفت یا محمد شایسته باد تو را که حق تعالی بخواد بهر امر بتمام و درجه  
که از اولین و آخرین کسی بدان مقام و درجه برسد به باشد آنحضرت فرمود که ای جبرئیل ما که سلوت قبل ازین  
آمد و طلب دان کردن من اولاد من را تمام با نظر اند که تو قوم گفتی از محمد می باشد و در واقع شایسته حق تعالی  
و ملک الموت که بغیر روح تا غایت رفتار و چرخ کردن و دستور طلب نکرد و پیش از تو و نه بعد از تو با حق  
حرم محرم تو دستور خواسته آنحضرت فرمود که جبرئیل من از سر مشوا و ما دعا و نه بعد از ان اولاد خود  
تا زمان و حضرت آنحضرت عصبانند من آمدن آنکه او گفت که ای فاطمه نزدیک من بنشین که گفت یا پسین است  
چون نزدیک شد او را بر سینه مبارک خود مضطرب گردانید و ای را بر سینه گفت بعد از ان سر بر پشت و او را بشا  
گویند ای سیه ز دیده مبارک بر خیز و دیگر بار او اطلب فرموده با بنطریق را زانگت حضرت فاطمه در کمر افکند  
و چون باطن سینه را بخواست فاطمه سینه زنی پسندید که بر ریزه را تو بخواه را یکو میر که تو گریه و افغان را  
زیاد و دیگر می گفت که خبر فاطمه رفتی می شنوم و کیفیت حالتش پاره می کنم از ان در آب و قیام و دیگر  
که با او را فرمود و اما شایسته در وسط هر شب فرستید و باطن سینه تعجب کرده بر سر سینه زد که ای فاطمه چشم  
دین حالت چه بود فرمود که آنحضرت گفت که ای خرمیک اختر من غم خود رو بچشم من که از اهل بیت من کی  
اول من خلق خود تو خواهی بود من از حق تعالی ان التماس کردم و التماس من در معرض قبول افتاده  
فرمود که شایسته من این نشان را بر سینه من ازین اشارت بعد از ان ما جبرئیل ما هم حسین را علیهم السلام  
طلب فرموده سر روی ایشان را بوسه داد و در کنار کمر او را راه لطف و شفقت در ایشان می کرد  
و این ان می کرد و دست و پا بر کند از پی عبادت و عفرین تحت لقا و حق علیهما السلام که از او بر ریزه بار  
خود اما محمد با قرعیه السلام روایت کرده که درین حالت جبرئیل علیه السلام عود کرد و گفت السلام علیکم  
یا رسول الله من آخرین روزی است که در دنیا زیاده می کند و اعطای من یا مسترخواست که چون درین  
حاجه جبرئیل زنده و امثال نزول لاجال فرمود گفت یا محمد ازین زمان که بعالم با لاصعود کردم دیگر با بعد از  
غیر از اول تو ام کرد و دیگر از افاضه جعفر نقی بن علی با قرعیه السلام بقول است که چون وقت تمنا  
آنحضرت شد شخصی بر در خانه آمده طلب دان کرد که در خانه و در حضرت امیر المومنین علیه السلام بود  
فرمود و گفت حاجت تو چیست گفت که بخوانم در اصل شوم و در مثل الله صلی الله علیه و آله و سلم را به چشم

ممراب القلوب  
ممراب القلوب  
ممراب القلوب

4

آن حضرت فرمود که پس وقت آن حضرت را می توان دید و تواجبت خود را بگوید گفت مرا غیر رفتن از دنیا نیست چون این احوال ابرار حضرت عرض کردم از آن فرمود که باز ندرون در دیر دامه در پایی این حضرت گفت یا رسول الله من از رسولان ختم آنحضرت فرمود که از کدام رسولانی گفت من ملک الموت که می جاسم است و راستا و بجزرت و تو می خرد داندیده را با ملک القای او را اختیار میکنی یا جوع بند نیامی غالی من حضرت فرمود که مرا عملت و دما جبریل از نزد رب جبریل را زود و با او است و رت نماید در حالت جبریل یک زدن از سوره التیجانی بخوان زولاجل فرمود و گفت یا رسول الله لاخرة خبر که من الان لای لکوفت بطیخ رکت نرضی لقا الله خبر که نصیحت معلوم داری که سرای حضرت و بنده و پانیده تراست از سرای بنده و مرضی مرغوب است از هر چه خواهی بزودی زود بمو عطا فرماید و لقا آئی از تبرست از پادشاهی آن حضرت فرمود که مرا تر است که القای می برورد که برتر است از امور فانی می حساب پس ای ملک الموت با آنچه ما مرشد و بان قیام نماید جبریل علیه السلام گفت ای ملک الموت قبض کنمای نام من عروج تو بمالای باز رجوع نماید ملک الموت گفت ای جبریل جان مطهر با لعیط جان رسید که بتاخیر آن قادر زمین وقت جبریل است ای محمد را خیر نزاع بسطوس است بر دنیا تو تواجبت من بودی در اینجا بعد از نفس روح مطهر او اختیار افتاد در بیان اهل بیت و اصحاب در دفع آنحضرت و میر که در مقامی بود دفع مدعای خود مصلحت میدهد نزد آن میان امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که می جان و تعالی قبض نماید روح مطهر غیر خود را که در مطهر و باینه در تقیاع روی زمین چون در اینجا متوفی شده و از اوانت که آنحضرت را در اینجا دفع کند پس این در ایافت و من که تصدیق این قول کردند **کتابیات مختصره در حق عبادت حضرت** بعضی از این است که قبیل اولاد و تلغوا آمد و بعضی که بعد از اولاد و تو قیام فخر قبیل اولاد است یکی است که در وایت را از آنحضرت که در وقت حمل شنیدم که می گفت که تو حامل بار و ارشاد رب این است و علما متان این است که در مجال وضع حمل نورش باره خواهی کرد که در خشنود که روح تمام شود و مرگی کرد و پس چون آن چنان بین آید که کوه که غنید که با او آمد و من هر کس سرود او از آنجا نام که نام او در توبه احد است که مکه همان که زمین او را فرین می گویند و اسم او در فرقان محمدی که تفسیر کرده و روایت کنان حال وید در کتاب آیه لیل نام او آنحضرت است مرتب و هب که درو اقعده که می گویند و یکی که تو حامل بار و ارشاد رب این است که مکه همان که زمین او را فرین می گویند و اسم او در فرقان محمدی که تفسیر کرده و روایت کنان حال وید در کتاب آیه لیل نام او آنحضرت است مرتب و هب که درو اقعده که می گویند و یکی که

























































تأخیر و اطباء و اهل علمین مقام ساخت و در آن وقت شصت و سه سال است و اختلاف افتاد  
در میان است بعد از وفات رسول الله در باب خلافت پس که هفتاد و هفت نفر با هم بر سر  
دو بود و مقدار و غیره ایشان و انقیاد و این و ابوالفضل و عمار بن عبد الله ابو سعید  
خدی و امثال ایشان از اصحاب مهاجرین گفتند که خلیفه بعد از رسول الله امیر المؤمنین است زیرا که  
جامع جمیع صفات فضل و کمال است و خصایص که در او یافت می شود و در غیر او نیست از بسبب کمال  
و معرفت احکام و سعی و جود و جفا و طوع و خیر و تقوی و زهد و ورع و صلح و انجمن و در او را حق  
تقی با اهل حق است و این و اورد انشاء الله و لیکن آنقدر رسول الله ازین امیر المؤمنین الصلوة و یقولون  
اگر که در همه المومن و این مرتبه ای است که جمیع امت در شان آنحضرت سمت نزول یافته اند  
و حق که در نماز و کثرت سبیل او پس چون چنین است و لا ینتی که در او ای تعریف است و شایسته  
درین آیت برای خدا و رسول است پس ای امیر المؤمنین نیز شایسته بود و متفرق از آن فیهل معجز  
در یوم الدار که جمیع عبد المطلب جمع بودند و غیر ایشان آنجا بودند حضرت رسول در میان آن جمیع  
فرمود که هر که معاومت نماید و در کتب برین امر و برادر و وحی و وزیر و وارث و خلیفه من است  
در میان شما این حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که من از شما تنها گویم که تو و من  
و ضعیف تر از روی چشم و بصیر ساق بر خاستم و کفتم معاوان و محمد تو درین امر منم و این حدیث  
در استخلاف این جزیر طبری و این اثیر جزیری حدیث را آورده اند و این حدیث متعارف و در غیر هم  
فرمود که منتم من اولی المؤمنان از تعقیب های ایشان که گفتند بعد از آنحضرت فرمود که من گفت  
مولای منم و لا هجرتی و لا کفری و لا شیء منکم و لا شیء منکم و لا شیء منکم و لا شیء منکم و لا شیء منکم  
و آنچه واجب بود و غیره را و این نصیحت هر چه است اگر بعضی چنان است که نمی یابد و در وقت توجیه  
بجای بود که فرمود که است منم و لا کفری و لا شیء منکم و لا شیء منکم و لا شیء منکم و لا شیء منکم  
از مولی لا است که بعد از من خلیفه می شود و این را می گویند بود و تو می بودی و این حدیث  
نیز در جمیع است و از سند احمد بن حنبل و غیره نقل است چنانچه طریق بسط است و این حدیث را  
او از برای رسول قیام هر چه بیرون بآن اقدام نمود و الا نبوت را که استنفا فرمود و چنانچه  
قرآن از آن خبر است که و اجعل فیهم من اهل بیرون انی اشد به نری و انک فی امری و انک

و کما خفف فی امری و اصلح و لا ینتج من المفسدین پس خلفان او شایسته شد و حکم مطلق هر چه از برای  
بیرون شایسته بود و آنحضرت برای و مقرر کرد و غیر نبوت و او را خلیفه خود ساخت که شایسته او بود  
و در موردین شایسته که این حکم بود که این در میان سبب را که در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود  
سی سال پس از آنکه در میان سال چند ماه و متغیر بود و تصرف که بنیویس را که در آنجا بود و در آنجا بود  
نصایح و محبت و شایسته چنانچه در اینجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
عین یعنی من و است و هم و فکر کرد و در میان امر که حکم را بدست برید و اگر که با از عدم ناست  
با آنکه حکم من و است و هم و فکر کرد و در میان امر که حکم را بدست برید و اگر که با از عدم ناست  
و کاشین و فاطمین که اول شایسته من است که باطل و زمر کرد و دو و من جنگ خلیف است که معاویه غاوید  
و پس هم جنگ من و است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
بیشتر سال که در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
ش فرموده از مؤمنان نبود و بعد از حجت که شایسته من است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
او است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
و کاشین و فاطمین که اول شایسته من است که باطل و زمر کرد و دو و من جنگ خلیف است که معاویه غاوید  
و پس هم جنگ من و است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
بیشتر سال که در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود  
ش فرموده از مؤمنان نبود و بعد از حجت که شایسته من است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود  
او است که با خواج که و تفصیل آنکه در آنجا بود و در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود که در آنجا بود





























































































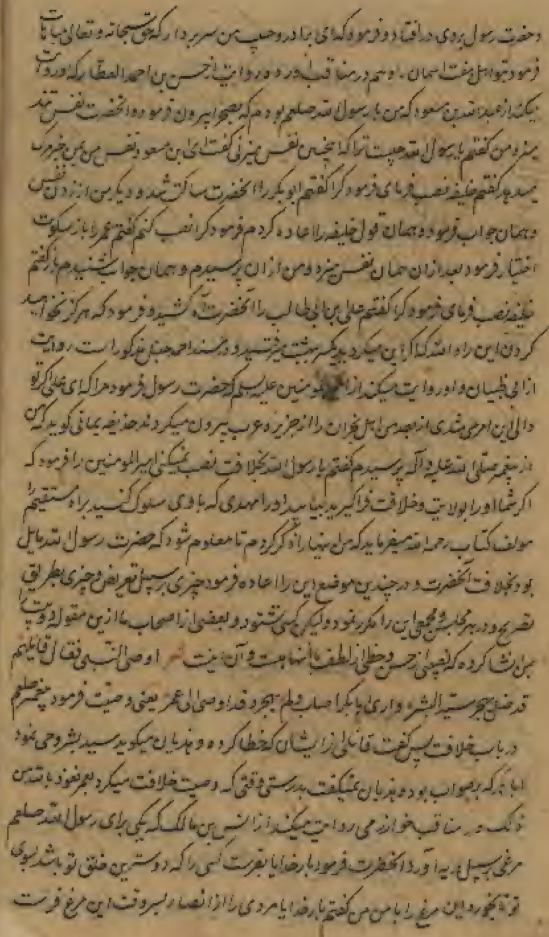










[illegible]

پس بکار آمد و چون بنام علی علیه السلام بر خواندند گفت بوالعزم را حاجتی بر شما نخواست گفت تا ما سواد  
آموزیم چنین گفتند و بگشت بعد از آنکه آرد بوالعزم خود کردی ای انس در خانه را گشتی ای من شوم  
آنحضرت را ندانم آنحضرت بوالعزم فرود آمد و برآمدی ای غلط است بوالعزم دم و انس حرا را بکار  
که آنحضرت حاجتی دارد و فرمود که ای انس چرا چنین کردی و چه چیز ترا برین داشت که این حرکت  
کردی گفت دعای ترا شنیدیم و دوست داشتیم که این مرد از قوم من باشد آنحضرت دوباره فرمود  
که مرد قوم خود را دوست میدارد و در میان قبایل مردم و در ایت میگرداند آنحضرت فرمود که بوالعزم  
فرمود که علی بن ابی طالب است و هرگز این را بکار نداشتی و از آنحضرت سوال کردی و بدانی که این  
گفت بهتر است از این است و شک در دیندار و مکرماقی و هم در میان قبایل روا نیست میگردانی ای سعید  
و او از مسلمانان که بگری بوالعزم را دیدند و او داد گفت ای بوالعزم فرمود که از فرزند تو او را بگیر  
که حق این ابی طالب است بهتر از این است و هم از آنجا ای سعید خبری از مسلمانان فارسی روا نیست  
که در این مختار اند عیاله ای که بیدم که عربی را در صحت و در صحت گوشت خاموش شود و چه در  
تغزو میدان از آنکه در این فرمود که ای مسلمانان من شستافتم آنحضرت و گفت ای بوالعزم ای سعید  
بوسه بده و گفت بوشی بوش من بوالعزم را که از آنجا که ای سعید ای سعید بوالعزم را که از آنجا که ای سعید  
که پس برستی که صحنی موضع ستر من و بهتر که میگردانم بعد از خود و بوی آنرا و وعده من و گذشت  
و از آنده من علی بن ابی طالب است علیه السلام و بخندن طریق این حدیث را و در یافته ای با غلظ  
مختلفه و درین کتاب از بعضی من بخندد و روایت میکند که بنحصر علی علیه السلام که فرمود که برستی  
که بروی زمین میرود علی بن ابی طالب است علیه السلام و هم در میان قبایل علیه بن سعید روا  
میکند که من رفتم تو را برین عیاله و ابیغایت بر شده بود و گفت که ما را خبر ده ازین مرد که  
ابی طالب است پس روایان خود را گرفت و گفت او بهتر نیست و گویند که او چه بسند که بگوید  
و بار و کسی که علی را دشمن میدارد و گفت دشمن او نیست مگر ما فرزند تو را برین عیاله  
میکند که حضرت بوالعزم علیه السلام را گویند و بنحصر علیه بن سعید را و تصدیق است ایشان را  
و از رویان و ولید ایشان را در جابلیت خود واقع شده بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از حضرت  
و برینکه داشتند هر طریقی بمجدد آنرا خشنود و مردم بسیار از وی تعظیم و اجلال استقبال وی و پیروان





بین و آنکه دشمنان تو اند و با تو در مقام کدورتی تقاضای خدای تعالی فرمودند که ایشان را بداد  
در قیامت در مقام کدورتی عبد اللہ بن ابی بنی اسلم را دیدم که بر او ایستاده و داشت  
ایشان را که با او کدورتی تا باخبر من بشود پس بدیدم که چون فرمودند که ایستاده و داشت  
عبد اللہ بن ابی بنی اسلم را دیدم که بر او ایستاده و داشت  
و هم در کفایت او را دیدم که بر او ایستاده و داشت  
و کاسه از ما شش شش می نهاده و شدت جویشت و ترشی که داشت بوی آن ششام من بر سر سینه و ده  
سبا کش که در دهان می کشید که پوست خالچه بر روی آن نان ظاهر بود و می شکست و در آنجا ریزه  
میکرد و می ریخت که از نوای می داشت نهاده می شکست که کفایت نشین و با من موافقت می نمود  
گفت که در روز دهم فرمود که از پیغمبر صلوات الله علیه که می فرمود که کسی در روز مانی آید از طعام که او را بران  
بشود و تمام می باشد و خدای تعالی واجب لازم کرد که او را طعام که در طعام حجت و سیرت است  
بشود و حجت است که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت خدای تعالی در کفایت است  
در باز این بزرگ که در آنجا بود که در کفایت است و او که در کفایت است و او که در کفایت است  
که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
بشود و حجت است که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
و راضی شدن با من طعام و حجت که بر آن سبب حجت می شد که کسی که در روز مانی آید از طعام که او را بران  
بشود و تمام می باشد و خدای تعالی واجب لازم کرد که او را طعام که در طعام حجت و سیرت است  
بشود و حجت است که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
در باز این بزرگ که در آنجا بود که در کفایت است و او که در کفایت است  
که پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
بشود و حجت است که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است

او تمام او متوجه را راری شده و روی بروش از آنکه در آنجا بود و او را در خیال که در کفایت است  
بدیدم که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
این عمل من از طاعت است که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
که فرموده و فرمود که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
از آنجا که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
چند گفت که این مرد را مقدر بر من فرموده و کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
حضرت خبر و گفت که کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
نیکو و من گفت که کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
خراب و من گفت که کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
نبا شکم که تو که داشت حقوق مردم می کردی و در باز از هر جا می رسید می فرمود که مسلمان را  
طعام که سیرت است که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
سیرت فرمود که در باز از آنجا که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
چون آنجا رسید که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
از آنجا که در کفایت است و او را در خیال که در کفایت است  
در پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است  
که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
خود گفتی که از پیغمبر صلوات الله علیه فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است  
می فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
پس از آنکه کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
گفت و در کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که کفایت می کرد و آن را در کفایت است  
که کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است  
او است و در کفایت می کرد و آن را در کفایت است و او که در کفایت است







و غیر ازین ندارم و دیگر نگذرد و آنکه سوره بخت بخاره خدا نیکو از شما دست ایستاد  
نزد معاویه و غایب رفت و او در کتب و سوره نشانی کرد و او را که خط می نویسد و در و بر و با هم صفی است  
پرسید که حاجت بود که گفت از آنکه از قبل از طالعی چند بر سر آید و بقوت و تسلط و انواع  
خوابی باز بکنند و غلات را بایشان زد و میر و قدر پیش از کوفتن میگویند و می برند و این خواب را  
بر چنین مایکند و بفریب زندان میر و سلاک میرسانند و یکس برین اراطه آمده اند و پیش از آنکه  
مادرشته و اموال را برده و اگر فرمان تو می بود در میان ما هم مستند که دفع و منع این قصای تو اند  
کرد پس اگر از آنکه گفتی که تو یک و نیم و الا نیز از آنکه می بایستی بر سر ستم و بدین برانسته  
گفت که بگویم چه در حالت بدی می کنی می رسای می ده من این زمان حکم کنم که تا بر قیامت می رسد  
که از آنکه بر نداشت برین اراطه تا آنکه گفت با شمع و آویز می آید و سوره که این شمشیر ساعتی بر پیش  
انداخت و بعد از آن سر بر آورده و بختی گفت تا بر قیامت که بخت صلوات و رحمت می آید  
بر روی بر آید که کون و نون و حجاب و غیره عمل را بر این عالم گسترده بود و هر که بخت حق خود و بود  
سزاوارست که او را عالم بالا و شوی باشد که ایم با حق و ایمان ترین بود و بعد از جهان متعین بود  
گفت ای سوره این چقدر بود و گفت و الله که او را بر او منین عیان ایضا پس بود و علی السلام و الله  
که هم بخود و شکر حضرت حق که مردی میان ما درست و بود که نگو و صدقات ما را جمع کرد و او را  
پیش کرد و او آن محکم بود و در نماز و فی الغور غار تمام کرد و روی مبارک من او را در حق  
و رحم بسیار فرمود و بر سرید که حاجت را می احوال را گفت که غلات بر ما جاری کرد و حضرت بگوید  
و گفت با خدا یا تو که او را حال می و از ایشان که من امر کردم که بر بندگان تو ظلم کنند و حق را بکنند  
بعد از آن و در حق من او را در دست مبارک را بخت که بسم الله الرحمن الرحیم و حق ما که می  
من بگویم فادوا و الله و الحیران و لا تخفوا الله استیجاب و لا تقعدوا فی الارض بعد از صلوات و کلمه خیر  
ان که من مومنین یعنی برستی که آمده ایات قرآنی بر طبق مصالح شما از جانب پروردگار شما که می  
کردن و چه چیز نمی بایزد که پس تمام به چاییدگیل یا به جاده تمام بخور و زود ترا و تو کم کنید و ترا  
بخیر فای ایشان یعنی چیزی که از ایشان بخیر می آید و قرآن که از دنیا و در می برید یعنی حق مردم هیچ  
مهر و دوا و مومنین در زمین بگو و جو و مصالح بعد از اصلاح امران که آن طریق که بسیار شما

خدا بر ساخت و آنچه گفتیم شما است و است که مستی را اهل میان پس چون کتاب را بخوانی که دست  
از میان کشی و آنچه نزد است از عالمی که در کتاب را از آن که کسی که از توفیق کند و السلام بعد از آن بود  
میگوید که بعد از این داد و بختی خدای کند که تا من فرمود هیچ چیز است و بعد از آنکه بود دوم  
فی الحال است از آنکه شید و سحر و دعا و یک که این شید گفت و بگوید آنچه و بگوید این شید پس بگوید  
زود بیدار شود و روزی آنحضرت میزدن فرمود با جابر فرمود بعضی گفت یا ایله مومنین این من است این است  
فرمود که نفس از آن فروختی و شوق حاصل می شود و مومنانی که داده از این جابر بنده از چون بر می آید  
می چند سالی می شود که روزی آنحضرت دو جا در دست خرم و غیر ساخت قنبر را که هر کدام از آن که خواستند  
او یکی را اختیار کرد و دیگر را خود پوشید و استیلا در او بود و دیگر در روزی خانه بود و فرمود با  
شعیری بود از برای تو و خاتم غیر بود که گیت خبری که می آید و شید این که از آنکه از آنکه  
پروان آورد که بسیار بار بار شید را از روی رسول الله دفع کرده اند از آنکه به شید می بود  
من این را غیر و ختم و او را که آنکه حضرت مردی را از تعقیف الی صاحب بود و بگوید که او را که  
آنحضرت می فرمود که برو چون نماز ظهر کناری با نیا و گفت در آن وقت همین که آنحضرت فرمود  
بود که بگشتم و در می و حاجتی نزد او می آید که می گشتم و دیدم که نشسته اند و درون ختم نزد آنحضرت  
و او را که آب مناده پس فرستاد تا طافی و در دوشش آنحضرت دیدم سینه و مهر فرمود و  
گفتیم این سید آمد و در پنجوا برت که خوا بکشد و مهر را شکست و مهر را کشد و مهر پاره می شود  
در حالت بعضی از آن پروان آورد و در قیام بخت و پاره آب بدای آن و بعضی از آن شمشیر  
و بعضی من خوا را سید و صبر خوا شمشیر کردن گفت یا امیرالمومنین یا در عراق چنان معاش می بایزد  
و حال آنکه من در مکه طعام بسیار است فرمود که بخت اسون که من این را از حجاب بخل می کرد و اکنون  
بعد از آنکه از کفایت کند خدیجه امیرتیرم چون چیزی ازین که شود و خود من بختی چند و منیرم  
کطاعه می شکم برسد لا یا که طبیب کس از طعام غیر پاک غیر حلال از می گشتم بر این آن چنین  
میکنم برست که چیز را از آنی که حلال است متناول نمی آید و دیگر از آنجا بود و این کند که امیرالمومنین  
که روزی در مدینه ایست که سینه شدم پس چون شدم تا طلب علی ختم در حوالی مدینه که از آن  
دیدم که کاوی چند تنی که در اینجا آمدند آمد و با وی مقام کرد و دم هر دو آبی را یک طرفه









میزان آن بکشته میفرمود که ای عقی ای حمزه ای عبیده هر خیزید و بمباران ایشان هر دو  
بر آن خیمه کشتن گفتار شما دارد که بی خود را بر شما میوه کشته اند که این طایفه خود را که کشته  
فرستاد ایشان هر دو در قفسه کشیدند و بواسطه خودی که بر سر داشتند ایشان را نشاندند  
عقب گفت شکم کشیدید این چه کسید جز گفت خیمه جز بن عبدالمطلب ای ابوالمونین گفت منم عقی  
ای طایفه سید و گفت خیمه عبیده بن حارث بن عبدالمطلب گفت شما گفتوایید عتیبه بن حارث  
چون تو خود را سالیان زنت علیچ و نه و که بفرموده سال است و مشی که بر کمال است مقابل  
عبیده هر دو در دو دهن در قفسه کشیدیم و کشته ایم و سالیان زنت ای ابوالمونین هر دو که با یکدیگر  
و نه و که کشته ایم و سالیان زنت ای ابوالمونین هر دو که با یکدیگر کشته ایم و سالیان زنت  
چند و انداخت و بفرستی یکدیگر دست را نشاندند و هر یک از آن که در کشتن و فرموده عقی  
علامت بر دست هر دو کرم و خیمه که فرموده و دهنه و خیمه که کشته ایم و سالیان زنت  
نیز کشته اند و سالیان ایشان را و دهنه کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید  
که خیمه کشید ای ابوالمونین و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
آورند و خیمه کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
تعب کردم در روز برانجام تو که ما عتیبه و ولید را بقتل آوردیم و خطای ای عقی  
بمان تا ما کشته چون نه یک کسید چنانچه کشیدیم زدم که آن را چنانچه کشیدیم و آن شده بر زمین  
و دیگر برخواست و دیگر عاصم بن سعید بن عاصم انداخت بعد از آن طایفه بن عدی و دیگر فلفل  
که در شایان و پیش و چنانچه کشیدیم بعد از آن طایفه ایشان را بر دست حضرت ای ابوالمونین علیه السلام  
بقتل آورد و عقی و شرک آن هر کس کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
و نصف یک ای ابوالمونین بفرستاد بن العالین و فرستاد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
برست مبارک که کشته شد و خود خواند و بر روی ایشان ریخت باقی روی بگریه نهادند و شمر  
ایشان گفتی از منم آن معقوت یزیدی ای ابوالمونین طایفه که جری بر روی حضرت دین و آنچه  
روا خاصه و خاصه را که دهنه با هم و شجوت رسید که در کشتن ایشان ای ابوالمونین شده اند  
از این شرک که این چنانچه کشیدیم و دهنه کشیدیم و سالیان ایشان را و دهنه کشیدیم و سالیان ایشان را

و آنخت عیب بود چنانچه عزی و دهنه کشید و طایفه بن عدی بن لوطی و از رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
خیمه کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
میکند و سالیان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
چرب باقی که دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
نویسند از این کشته که این طایفه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
حارث بن عبیده و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
بر او طایفه بن عبیده و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
ای ابوالمونین و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
و عقی بن کله و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
عبیده بن سعید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
لوزان و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
القیس بن عبیده و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
ای ابوالمونین و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
شرک کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
فرستاد عثمان بن حنیف و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
تو خیری از من دره ای را بچین که این کشته ایم که بر تو کشته ایم که کشی بودم و از من  
کشته ایم بودم زبان اعتذار برای کافری نمی گویم لیکن روزی دیدم که کشته ایم که کشته ایم  
و آتش و زبانه کشید و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
که بچین میروم و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
ای ابوالمونین در آن مجلس گفت با خدا یا شرک و بواسطه اسلام بر تو شده و اسلام محکوم  
ما تقدم میکند و کشته کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
و آنخت و دهنه کشید و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را  
سال رسید و بود و سالیان ایشان را و دهنه کشید و سالیان ایشان را























امیرالمومنین را طلبیده فرستاد و قوم مشرود و نوید در رجوع آنحضرت چون مشایخ و بزرگان  
 صعوبت آن حال را آنحضرت روایا برده پراب و رد و فرمود و ما را پراب کرد و وای  
 آب داد و سالک رجوع فرمود و پیغمبر را وادید که فرمود و وای خیر گفت و وای رسول را و  
 درین غر از نو پیغمبر صلوات گفت یا محمد هرگز از پیش تو سب و او را ما باز کرد آن حضرت از این سخن  
 بغضب و بیعتی آنچه از غضب بر چهره مبارکش ظاهر شد فرمود که ای حشر فریشت را راستی  
 در آن حق جانم و تعالی را بیکدیگر مدعی بر شما که از خود ما باشد دل و را با میان آن برای دین که در میان  
 شما را بر نبرد بعضی که حاضر بود آنوقت با رسول آن ابوبکر را شد فرمود که آنوقت عمر را شد فرمود که  
 و لیکن در حجره بخش و پادشاه میکند ایشان و خود مبارک است که در آنکه بر چشمد که او است و بعد از ابوبکر  
 است علی اسلام در جماعتی را و آن گفتند که این قصه را امیرالمومنین میفرمود و گفت من بشنیدم  
 از رسول الله صلعم که میفرمود که هر که بر من و خویش بنزد و چیزی که من گفته باشم از من تفکیک  
 و وضع خواهد بود و در آن روز **روز شنبه** و آن رسالت عظمی رحمت و قوه یافت این طلوع و  
 که این النوع روایت کرده که حضرت حق الله علیه که در آن فرا ابوبکر را فرستاد و او را بابت  
 پیضا بر داشته و بر پای چهار وجه که ساخته کاری از پیش نبرده و بازگشت بعد از آن حضرت  
 چنان گفت که خود و ما را آنحضرت فرمود در امانت حضرت یق را بابت کرد و هم که دوست  
 خدای و رسول را ایشان نیز او را دوست دارند چنانچه ما بقادر گویند که این فتح بپوشان  
 خود بر شد که در فرار نیست بعد از آن امیرالمومنین علیه و آله و آن مبارک و چشم و دست  
 که در دست و فرمود که این امانت را فدا کرد و بر او که حق تعالی این فتح را بدست تو خواهد کرد  
 پس بابت را بر پای کرده چنان فرمود که اگر از او غیرت شد از پای چهار حصص بپردازد  
 نصب کرد و بدی بر پای چهار گفت که کسی تو فرمود و منم حق آن ابطال گفت که شن  
 که بر ما غالب شد و یک که در کتابی که موسی آمده پنجین نوشته آنحضرت حاجت خود و آنچه  
 فرمود و شیخ مفید رحمه الله آورده که این فتح بر ما زوی امیرالمومنین علیه و آله و آری  
 و طایر شد و در بوقی پوسته درین غرض اخیال و از هر باب بر وجهی که جمیع روایت ثبات  
 اتفاق و در هر که آنحضرت در آن مفروضات و شریک است ما و دیگران و زمره آن

شدند و سوال و عظام بسیار در آن غار افتستند و رسول خدا از آنجا بسلامت قسمت فرمود و شعاع  
مسلمانان در آن غار باصطرب و دوا میروند و مینمایند و با سیری گفت و در این وقت حادثی در حصار ایشان  
میفرمود و در آنحضرت و ارباب خود اختیار فرمود و ایشان چه در اختیار خود گرفتند و رسول خدا این خبر  
را با سیری شنید و گفت و در حق بنویسند که آنحضرت فرمود که برو و او را اختیار گرفت خوب رفت  
و با گفتن او آمد و بهترین احوال را گفت و خواهی و سوال و اختیار کرد و رسول خدا از آن آواز کرد و  
کناح فرمود و در مسکن آمد و داخل آنجا شد و **امیرالمومنین** فرمود که امیرالمومنین علیه السلام صلح  
نوشت میان رسول خدا و میان سهری بن عمرو چون صلحت در صلح بود و در پیتر فرمود که یا علی بن ابی  
طالب کبیرم خدا را تعزیر از چشم گفت که این کتاب است که نوشتی من خود نوشتم و تو چیزی را بوی در آن  
آن نویسنده که ما را داد ایتر پس نویسد که با سیر لایق آنحضرت فرمود که یا علی بن ابی طالب آنچه نوشته است  
و میگوید بنویس امیرالمومنین فرمود که در فرمان تو میبود و من آنرا بخون کردم و بعد از آن خون کرد  
و نوشت که با سیر لایق آنکه آنچه فرمود که بنویسد که این است که کرده و فصل و دو در محمد  
رسول است پس بنام رسول گفت از قول سید شتم و این در کتابی که میان ما و رسول قرار بداد  
تو میگوید و من خواص میان ما و تو نمی بود این را بخون و نام خود را بنویسد امیرالمومنین فرمود  
که خدا که آنحضرت رسول خداست علی در حق آن گفت و توسل گفت نام او را بنویسد شرط را بداد  
امیرالمومنین فرمود که ای بنو قری سهری است از خدا و باز بنویسد حضرت میر فرمود که رسول خدا  
و من بنی نمیر و که نام از آن نوشت و تو گفت فرمود که بنویسد دست مرا بر این عمل من خود از آنجا  
گفت پس آنحضرت از آنجا که از آنجا گفت در امیرالمومنین را که زد و با شکست را با این نوع امر میخواند  
در احیای آن تمام مشیت باشد و بعد از آن صلح را تمام فرمود و نظام تمام بر این غارت  
امیرالمومنین شد و برای حفظ و ما را صلح را و امیت گشتند از قادی بوی عبدالمعین سالم که  
درین غارت و نوع قضای که قرین میگردد بودند از فضل عظام و من قب جسم آنحضرت بپوش  
یکی از رسول خدا چون از حجت این غارت فرمود در محمد زوال الجلال نمود و از آنجا آمد و گفت  
سعد بن ابی کاکر را و بعد از آن سب فرستاد و بعد از آن در زمره با شرکت و گفت از آن  
قوم بیشتر نتوان رفیق فرمود که بنشین بعد از آن خال او را و سواد و از بنی بنی و از آنجا که







کون رفته رسول الله و حضرت و تیر غل غل فرموده بود و وفا طه جابر را در و بی پوشا نیچون  
تخت کلام برایش نشیند فرمود که خوشش آید و صفای او روی کفتم ما در ویدرم فدای تو بود با  
رسول الله شکلی و درده ام مرو نه پیش از او امیر المؤمنین حضرت فرمود که من امان و زنه  
ادم هر که توانا من در نهاده و خدا طه علیه السلام فرمود که یا تم ثانی ادره بشکایت من در انکه  
می ترساند دشمنان فدای تعالی و رسول و را رسول الله فرمود که فدای تعالی فدای من کن می  
و می خیزد و من ز چندان ادم هر که اتم ثانی ز نهاده و که فدای تعالی است بعد از انکه  
مسیح را که بعد و شست و شست و بعد که بر خاص بر هم بسته اند فرمود که یا علی بن حنفیه  
بره او میداد و او بران چنان میزد تا همه را انداخت و پا چاره ساخت و میفرمود که یا علی  
و زنی باطلان ان الباطل کان ز نه توها یعنی مدعی که دین اسلام است و نه چیز باطل که گشت  
بر کسی باطل است نیست شمره و نه چیز گشت پس چیزی را از زبان در و چون گشت که همه را شست  
و از خانه پر و نه و نه و دیگر قصه فالدین و لید است که شیخ مفید رحمه الله ذکر کرده و طری  
در آن شیخ نیز آورده که رسول الله صلعم خالدين و لیدر او ستمای که باطل که می خیزد و او  
کت با سلام و او را نه فرستاده و بود که فدا نمکند و می گفتند رسول الله که که آید خبر او ای  
و در زمان حاجت عوف بن عبد عوف فاک بن معیر و بخارت رفته از زمین علی مدینه می خیزد که  
و نزاع در پیوستن ایشان آن ده کس گشتند و اموال ایشان را به چون زمان اسلام و را  
و معمر که را فرستاد ایشان که خالدا ویدر صلاح پوشیدند که گشت که یکبار صلاح خود را  
و بنید ایشان قبول کرد و یکی را ایشان گفت و ای دشمن این خالدا ویدر است و الله بعد از  
نهاده و صلاح خود را و دیگر اسلام و بعد از و چیزی دیگر و خود را گرفت که قتل من صلاح خود  
نمی خورم و بخار و بدو شهادت را و اسلام را از شما قبول ندارد اما مردم چون دیدند که او از پیش میفر  
آمد و صلاح را از خود نکند و نه و خالدا ایشان را این کرد و اینده و ویدر صلاح خود را نهاد و انکه  
او کرد که همه را دست بر شانه بستند و بعضی را بشیر کرد و اینده و چون این خبر پیغمبر رسید  
سبارک صمان برداشت و گفت با رعدا یسنا و می ورم تو و پیرا از فعل خالدا و آنچه یا  
مردمان کرد و خالدين و لید بعد از ان امیر المؤمنین را طلب فرمود و گفت یا علی و بری

اچین

این جماعت که خالدا این چنین حکمی با ایشان کرده و نظر کن در امور ایشان و حکایات زمان آنجا  
در زیر قدسین خود و با مال کن و عافی احوال ایشان عافی و حضرت با داره اموال خود و امیر المؤمنین  
که در آن کرد و این چون در میان ایشان و در و احوال ایشان از معاد و بود و اما می که ایشان فوت  
شد و بعد از او که در خدی فویش از او ستمای که شد و در کتب و جبر از حقوق ایشان باقی نماند و خالدا  
که ششانی کن که او را فرمود و انکه و ایشان رسید که با انصاف شمشیری باقی نماند و مال کس که  
بشیر مالی که زاده بود و از ایشان و او زحمت است با رسول الله از آنچه اندام و منافق است بعد از  
آن امور باقی هم بسبب رجعت فرموده و در رسول الله در و احوال و در و عرض رسانید فرمود که خوشی  
و یک که دی بعد از ان حضرت رفعت شد و می که قبل از او در و ستمای که شد و شمشیری باقی نماند  
دو شمشیر حضرت ظاهر شد و فرمود که برادران این که خالدا بر و لیدر که و در حکایت کنیم  
بجوین را ستمای که کرد و انکه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در و ستمای که  
فرموده و چون شد و ان که دیت که میان که و طایفه است و چون اصحاب کثرت عدد و کثرت  
و عد و رما شد که در و لیدر که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
شمار وقت لشکری لقب و در و کثرت ان که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
تمام زوی با نه بر هم نهاد و باقی ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
بود و او خود کثرت شد و ان که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
طی شد و ان که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
و ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
الارض بما رحبت و لیم و برین ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
خدا می تقاضای ای مومنان در و ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
بسیار و کثرت شمشیر و کثرت شمشیر و کثرت شمشیر و کثرت شمشیر و کثرت شمشیر  
ان دادی با فاطمی و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
کنندگان بود و پس فرستاد و خدی تعالی چیزی که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد  
الخطا لیس علی السلام بر رسول او و مومنان و ان که ستمای که شد و کثرت ان که عجب بود که گفت ما امر و ستمای که شد

بسیار











و خاندان و لی را بر سر طایفه از عرب روان کرد و امر کرد بقصد بنی حوین هم رسیدند و ایامین  
خالد بن عاصی مقدم شد و در دایره و خاندان موسی مشی را مقصد نمود و دست خود ساخت چون  
بنی حوین بنی حوین بود و در وقت ساختن معنی بنی حوین و در بعضی کتب بنی حوین خاندان و کتب  
ایامین بنی حوین علیه السلام و عقبه فرستاد که با یکدیگر توقف کنند تا رسول بنی حوین رسد و وقت  
نگرد و رفت و چیزی نوشت بخالد بن عاصی که حضرت را چنانکه تو قیافه نماید و ایامین بنی حوین  
نشده بر خاندان رسد و بنی حوین روان شده خود را بنی حوین رسانید چون تو هم این  
حال را بدید که گفتند بنی حوین را با تو رسانید و بنی حوین را که در وقت ملاقات کند و بر سر جنگ  
گشت آنگاه معلوم شود که بنی حوین بر سر روان آمد بر سر جنگ مبارک طلب کرد امیر المؤمنین علیه  
السلام و بنی حوین علیه السلام که گفت با علی بن ابی طالب که بنی حوین را از دست خود  
که اگر می بیند که بر تو وفای است بجای خود و با بیت و تو قیافه نمود امیر المؤمنین علیه السلام و در آن  
زاد که بنی حوین در زمان بلزده در آنجا و از آن نهره منزه شد حضرت شمشیر دایان بنا برد  
و سپهر را و عمرو را بقتل آورد و در آنجا و با جمعی که با بنی حوین گرفت و از آنجا مراجعت نمود  
و بعد بنی حوین خاندان آنجا که داشت تا نکوای ایشان را قبض کند و هر که با سلام رجوع کند با آن و در بعد از  
عمرو بن عبدکرب رجوع بخالد بن عاصی کرد و آن طایفه را و امان داد و عود کرد با سلام و آنجا  
نزد و فرزند او نمود و باز داد و ایشان را بنی حوین علیه السلام درین قتل از بسبب یا حیات  
از برای خود بنی حوین را و در بعضی کتب انور خاندان و بنی حوین علیه السلام بنی حوین بنی حوین و بنی حوین  
احوال بنی حوین را در آنجا و در آنجا رسول الله صلوات الله علیه با بعضی ملاقات کرد و این احوال را گفت  
نمود و بنی حوین را که بر او غضب خدا بود که در بید و بنی حوین حضرت رفته کتب بنی حوین را  
داد و بنی حوین کتب را داد و بنی حوین بنی حوین استماع فرمود و بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
یا رسول الله که حضرت بر حق در امت این از فی و غیبت چیزی میماند حضرت فرمود که و یک  
ایامین بنی حوین بنی حوین علیه السلام بنی حوین علیه السلام بنی حوین علیه السلام بنی حوین علیه السلام  
طالب بنی حوین مردمان است از برای تو و تو هم تو و بنی حوین بنی حوین است بعد از آن ایامین بنی حوین  
از آنجا بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین

در آن زمان از روی آن میگردم که کاش بنی حوین شوق شود و مرا فرود و گفتن می بایم بنی حوین  
ایامین بنی حوین حضرت رسالت بنی حوین را از برای بنی حوین استغفار کند که بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
و از برای و بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
انظمت بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
و بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
این امر بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
نزد و بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
دارند که بر بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
حضرت بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
صعد و بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
با امانت و فرمود که بروید تا بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
رسید تا آنجا بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
چون بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
بقتل آوردند ایشان را که بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
ایشان بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
مرا حضرت بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
در هم آورد و فرستاد با جماعتی بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
بودند بعد از آن بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
را طلب فرمود که گفت تو قدم درین محله نهادی که بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین  
فرار او و بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین بنی حوین









تا روز قیامت و بختهای مبارک خود را بر یکدیگر انداخته میشکند یعنی شایان و فرموده که اگر  
استقبال میکردم آنچه استبداد کرده ام سیاقی بر من نیست خودم بعد از آن امروز و تا آنکه  
لکسی سیاقی بر من نکرده و از راه ابرام بیرون آمده خود را حلال کند و آنچه عمر و کبر و کبر سیاقی  
بر من کرده و بر ابرام خود باشد بعضی طاعت کرده اند و بعضی مخالفت و ریزیدند و در میان ایشان  
گفت و شنیدند بعضی گفتند رسول الله بر سر همه حال کمال و با شد و ما حاضر پیش و با زبان  
نزدیکی نمود و عن ما به بعضی میگفتند حیا مانع شماعی شود که چون میرود و از سرای شما از  
خسل آب بچکد رسول الله بر ابرام باشد و بعضی میگویند در آن حضرت فرمود که اگر من سیاقی  
بر من نمیکردم حلال میکردم و از آنرا میگویم پس هر که سیاقی بر من نکرده خود را حلال سازد  
بعضی آنچه کرده اند و بعضی دیگر بر آن قول ایستادند آنحضرت فرمود با بعضی که میگوید و دیگر که خود  
را حلال نماید زیرا که سیاقی بر من نکرده است و ایضا میگفتند که ما خود را حلال نمائیم یا نه  
تو ابرام در کشتن باشی فرمود که شما هر گاه ایمان بخوانید و در آن تا میسرید ازین حجت است که  
ایستاده ابر بر آنکه رمتعج و تفریح می نماید و تفریح آن و نهی زان میگوید آنحضرت متعج  
فرموده و چنانچه معلوم شد و احم و جنت را و در بسیار دین بابل و در ده که اقصا میکند ابر  
و حسن بر آن مشایر که زاده از چاه موضع باشد و چون آنحضرت مناسک میباید و در دست  
ایمیرالمومنین قرار میگیرد و در آن روز که از اراف و جوارب طلب فرموده بود و چو و چکلام  
رخصت نداد و متوجه مدینه شد و در آن روز چون بفرمود رسیدند با وجود آنکه آن روزی نزول بود  
از جهت کباب علف فرود آمد و جمیع مسلمانان نیز در نزول موافقت کردند و غرض آنکه  
آن بود که پیش از آنکه مردم متفرق شوند بموجب وحی الهی که پیش از آن نازل شده بود  
ایمیرالمومنین را علیه السلام بخلافت و امامت نصب نمایند در حضور این جمیع کثیر تا که بعد از او  
بروانکا نکرده و اگر ازین محلی و نمیکردند مردم متفرق گشته و هر کسی غیر خود میرفت و این  
که در سابق سمت نزول یافته بود درین باب که بی توقف حکم آنرا بخلاف برسانند است  
که باقیها از رسول بیخ و انزال ایکس رنگ دان لم تفعل فیما یلتزم رسالت و ایضا میگوید که  
آن ساق الله میدی القوم الکافرین یعنی ای فرستاده بحق برسان بکار خلافت

آنچه فرود

آنچه فرود آمد و از پرو روکار و قویعتی امامت و خلافت را بر ابرام و کبر و کبر و کبر و کبر  
پس تبلیغ نکرده و رسالت او را چنانکه همان وحی بر تو رواست و حجتی است و نه تالی که تا میسر  
از سر و مان درین تأکید و مبالغه است تا آنکه خود را فرموده و تا خود را کلامی ازین نکرده  
نگفتد کف تعالی حافظ دنا و دوست که این حکم را بخلاف برسانند بر کسی که ندای راه خدا نکرده  
کجا و آنرا که حکم الهی را گردن ننهد و تعبد رسالت تو نکند و این دلیل است بر آنکه هر که بعد ازین  
حکم از دعای نمایه و خلافت و امامت ایمیرالمومنین را قبول کند پس و کافراست و از دروغ است  
که در این و چنانچه تفصیل آن سابقا مذکور شد چون ایمیرالمومنین را بخود و غیر بر دبا و ازین فرمود  
که ای مسخر خلاق من کیستم و ای شمشیر از خنجرهای شما که کشتن علی با رسول الله فرموده هر که بولای  
او میسر پس این علی بولای است بعد از آن گفت با رضایا دوست دارم که او را دوست دارد  
و دشمن دارد که او را دشمن دارد و یاری کن هر که او را یاری کند و دشمنی کن هر که او را دشمنی کند  
بعد از آن از منبر فرود آمد و نماز ظهر جماعت را کرد و فرمود که خیر و برادر خیر و خیر و خیر  
و ایمیرالمومنین را بجا نشیند و مسلمانان فوج فوج بروند و تهنیت او و مبارکباد او و روی سلام کنند  
و او را با ایمیرالمومنین بخوانند پس چنین کرد بعد از آن از او فرمود و دیگر از آنجا این امروز  
ایشان نیز امتش را از راه از رسول چنین کردند و در کثرت ستمها بر سر و کار خود و گفت که ای داد  
مبارکباد و ترا علی با داد و کردی مولی من و مولی مومن و مومنه و حسان بن ثابت ازین پیوسته  
چنانچه درین باب گفتن مقامات و هجرات و محاربات بود که در زمان رسول الله صلعم  
بوقوع آمده بود که پس از احوال اخضر رحمت ذکر یافت و اما حروب و قتال که در زمان  
خلافت آنحضرت بظهور آمده اند و اقصی و حنین و نهروان که که از حدستان تراز شد  
و زمین از پیست آن تخیل گشته و عادت تیره بود و بوجه اقتضای مذکور میگردد و **و اما بعد از آن**  
که کجی کثیر و جمیع غیر ایمیرالمومنین علیه السلام برضا و رغبت پیوست کردند بعد از آن انقضای حجت  
کرده و گفت آن نمود و خود را پیشه کرده و هر چه و هر چه کرد و نه لبس را از مردم با خود جفت  
نفس خفته را بپار ساختند و دل بر می ربه ایمیرالمومنین علیه السلام نهادند و از بقره طاعت  
الهی پرور گشتند و چون ایشان درین مقام درآمدند بر ایمیرالمومنین لازم شد مطابق مقتضای

ایشان داد کسی که نقض میگرد و در مقام محراب در مدخل بود و دیگر زنجیر بود و رفتند  
و با عایشه مشورت نمودند و او را با خود متفق ساختند و او را برداشته بکام بصره رفتند و  
راجع آوردند و با اسباب جنگ در درگاه قیام المومنین نهادند تا نگذشت خون عثمان بکینیم  
از و با وجود آنکه میدانستند در باطن که امیر المومنین نیکو بود و نه قاتل عثمان را نیکو میدانستند  
و عیث بن کعبه را در مدینه مردم را تحریک میکرد و ترغیب میداد بر کشتن عثمان و میگفت کشتن عثمان  
او را کشت و کراهت نیست بول الله که ما ساخت و هنوز جانها و کشته نشد و پیش از آنکه عثمان کشته  
شود و او از مدینه بیرون رفته بود که خبر کشته شدن او را در مدینه شنید و آنکه مردم را بر امیر المومنین  
کرد و از مدینه بیرون آمد و در مدینه ماند و نگذاشت که مردم تا طغیان عثمان را که نیکو میگفتند  
ام المومنین تو میفرمودی قاتل او و کینه می داشتی و پیش از آنکه او را بکشی و کینه داشته  
او را در آنوقت که من این میگفتم که کشته نشد تا تو بگردی و کشته شد و پس از آنکه او را  
کشته شد و طغیان در مدینه پیروزان رفتند در راه بوی رسیدند و او را از آن طریق گردانیدند  
بکام بصره رفتند و امیر المومنین علیه السلام از مدینه بیرون فرموده و بطریق حجت و جوی ایشان بود  
تا نزدیکی بصره رسید و کاتبی نوشت بطریق و در سپهر که ما بعد از شام معلوم داریم که کسی با بیعت خود و لا  
نکردیم تا ایشان بطریق و در حجت و در در بصره رسید و در میان آنها از مدینه و در راه را از مدینه  
و کینه بستان ایشان نمود و در میان از آن مردم بود که بیک بار دلت و رضا اندر و بی بیعت  
کرد و بی گناه و جبار و سلطان عالم تسلط بر شما تکلیف بیعت من نمی کرد و غرضی در میان  
نبود که شما بر من و بیعت من در آمده بود و پس هر چه از جوع کفایت میبود به از آنجا از شما  
بجوئید آمده و نمیکشید اگر بیعت شما را بر من و رضا و اختیار بود و پس من را راه را بر شما میگیرم که چرا  
انگهار طاعت نکردید و اخفاء معصیت نمودید و قوای زیر از فرمان تو ای قاتل عثمان و قاتل عثمان  
همه را بکشتن و دفع کردن شما این امر را از خود پیش از آنکه در آن شروع نمائید و من پس از آنکه شما  
از خود و شما از آن قرار ایشان بآن امر و اما آنکه میگویند که من کشته شدم عثمان را پس میان من و  
شما کسی تلفی کرده از من و از شما از اهل مدینه شما احوال امیدارید و از لازم است هر دو  
بقدر آنچه تحمل آن شده از عهده هر دو نایب و اولیا دم او و عثمان اندر از ظلم کشته شده اند

شما میگویند

پس چون جریان حال برقیوال و لا استبداد یافت بنصب است و بعضی قاتل خود را حضرت و حاکم است  
حکایت جمیع چون آن استقرار یافت بعضی بکام بصره فرستادند و آن طریق را اختیار کردند و بیعت  
انگاردند و نماندند از بیعت و از حدیثی که از طریق عثمان فرستاده بودند و او را بیعت کردند و بیعت  
فرمود که چون بیعت با عثمان و عثمان و من و آن فریاد را دعوت فرمود و حاجت که در مدینه غرض  
برایشان نبود من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ایشان را بطریق حجت و جوی ایشان را از مدینه  
با خلق کرد و مردم را با بیعتی فرمود پس بعد از آنکه بیعت کردند با من و شقی با شقی را که بیعت  
و با حلال انگیزان حلالی و چه مردم کردند و مردم را و چه او نیز در میان بوده از خون عثمان بی رافع که فرمود  
از مدینه بیرون رفتن و بیعت با من که آنحضرت فرمود که من میفرمودی که در میان شما و عثمان و در میان من  
بود چون بیکر آنحضرت رسیدم دیدم که سر مرا بر سرش گذاشته اند و بیعت کردند با من و میگویند که من  
حضرت بیکر در خواب بود چون آن جوان مرا دید که نزد یکدیگر بیعت با کوفتی بودی از من چون بیعت  
او بیعت است و من بیکار و بیعت کردم و حضرت ما بیکر که بیعت کردند با او و چون بیعت کردیم  
آنحضرت خواب بیدار شد و فرمود که این مرد که بیعت کرد با شما را داشت که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن  
کشتن تو احمق نیستی و بیعت و من بیکار و بیعت کردم آنحضرت فرمود که هیچ و بیعت نمودن با او که تو احمق  
و رسول الله فرمود که من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او که تو احمق  
بود و ما بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او که تو احمق و من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
فرمود که علی تو را و منی و تو از من بیزاری هر دو بی بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
علی و من که در روز قیامت خوانده شود من بیکر که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
طریق خدا را حاکم میباشند و من خبر میدهم که تو ای علی که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
کردند و تو ای عثمان که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
خلافی را در روز قیامت که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من بیکر که بیعت نمودن با من و بیعت نمودن با او  
و قیث بن اقره و عفا و اسفل آن از دقت او و او را شنبه باشد از دقت او و دیگر از مغرب بیکر  
و در وسط دنیا و بران سر بر نهشته باشد و او را بسم الله الرحمن الرحیم دم محمد و آل محمد و رب العالمین



ز دانش سرشته بود که چون آید ز برای نمائند زدن رفت و پس هرگز نبرد و دم کلام چنان طوطا  
 پس خطه آمد و گفتند السلام علیکم اندر و ایام غیر فرمود که تمام بپایان بردن در شمع علی را دیدیم که  
 دست خود بر سر دوازدهوی چهره شده و گوشش پایش و پا او برده و پیغمبر کوشش پایش پا او  
 آورده و سر کوشی میگوید امیر المومنین بگوید ای پس بروم و آنچنان کنم و آنحضرت فرمایند نعم من چنان  
 بجا ندر در خطه امیر المومنین دوی مبارک بجانب دیگر که در بخت پیران فرمود و آنکه پیغمبر را  
 خود نشاندند و آنرا فرمود و آنچنان زن و تصویر می باشد از لطیف اندک را بجای آورد و بعد از آن  
 فرمود که ای امیر المومنین مرا که بر تو قیامت چنان آید بود از جانب حق جل و علا و فرمان رسانید  
 کن و وصیت کنم و بگویم چنان بعد از من ظهور خواهد نمود پس بیان علی جبرئیل شده بود و چنان  
 بر زمین و علی برپا را چنان چنان میگفت پس من بوی میگویم که قیامت وقوع خواهد یافت  
 پس امیر المومنین در اول ولایت ملک که خداوند حق تعالی کرد و از امتی پیغمبر را و امتی را فرمود و آن  
 برای هر پیغمبری و صحابی که پیش از آن آمد و علی و حق تعالی در میان عتبات و اهل بیت و امت من بعد  
 من پس بیان چنان چنان که فرمود بود و من از امام علی که با تو لغت من زمان ای بدین نام من امیر المومنین ای و او را  
 نیز که میگویند که گفتند و او را بعد از آن او شرف و رفاه حق من میباید که هر که بر او را میباید  
 که من چنان بودم از امر حق کن و دستم دست علی را و دستم دشمن علی را پس حق تعالی بوی نصیحت  
 کرد و آن ایام هر چنان که از امر حق تعالی بود و دست قبل از حق علیه السلام نفس میزند که پیغمبر حق تعالی  
 علیه السلام فرمود که بر سر آن زمین و چون با آن اقبال نمود و بر یکبار او نوشته بود که اگر آن اندک میباشد  
 و بر یکبار او نوشته بود که اگر آن اندک علی و حق تعالی را و امیر المومنین که گفتند و حق تعالی پیغمبر را و حق تعالی  
 را که چنان که از اصحاب حق تعالی آن قطعه میگویند که گفتند و خداوند امت و از آن پیغمبر علیه السلام  
 مرویت که دو اعیان با یکدیگر خصومت داشتند از مدتی در دعا و گفت با امیر المومنین که ای ابا حسن  
 ما که در میان ایشان اختلاف است که فرمود بر یکی از ایشان که برو و حکم کرده بود و گفت بعد از آن حکم را  
 مادر است نبود و عرجت و گردان او گرفته نشود و گفت و یکبار فرمود که ای کن نیست مولای من است  
 و مولای من هر کس و من و من و هر که نباشد و مولای او پس را مومن نیست از بعد از خود است که نزد عمر  
 صاحب با تو نشسته بود و فرمود و امیر المومنین نیز علیه السلام در آن میان بود و در آن وقت خورشید میزد







کاماگان را چنانچه جدا و تشامد شود در پشت شری که با سدا می کشد آن پنجه یعنی پامپان در  
 آن شرب را با پنجه بخت چنانچه پنجه را در ده و لذت بخشده است عینا فی سده یعنی سده  
 چشمه است در آن نام نهاد و شده بسپاس آن منقاد و روان و چرخ کوته باشد بختی که  
 آسان بخاک فرو رود و بجوار و بطوفی حلیم و لدان محک و دن افارته هم بسپاس اولی استوار و اول  
 کله را با پامپان گزارد و در اجاره و دیده اندر حالت طغولی چون غنی ایشان را می بیند و پنداری  
 از صفای کوه و در چشمه خود دانه و افارته هم را با عینا و کله می کشد و چون نگر و نظر  
 کنی آنجا یعنی در پشت و پنجه یعنی کسی که در وصف و صفی و کله می کشد از دل بدو را به پندار می کشد  
 خضه و استرق و حلقا و سادوسن فضا و مقیم و هم شرا بطور از پنجه ایشان یعنی اباس در ایشان  
 جامهای و دمای نازک نر و میانی حکم فضا و هم را بسپاس خود سوار و از نر و و میانش طغولی را  
 برود که ایشان شری را با کله از آن سوار را بسپاس کله و از نر و فضا که هر که پنجه و در شری  
 یک شود یعنی چنانچه و لغای از می کشد که پنجه ایشان را می کشد و مانند معلوم است که از نر و  
 ساقی آن توان آشامید و ساقی آن غیر رضی غنی است که در وستان خود و در ایشان و دشمنان خود  
 در آن زمان اندان چنانکه آن که جز و کان حکم شکو را در برستی که این که امتهاست بر شرا را با و  
 کرد و شما و برستی فضا شرا را که خیر سید و در آن یک فضا که آن سخن زلفا علیک القرآن و  
 برستی که با و در وستان و بر تو قرار و در فضا و پنجه و متفقا علیک و موافق و وقت پنجه  
 و ساقی و نصیحت و حل پنجه و در ایشان ظاهر ساقی یا صمدی که در اول طبع شری می کشد و  
 بسپاس هر که در حکم برود که رخ و در این فرمود و از متفقا و سالت و فرمان سبزه ایشان که با  
 که توانم یک با سپاس را که برایش خود دعوت کند که خواهی از ایشان پنجه خود که از خدا  
 و ای خود ایشان که در حق ایشان که گویند و بسپاس خود و اگر آن هم که بر و احیلا و سالت  
 فاحمه که بسپاس طغولی که برود که رخ و در ایشان و سالت که یعنی چهره نر و با شری در  
 بعضی از شرب بجوای آن و او بنا را از برای خدا می کشد و در از این یعنی پنجه ایشان خای و  
 شری می کشد که در او است و استراحت عالمی ساخته و استراحت تمام که در ایشان و احسان خود  
 چون العاجله و بیند و در هر چه و استراحت برستی که این که در و یعنی دشمنان تو را است و تو





بقیلتین و بعضی که بید که مرا مسا بقان مطا عتدو بعضی کو نیدسا بقان جوت و بعضی که  
کو نیدسا سلام و اجابت رسول الله بر تقدیر اینها چه بود و است و امیرالمومنین علی علیه السلام  
بر وجه تمام و کمال و بقیاتی که نزد یک می توان شد دیگری درین اوصاف از مردم و در وقت  
این عباس است و است که بر سیدم از پیغمبر صلعم ازین است فرمود که گفت بن جبرئیل علیه السلام  
این را که علی و شعیب و ایشان پیش رو من که انداختند و نزد یکا نزد صاحب حق گفتا بگو  
که ایشانراست در وقت و آید یا آتیا الذین امواته است ساقا است ذکر بافت بیدار  
امیرالمومنین علیه السلام و دیگری با آن علی کرد این عباس را و است که کردی و می کردی عبد الله  
الی صاحب خود پیرون رفت جماعتی از اصحاب رسول الله صلعم از پیش روی علی آمدند  
عبد الله بیچاره خود گفت که نکا و کشید که من چگونه در میگویم تنه را از شما یعنی خوشتر  
چند خواهم گفت پیش آمده دست امیرالمومنین را علیه السلام گرفت و گفت مرحبا ای پسر عم  
رسول الله و دادا و اوستی علی با شمع غیر رسول الله صلعم امیرالمومنین فرمود که ای  
عبد الله خدا ای تعالی بر من و فطایق مؤثر که منافق بدترین خلق خدا است گفت مصلای  
با بحسن و الله که ایمان ما همچو ایمان شماست بعد از آن متفرق شدند این ای گفته بید  
که چکار دم آنها بر شما میگیرند است این آیه در انحال بر رسول الله نازل شد که واذ قال الله  
قیلوا احسنوا واذ اخذوا الی شیطانه فی لواءنا معکم فاما من یستزین یعنی چون به پند اهل  
عناق و روی در روی میآید که شایسته کسی را که ایمان آورده اند از یاران پیغمبر گویند  
مانیز ایمان داریم همچو ایمان شما چون باز کردید شیطانی طبع خود یعنی شیطان و با را  
که در اندک گویند از روی صدق که ما با شما ایم و بر دین و آیین شما بجز این نیست که اکتفا  
دارند کانیم و استیزا کنند کان بر مومنان پس ولایت کرد آیه که بر ایمان آنحضرت  
ظاهر و باطن و بر قطع و جزم قول امیرالمومنین علیه السلام در امر منافقین و دیگر آیه  
افمن کان علی ثینه من سبه و شایسته یعنی ای هر که باشد بر بطنی از پروردگار  
خود که ولایت کند بطریق اصواب و از پی در پی بران او را که دلیل عقلی است  
کو بهی خدای تعالی که بعبادت او ای در برابر باشد با کسی که زینت دینی طلبد و عمل

نه بود

نبرد و جواب کند یعنی با برکت درین است آورد و اندک که صاحب پیغمبر است و کو ا که از عبادت  
حق بجهت آن کو ای در امیرالمومنین و دیگران الذین امنوا و عملوا الصالحات جعل لهم الرحمن ودا  
یعنی پرستش آنرا که بگوید و بگوید که در عملها و پیغمبر و و باشد که بیدارند ای حضرت رحمن و دوستی  
در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلهای آنهاست سبط این عباس کو یکم این علی بن ابی  
طالیپ است علیه السلام نیز بن علی و است که در این زمان که از خود و ایشان از امیرالمومنین علیه السلام  
که آنحضرت فرمود که روی بن علقا که گفت یا ابا الحسن الله که من دوست میدارم ترا در راه  
خدا ای تعالی بن رجوع کردم به پیغمبر صلعم و او ازین حال اخبار نمود فرمود که شاید که تو نمیکردی و  
با او گفتی و اندک من با او نمیکرد و هم رسول الله صلعم فرمود که احمد که گفتی حق و علاه ای و شما  
تجربه شتاق کرده اند بود است پس این است نازل شد و بکبرایت رجال صدقوا ما عاهدوا الله و انما یستطیع  
قلی القویع انما تادب الذین یفقهون و الله اعلم بربهم است ذکر یافته عزت حضرت عبدی روایت کند  
بریه که صاحب رسول الله است صلعم که این الصراط استقیان طریقی و راه الهی است علیه السلام  
و دیگر و انکوا مع الراکعین که در سوره المبرور و قیوم بافتن علی بن ابی طالیپ است که در ازل  
با پیغمبر نماز کرد و او است و من الناس من یشری نفسه فبها رضاست الله نازل شد و در شب که امیرالمومنین  
بروگشتن پیغمبر خواب کرد و آن قصه سابقا مذکور شد یعنی و از مردمان است کسی که پیغمبر و شد و فرمود  
یعنی جان نداد میکند برای طاعتش و می خدای تعالی که در ان شب آنحضرت جان نداد که بکسی  
پیغمبر خود سب کرد و دیگر عاقلین محدث روایت از عبد الله بن مسعود که گفت که پیغمبر صلعم فرمود که مرا که  
من مانع گفت و سال من از مسلمانان قبل که من مصلحت یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله را که پیش از تو  
فرستاد و هم از فرستادگان ما بر آنچه بخواست خدای تعالی من گفتن بر پیغمبر و شد و اندک رفت و رفت  
تو و دوست علی بن ابی طالیپ صلوات الله علیه و آیه یا ایها الرسول بلغ انی قد استخیرت فی  
خبر و فهم و یکبار یا ایها النبی صلی الله علیه و آله من التبعکم من المومنین یعنی ای پیغمبر کافی در پی من و شما  
ترا خدای تعالی و انکه متعجب کرد و ترا از مومنان که پیش علی بن ابی طالیپ است که سر مومنان است  
و اینست جمله تقییر اصحاب نیز است ذکر یافته پیش و دیگر یا ایها الذین امنوا الله و کونوا مع الصادقین  
یعنی ای مومنان پیغمبر را بخردای تعالی و با پیغمبر با صداقتان بن عباس گفت یعنی با شعیب با علی





























وزیران و کدوئیان و قاضی و دو کاش و انواع ستایش بر دو جلالی فرمود و اهل سواست را از آن منع  
و شان شد بعد از آن جبرئیل گفت که حق تعالی این عقد نکاح را بر من جمیع کرده و فرمود که اگر  
کرد و اعم از خود زنا فاطمه نیست چنانچه من علی بن ابی طالب را منع کرد و در حضور ملاک عقد  
من و ابراهیم عقد کردم و جمیع ملاک را از اعلمی بآید که اگر قرض و شهادت ایشان من حریت  
کردم چنانچه و قضای من اعم از خود و بعضی نعمان احوال را بر تو و از اهل کربلا تمام کردم بر من از اید  
و چون ملاک گفت ما من حاضر شدیم بر تو و بعضی فاطمه علیها السلام حق تعالی از فرمود و درخت  
که با خود را از اهل حق و نرو زنا کند و با خود را نرو چنانچه و آن مبادت و نرو کند و نرو  
چنانچه من بر نرو گفت حق تعالی از فرمود که تو برسان که نرو بر تو و بعضی علی بن ابی طالب در زمین چنانکه  
ما عقید کردیم و اهل علی بن و نرو را و داشت از اید و لو هر یک علی بن و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
بعد از آن پیغمبر و نرو که با ابا الحسن عقد کردند که نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
زهی اکنون من تو را نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
تا علی بن و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
تو در دنیا و آخرت ایستادین و خود که بر عت هر چه نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
من و اید و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
خوش و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
رسول الله گفت حاضر من و اید و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
از حضرت عزت که ملاک را جمیع فرمود و من را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
الله را و اید و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
این امر حاضر کرده ام بعد از آن نشاند و علی بن فرمود که بر نرو را و نرو را و نرو را و نرو را  
خود پس ایستاد و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را و نرو را

از من بر تو مخفی نیست و مشتبه نیست و زاری و شری که ما آن آب می کشیم و غیظ زین چیزی که می خوریم  
آنحضرت فرمود که علی ترا از شری که تراست که در راه خدای تعالی جهاد و دینا می واصلی  
و آن از ما می شتر و کار است که با آن غفلت آن خودت و اهل آب می و در سفر با رکنی و لیکن  
من و آدم را دوست بمان زده و راضی شدم که آن از تو با آب بخس از من رکنی لغت نم و یک  
الی و احمی که در اسرو کردی تو و ایمن و خنده و خالی خجسته با آب مبارک روی قوی با لب و روی علی  
علیک السلام که آنحضرت فرمود که با آب بخس با آب رشت با دوزخ که خدای عزوجل و را با او عقد کرده  
در آسمان پیش از آنکه زمین برآید و خدای عزوجل در زمین بود که پیش از آن هر یک یکی برین با آب باشد  
از آسمان با روی و میای مختلف یک کین با آب و دریا بود و پیش از آن و وجه یکی با آب و آب الله  
علیک و در حد اعتدال و کار با آب رشت از آبی محمد با جمیع خلق و با یک نسل من لغت بود و یکی لغت  
با محمد و با سبب نسل می کند من و مو که یکی با سبب من از خدای تعالی در دو بخشیم که آن  
فرمایید که این با آب رشت بر سر نهاده و با یک جریل با زمین یکی که آب رکنه که ترابان را در جریل با  
کرماند و تو بر این کلام تمام گفته بود که جریل با آب رشت از آبی محمد و در کار با آب محمد  
بعد از آن و پیش آنحضرت تمام و در زهر زنی بوشت و در آن و وسط نوشته بود من لغت  
با سبب من از جریل با آب رشت و این خطوط است جریل با آب رشت با آب محمد و در آن خطوط جریل با آب  
زمین را اختیار کرد و فرمود و در میان خلق برسان خود و دوم با آب رکنه که زمین شیار را نمود و او را  
برای تو که با روی و نیر و صاحب داد و او با شد و بوی تنه که فرمود و دختر را با طری من لغت با آب  
جریل با آب رکنه که در دست گفت تو در دنیا و این محمد تو در دنیا و این محمد علی علیه السلام و خدای تعالی  
از فرمود و بوشت که خود را با آب رکنه که در دست طری را از آن داد که جریل و خدی و نیر و یکی که باشد  
بر او و خطاب کرد و بخور الی که خود را از زمین و دین و او فرمود که ملا که را که می شوند در آسمان  
چهارم نیز بیت الله و در آنجا جاست که در و زمینی است که او را که در و خطی و فرمود و در  
عرض حساب را یک و دیگر و می در دست و با یکی از یک جیب که او را از آسمان می کند که برین نیز با آب  
رود و محمد و شایقی تو بر وجه و دو وحد و محمد برای حضرت خاتون بقدر سوره و نوبت  
در میان ملا که علی با آب باشد از روی و نطق و از او فصح از روی لغت از آسمان پس او بر سر نیز



ای را بدین سخن فرمود که من دارم باقی تو بچ تو بقا طاعت محمد و کبری نداری و بدین جهت ترا القبا  
ز فاقه بنی ساسی زین کبریا و تاج بپارد و چشما باین روش کرد و با کبریا و پریشانی فضا بجایستد  
کرد من گفتی با و این خوانان این سخن و در این فضا این سوال غیر از بهاء و شرم از حضرت گفت  
بر تو گویند میسر و میزبان با تو بپارد و این القاس از حضرت بکبریا اتفاق رخاسته و حضرت  
رسول الله شدیم در راه با هم این که حار از حضرت بود و رسیدیم در این حال راوی گفت گفت خود گویند  
و یکبار میگویی که علم زمان دین از دست برت و در دلمای هر دین از دست برت میگردانند و این را دارد  
قبل که او را از کشت بخانم سلطه و باو این را زار در میان نهاد و در آن از رواج حضرت اعلام  
کرد و عمر در خانه عایشه نزد رسول الله صبح شد و حضرت را در میان گفتند و گفتند فدای تو  
با و پدران و مادران ما با رسول الله صبح جمعه و ایم را علم فاطمه که از یکدیگر حیات می جویم  
او باین روش می شناسد بلکه گوید که چون نام خود میبردیم حضرت بسیار کریمت و نرو که مثل یکدیگر  
کبریا و تصدیق کرد و موقعی که در زمان گفتن من میگردیدم را داد و نمود بر اهل دین من پس و  
اعانت فرمود و حال در وقتی که بود من مسکین و حق تعالی از فرموده بود که من او را بشا رستم  
بخان که قسبان از فرموده باشد در پشت جبر شرت که در وقت باشد و در حق زشت نام میگفت  
یا رسول الله قدر خودی که شد و بخوار رحمت حق بپوشست و میخواست و تعالی را که می عظیم که این فرمود  
و حیات طاعت و حیات و رضوان و رحمت بهم رساند یا رسول الله علی را و فاطمه را و ابراهیم را  
در دنیا و پس از رحمت و نسب القاس را که فاطمه را و ابی سباز را و کنگه و را بجایستد و کنگه  
فرمود که نام من سلیم است و از خود این القاس گفتند و گفتند یا رسول الله و از جانب او است  
از تو بام این گفت برو و علی را بر این میا را نام میگویند که چون رفتم از نزد حضرت که  
ایم که همین از این خطره آب بود و چون مرا دید فرمود که یا ام یمن بگردی گفتیم خبر از طلب فرمود  
ایم که همین میفرماید که من رفتم از نزد حضرت زنان برخاسته و نشسته و بگویند که من از حضرت  
نشسته بودم و بر این انداختیم خبر از خود و کمالی با خودی که فاطمه را تاج بسیار من سر در  
پیش قدم فرادای ای فرمود که باغ از او را کمالی با حسن درین شب داشت و او را تاج  
بسیار داشت و بعد من سرور گشت و شادمان از آنجا برخاستم بعد از آن حضرت فرمود

وایا ویرود لا اله الا الله شهادت بقصد و تضرع و صل علی محمد و صله و زلفه و تخلیه الکفاح تمام اعراسه  
عروجات و رقیه و مجلسات با تمام قضاء و التذریع و بعد از آن گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله  
تزوج فرمود و من دختر خود را فاطمه و صدق و امان ز من ساخته و من بآن رضا داده ام  
شمار آنحضرت بر مسجودان گواه شود پس آنرا گفت که رسول الله تفریح فرموده و دختر خود را  
بوی فروخته و من مسلمانان گفت که خدای تعالی بی عقدر و بایگان مبارک گرداند و با اینک  
بحسبیت مبتدل از پس آن رسول الله صلی الله علیه و آله را میفرمود پس وی را زوج و امیر کرد  
برق و در آن که در شرح جان نرست در عرض نگاه رسول الله فرمود که با علی بن زهره خود را میفرمود  
و من آنرا بابتا تیسبابت شما تمام کرده ام حال آنکه شما را حکم کنید امیر المؤمنین فرمود که من قسم  
دارم و از او قسمی چهار صد درم بود و مجور یثیمان بن عفان چون در راه را میفرمود که هم از او  
زهره را از من بخش فرمود که با ما با حسن و توبه و در ام از من آبی و در نسبی این زهره را  
تو بدیدی که من در دو درم را بدیده ام و درم شش سال الله و در آن از آن اعجز داده ام  
و دهای غیر گفت و آن درم بخش فرمود و او که در مسلمان فارسی و بلال را فرستاده  
طیلب و این درم را در او بستان و گفت که بروید و این درم را باقی هم رسانید و بگویند  
آن درم که آنحضرت عبادا و نعت و سر درم بود و باقیم حاضر خوانی از پندش مصری و غیر  
که در میان آن شش نهاده و درم و نعلی را بگویند که در میان آن بالشت کیف خوانی  
و یکشنبه با چوبی و یکشنبه یک باب و کوزه و کاسه و سبوی چند و ستره های از پندش متکاف آنها  
را تمام برداشته آورد و بقیه پیش رسول الله صلی الله علیه و آله چون نظر بغیر از اینها افتاد و است چنانچه  
اشک بر رخسار جاری شد بعد از آن سر وی بر میان کرد و گفت با خدا یا برکت  
و ست قومی را که درگزشتن از نظر و فایان خوف و سفالی شده و امیر المؤمنین علیه السلام  
میفرماید که آنحضرت باقی من زهره را با من داده و فرمود که این شش را بشوید و من یکبار  
کردم و با اسطوخودوس امرا آنحضرت اعاده فرمود بغیر از آنکه هرگاه آنحضرت مراد شما  
میدید میفرمود که با ما با حسن و بیگونی زهره و آنچه چهل است علیه السلام چهل تن بهترین  
زنان عالم را بتوزیع کرد و هم بعد از آنجا میفرمود برادرین عقیل و بنی من و گفت

زمان خود را که چنانچه اوست که زمین و قسط فایز کند و خانه را بهجت و خوشی بخشد از زمان  
در اختیار هر کسی را ایشان آن خدمت را بخدمت رسانند و آنحضرت از آن در احوال که  
بمقام سیر و بود و در حرم با بیرونین که در وقت و خرم و کشتن و آنحضرت میگوید  
که من رفتم و آنها را خرم و نزد رسول الله در جمیع دستهای مبارک بالا کرد و سفره پوشیدنی  
طیله را در آنها را در حرم بالید و در آن سفره چند فرمود که با علی طلب هر که میخواهی من رفتم  
از احوال که در محراب و در خدمت طلب هم ایشان متوجه شدند من بوال الله را خبر کردم  
از آمدن ایشان که چنانچه نزد علی طلب فرموده بر سفره انداخت و گفت که من از ایشان بار  
طعام بخورم و چون در نزد ایشان ده کس دیگر تمام شد و من بخیل کردم و چون از آن طعام کم  
نشده و متعده شدند و در آن طعام خود در نه بخت رسول الله صلعم ام سلمه گوید که بعد از این  
فاطره امیرالمومنین را پیش فرستاد و طلب دست راست امیرالمومنین را گرفت و دست چپ فاطر را بست  
مساک خود نهاد و میان چشم هر دو را بوسه داد و فاطر و علی را بهم پیوسته فرمود که ای علی زوجه  
تو خوب بخدمت و احوال علی و او در ده گفت ای فاطر هر تو نیکو شو هر بست بعد از آن برخواست  
و در میان هر دو پیوسته و با آنکه از جهت ایشان ترتیب داده بود و نه رسید ایشان را آنجا قرار  
داد و خود بیرون فرمود و دست مبارک را بر بالای در انداخته گفت حق تعالی پاکیزه کرد و اندر  
شمارا و نسل شما را من بصلی که بشما صلوات و بیک کسی که بشما صلوات من شمارا بخدا می  
دو بار بشما خلیفه میکند انعم الله المومنین بشما بیک که بعد از آن تا سر زود و معتدل و صواب روز  
به چهارم آمد که باندرون فرمایا ساسی بخت شش میز را بر درجه و دیو فرمود که چون که بویستند  
و در و در اندرون حجره است و گفت خدایا ای چون میان ده کس زفاف و اقامه شد و خورده  
و با آنکه که تمهید احوال ایشان شود و قیام بچو ایشان نمایم من اینجا ایستاده و اقامه  
حاجتی باشد من رو کنم فرمود که ای اسماء حق تعالی حاجت ترا روا کند در دنیا و آخرت بیک  
میفرمایا که آنست هر دیو که من و فاطر در زیر عیال و یک چون کلام میفرستند و یک خود هستیم  
که بفرستیم آنحضرت فرمود که حق که مرا بر شماست که از جای خود و بفرستید تا من یا ندرون در ایتم  
ما رجوع بحال خود کردیم چون آنحضرت باندرون فرمود و بر سر بالین نشست و هر دو پای مبارک

در میان مادران که در من پای راست و از سر پا خود با نهاده و فاطمائی جیست من خودم  
ساخته از سر پا آنحضرت پای پای خود را در زیر پوشش سپیدی مال داشت بعد از آن فرمود  
که ای علی که از آن میبار من بخدمت آورده و دست بخت را بجا میدهم و بعضی از آیات قرآنی را بجا  
خواند نکند فرمود که ای عباس بشما هم و در آن من چنین کردم بعد از آن آن بقدر را بر سر کوبید  
من پاشید و فرمود که خدای تعالی را تو رشتید ما را و پاک پاکیزه کرد و اندر ترا یکبار  
طیله من رفتم آوردم و با فاطر نیز این عمل فرمود و شیه را بر و پاشید و عاف فرمود که ای علی تو  
بیرون رو و با فاطر خلوت کرد که گفت ای فاطر چو می شود هر خود را چون دیدی گفت ای برادر  
من او بهتر شو هر راست لیکن زنان حیف پشتم ترش آمده از روی طش من میگویند که بر تو را  
تغییری داده که از مال سال خیر من را در آنحضرت فرمود که ای دختر من یک خرم من نه بد تو فقیر  
تغایر من نه شو هر تو چه عرض کردی بر تو هر این را از زود فطر و ایما را ملتفت نشد و آنچه نزد  
حق تعالی بود و اختیار فرمود ای دختر که بانی آنچه بد تو میدادند و دنیا و آخرت تو را خوش میداد  
و خرم من اندک یکم در طبیعت تو و یکم شوهر تو و قدم خدایت است از روی سلم و اکثر ایشان آن  
روی سلم و اعظم ایشان از روی حکم ای دختر که من میباید و تعالی انظار انداخت بر من  
از آنجا دور و را اختیار فرمود یکی بر تو و دیگر شوهر تو ای دختر که شوهرت شوهر تو نخواست  
و بایستی امیرالمومنین میفرماید که بعد از آن مرا و از او ده گفت ای علی بگویم یک یا رسول الله فرمود  
که باندرون بیا چون رفتم فرمود که ای فاطر لطف فرمای و با وی رقی و احسان نمای که او باده  
از من است ملاقات من بخواهی شوم و بر سر شش سر و بر سر و در میان شمارا بخدا می بپایم  
و او را خلیفه بشما میکند انعم الله المومنین بشما بیک که بعد از آن تا سر زود و معتدل و صواب روز  
به چهارم آمد که باندرون فرمایا ساسی بخت شش میز را بر درجه و دیو فرمود که چون که بویستند  
و در و در اندرون حجره است و گفت خدایا ای چون میان ده کس زفاف و اقامه شد و خورده  
و با آنکه که تمهید احوال ایشان شود و قیام بچو ایشان نمایم من اینجا ایستاده و اقامه  
حاجتی باشد من رو کنم فرمود که ای اسماء حق تعالی حاجت ترا روا کند در دنیا و آخرت بیک  
میفرمایا که آنست هر دیو که من و فاطر در زیر عیال و یک چون کلام میفرستند و یک خود هستیم  
که بفرستیم آنحضرت فرمود که حق که مرا بر شماست که از جای خود و بفرستید تا من یا ندرون در ایتم  
ما رجوع بحال خود کردیم چون آنحضرت باندرون فرمود و بر سر بالین نشست و هر دو پای مبارک





بمرد موک که آنجا نماند کرد او گفت عمری بعد از غفلت من کان نامیا و اسعت من کان لایا تا آن  
 یعنی هر چه من گویند که مدار ساختن کسی که در خواب بود و دشمن او مانی کسی را در گوشش نشنوا باشد و این  
 نیا در او نیست که روزی بر او زمین علیه السلام غلبه یی و نو گوشش بر خود شنای الهی و صلوات بر رسول  
 و آل و ایتانها پس بعد از آن گفت من مردان بخشنه بر حق را از خود گویش که بر هر کلام مردود بر اندیکه که از  
 جعفر است خود را بنیکو بشنایان دشمن حاضر است و در عهد میر شهاب را باطل و گاه که پیشتر که  
 بر او مسلم پس لیکن بر ابقیهای ناخوش خود اندید و حقوق جانب میگیرم را خود میگردید که هر چه درین  
 یکت و پهلان و دینیت هر یک را از او گرفتند و در رسید هر یک که داشت بخت نیافت و هر یک از  
 منافقت و طلاق و رضایت و امانت و خلاف خود و اول از خود از اسلام رفت تا ایتیم و جنتی قول  
 ماحول است و فعلی و عروضا تم جنتان از بود و وجوایان اسلام و اسما کتاب ایام عورت میکنند شارب انجا  
 و رسول و وجها و دشمنان دین و سلوک در راه تعیین از برای رضای حضرت رب العالمین بیا  
 داشتن بخار و گران را نگویند و بیچ پست اندر و برده و رضای و رسانیدن غنایم و بیل آن و عجز  
 از چرخ که میخواستن این معنیان را لاوی و عمر و بن عباس میخواستن که در آن مرد و در ترفیع میکنند  
 دین و بعد از موک که هر که از آن گفت سوال نکرد و او را در هیچ امر عیان ننموده ام و در او این خوف  
 پیغمبر را گاه داشته ام از او ای که هر و بلکه بیلوانان روزی را بقیع خود با یک شمشیر از من برون  
 نهاد و در آنه پیش بود و در آن خوف بخت بی سر و بیچ که بر کمر است فرمود بود علیه السلام و استثناء  
 و حلال و حق و اخلاق و در وقت رحلت حضرت رسالت علیه السلام رسالتش در کمر من بود و من این  
 ده پست خود و توفیق اعلا و شد و ملائکه مقربان از چپ و پیلو میگردانیدند و بجا میگویند که  
 اخلاف نکرد خدایت بعد از حضرت رسالت که هر چه را که هر چه بود بطول آن ان جقیش الایات الله  
 و این کند معبد بن سب که شنیده ام دی را از عبد الله بن عباس می پرسید احوال امیر المؤمنین  
 را علیه السلام بن عباس گفت که آنحضرت بر وقوفه خاک را گرد برده و چیت جهان است و هر که گفت  
 و هر که بر سرش بود و بطریق حایلیت هر یک بطول اسلام شده و ایام بقرط و اسلام بود و دیگر طریقه  
 بخدا شک نمود و گفت من این را از تو می پرسم یا بر ستم را که شنیده ام حایل کرده باشی  
 بستی و ای هر چه بخت متوجه بعد از خود و جنتی را رسوا رفتن سائید و از آنکه بشام رفت و او ای

که بکشتن او علی بن ابی طالب را که کشت نزد عایشه و این چهار تن را جدا جدا بود و عایشه گفت که اگر محمد  
یا پدر رسول خدا را این قباحت کشت چه چنان می آید این را چه می خوانند و قاضی او را برکنار بود و او را  
برای نصرت رسول خود و رسول الله و اهلش با خود داده بود و با کج بود و شمشیر و خنجر و در دست  
ظاهر و خفی او بود و بعد از او که شرف است و او کشت او را و حق مسلم است که اسلام است  
خط او را و در غضب بزرگ از کشت است در خشم و کشتی و در حق تعالی بر او مناجات  
چنانچه در مساکم گفته است رسول الله بعد از کشتش شد است زبانش قطع و میانش افروغ  
و رسول صید و در جواب ابله سر غلتان می میخورد و در میان زنده اند و در قصه رضوان  
الله علی جفیه امین الله یا علی و در کعبه الرحمن بن ابی لیلی گفت بخت اخضر  
و گفت یا امیر المؤمنین بن علی ای حکم را تو می آوری و هر چند بپار کشیدم که در امر خود چیزی بگوئی  
نگفتن یا اینکه می بایست امر از رسول الله بعد از اری یا چیزی بگوید که ما بنده او ایم و ما را  
توبه است یا تو را تو اذیت بسیار شنیده ام و ما میگوئیم که اگر کسی زبانه برسد این امر را  
توبه کنیم که چه چیزی را در جواب بگوئیم که این چه قوم است او را و در میان امر پس رسول الله را  
فرمود در جواب تو اذیت خود که ایضا آن نفس من که تو را در غل غل بولا و اگر تو ای نایب من در امر  
پس چه امر بدایتش را تو کرد و از او سپردی که ما بنده اخضر فرمود که ای عبد الرحمن و حق که  
حق می باشد و رسول الله خود را بکار رحمت خود را و بکار که از مردم انصاف او بود و درین امر  
بمثل پیاپی که مراست و لیکن منظره این عهدی که بود که بعد از خلافت طریقی اختیار نگرفت و او  
نزع و قال اگر مردم با وقت مقرر خود و او را چیزی را که از حق ابطال کرد و بعد از آن حضرت  
فصل رسول او چون مقرر میان رفت و امر را بخت کشت در میان حرم و هر طریقی که بدین اتفاق  
یکدیگر بود و مردم فایده روی که او را بر مردم حق لازم الا با شک که صحت او را بدین  
مردم پس اگر آن مردم نفسی را بپای از انقضای مدت صحت را بدین است و او را شک کرد  
ایشان را که از بدین حق و او را صحت منقضی شد و آن مردم خود را بر او از آن است نه می نیست  
و شک طریقی بدایت نزد مردم که بر تپس از آن موقوف شد نه معاف خواهد داشت و آن  
امری را بعد که حاجت بجا بود و بگوئیم پس منع کردن از آنچنین منع کنیم از شما عبد الرحمن گفت





















که میفرمودند که ای فرمود که من چهار کس را در میان شما میفرستم که اگر او را در وقت هر اعدا  
و کس که حاجت باشد ایشان را برادر و کسی که در امور ایشان سعی کند نزد اخطار و کسی که دوست دارد  
ایشان را بیل و زبان و از ابو جعفر محمد بن علی ایما قرطبی است و او است که از ابی بکر  
خود و دوست میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که بخواند سوره ناس و یس و او را نزد  
من به قدری باشد من شفا کنم از برای او و آن در روز قیامت پس هر یک چون بدو با پس  
و ایشان را سپرد و کرد اندوخته آن ساز و در حدیثی که سابقا ذکر شد بود و در باب اولی  
که آنحضرت را نماز میفرمود و بعد از آن توبه کرد از آن نوا سطر اخبار را هم سطر از مشیت  
آنحضرت که از پیغمبر شنیده بود و مؤلف رحمه الله از آن مایه طوسی نقل کرده و میفرماید که کسی که بخواند  
و در کردار آن مایه طوسی از آن و نازل خاصان خود و در جواب و همسایگی ایشان را و در او را چو  
و از وقت بمقتضای این مومنین بود و بعد از آن در پی طریقه پیغمبر است و چون طریقه حق و صواب  
را دانست آن مایه طوسی شش ماه و آب و کرب و چو این خود بخود دست و صحبت را بر مومنین علیه السلام با  
راضی شده و گفتا نمود و گفت که اعتقاد کرده ام آنچه که واجب است از دست او و در ملک ایشان  
و عزیمت و در دنیا و دهر و در غایت چشم و دل و بود و تا حق تعالی را با و از آن مومنین را هم سلم  
ادای امانت کرد و حق شناسد و با آنحضرت بقدر یکم سالی پیش از رحلت آن دنیا و آنحال  
از او را خبر و بر سر او رحمت و رضای حق تعالی شاد و حال و با و که زود باشد که بچند نفر و آنجا  
خود را از آنچه مال خود را میفرمود و در میان پیغمبر است که که فاطمه زهرا علیها السلام یک روزی در  
نزد پیغمبر وضع حال خود را اظهار کرد آنحضرت فرمود که آیا میدانی که علی را چه مقدار از من است  
نزد من و بعد از اقامت خود و و از ده سالگی و پیش از شش سالگی که شنیده با اعدای ایمان  
کرد و در شش ماهی که با او مانا تا پیش از آنکه بقتل آورد و در زود با یکی مجموع و خود را بفرج  
و فرج مصلحت که دانید در بیت ساهو که از قاضی خبر یکند در بیت و دو سالگی که چنانچه مرد و بر توبه  
نبی است و آنرا از جای بر و اشیاء و او که در وی ظاهر بود و خود در شش سالگی و او که در وقت خود  
او بر زمین مایه طوسی را خبر میفرمود و مومنین را رسانید آنحضرت فرمود که پس چگونه می بود اگر حدیث میفرمود  
مسکراتی که حق شناسان کرده و آنس بن مالک روایت کرده که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله

باری حق تعالی را بی نهایت قدرت میفرمود که در آن لیلیا فخریه تا فخر که علی بن ابی طالب  
یعنی بعضی از شب پس از شوق آن یعنی خانه که را به تربیت ترا به و مفروضه فیضیاتی مرتضی  
و اگر استیضه صریح و شواهد و البته چنین بود که برادر و از برای خود مقام پسندیده و آن مقام شفاعت  
انگاه رسول خدا فرمود که یا علی برو و در آن کس که از انبیا مقام شفاعت او را بیل و حیل  
و حاضر است و آنرا در برای کسی که ترا بر زمین است و بعد از آن و بعد از آن و او را بیل و حیل  
فرمود که یا علی هر کس که بگوید که یا ایا در کس که در بیت مزد و دست میرا و پسندیده است یا علی  
و شکر از آن تقدیر رساند و در آن نعمت شفاعتی ای گفت یا رسول الله! این مقام است فرمود که یا علی  
و لا اله الا انت و دست میداد و این مقام را هر کس که بگوید که یا ایا در کس که در بیت مزد و دست  
که روزی بود که در هر کس که با او رفت و حاضر در آن گرفت و پشت خود را با آنجا باز داد و گفت  
ای مردان هر که در شش ماه سده هر که شش ماه سده بود و در غایت شش ماه از پیغمبر  
که در امتداد این است من در میان این امت خود و دستمان گشتی و حق است که کسی که بر او شهادت  
یا حق و هر کس که با او گفتا شهادت و نیز شود و در آنحضرت که میفرمود که بگوید یا علی است  
بجای سوره جسد و نموده هر دو چشم از سر چسبیده و فی با یکدیگر بر سر و فی با یکدیگر بر سر و چشم  
و امیر المومنین علیه السلام در جواب و این که در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و آنحضرت بر سر بار  
بر کف از من نهاد و در جواب بود و ما حکایت و حال میکردیم که آنحضرت پدیدار شد و از او حکایت  
فرمود که غیر از حال خود است بر شما از حال که ایشان چنین میایان ضلالت نمیشد که چون بفر  
مرا بر زمین بعد از من بچند کسی که با ایشان بچکست و بچکست کسی که با ایشان اصح است از این  
مقتول است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در وقت مرض آنحضرت که در آن مرض حالت فرمود  
و سر را بر کف نهادن بود و عباس بن علی را از روی آنحضرت خبر انداخته که آنحضرت چو شش ماه از  
پیش از آنکه چشم نشود و فرمود که ای عباس ای این محمد رسول الله قبول کن و حدیث مرا و ضامن شو  
و من مرا و بعد از آن عباس گفت یا رسول الله تو بخشنده تر از ابا و نیز روایت  
مقدار حال نیست اگر فی بده میری تو و موحد تو که آنحضرت سر موت این را که فرمود و او یک  
جواب داد و آنچه او گفته بود انگاه آنحضرت گفت که البته تو بچشم من این مقام را بچکست که تو که

و شکر خدا را که باری عباد از آن فرمود که ای حق بگویند و صفت خدا را و تعریف  
و این را امیرالمومنین علیه السلام میفرماید که در هر وقت که بگویند که خدا را شکر  
از پروردگار و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
و قدرت بر جواب آن حضرت است که بعد از آن شکر فرمود که ای حق بگویند و صفت خدا را  
نمای و صفت خدا را و متعبد تر شوی و این شکر که میفرماید که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
من و مرغان من و درختان من و آب و خاک من و هر چه در زمین است و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
در دنیا و آخرت و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
آورد و آنجا که باشد فرمود که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
من آنها را بقیه کرده و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
نظر کن بر این تو خود را از این بزرگوارتر نداری و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
در دنیا و آخرت و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
مخالف است علی را که فرمود که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
امیرالمومنین علیه السلام میفرماید که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
است تا فرمود که ای حق بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
تو شکر بگویند و من از ایشان که فرمود که بعد از آن شکر فرمود که ای حق بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
بر ایشان که شکر کردند و شکر خدا را بگویند که در ایشان حریف و چو بکنند بر خدا یا  
ایشان را بگویند که ای حق بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
اینجا دوست میداری علی را علیه السلام گفت برای من خصلت در وقت غضب حکم که میفرمود  
و در هنگام گفتن راستی می فرمود و در زمان حکومت پیشتر عدل می بود و موافق محمد و پیغمبر بود  
که خدای تعالی بر خدا در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
گفتم بخیر بن احمد که بخیر است از تو پیشتر از من که از من پنهان میکنی گفت قول تو دلالت

میکند

میکند را که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
گفت پس پرسید که چه حال است صاحب رسول الله را صحت او را و حال او را که گویا ایشان را پسران  
یکتا دارند و علی بن ابی طالب علیه السلام در میان ایشان که بسیار علاقه است که با او و جدا  
گفت علی علیه السلام بعد از آن گفت و در علم و خال ایشان است و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
آنها را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
امیرالمومنین علیه السلام رفت و اصحابی بنی هاشم را که در میان بودند و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
بود که در راست می باشد و در رفتن و عصاره از زمین که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
آن حضرت رسید و ایشان را امیرالمومنین قرب و منزلتی داشت فرمود که ای حارث خود را چون  
می بانی گفت زمان را دریا فقه امیرالمومنین و الم و حرارت درون و بیخ بدنی برین غلب  
و زیاده شده بود اسطر خصومت اصحاب را که با تو فرمود که بچه چیز با تو خصومت میکنند گفت در  
باره و قبل تو این میزد است آید بعضی غمناکند و اطراف رسانیده اند و بعضی دیگر بعضی غمی  
ناچار بوده اند و بعضی تر در میان شک می بینند و اندک اندک قدم نمایند و پیش و در میان  
کنند و در میان فرمود که ای پسند است از این قول اخراجند که در این بهترین شیوه است  
که حد وسط را رعایت کنند و طریق وسط را از دست نهند و غمی را بازرگانی که بخت خفرت  
و جهالت و مطی جمع و خالی که در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
اگر این امر را با خطا بر سازی و این و غیره از راه پند سازی و ما را درین امر پند کرد ای  
تو دور نباشد که پدر و مادر من فدای تو باد فرمود که این امر است بر تو نهان بداند و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
نمی شود بگویند و در میان بگویند که بخت خفرت است و در هر روز که بگویند که خدا را شکر و در هر روز که بگویند که خدا را شکر  
ایشان را حق را می حارث بداند که حق کلام است و شکم آن مجاهد حق و من حق حارث  
میکنم ترا گوش کنشای و در گوش کنش حارث و بعد از آن بگویند که صاحب حق و حق  
باشد از اصحاب تو بداند که من عبد الله و برادر رسول الله و صدیق او کم که تصدیق کردم او را  
و هنوز آدم میان روح و جسم بود از من صدیق او کم نظر بر این است که این حق است که میگویم



یا حارصان من یبغیان منی و من یؤمن با و منافقین کثیرا یعرفون کفره و اعرفه بنیته و ائمه و ما فعلوا  
و انتم بعدا لعل الله یخفی علی خفا غشوه و لا یراهه استیکم من بار علیکم و الحاکم فی الحکامه و الهی  
اقول لکننا رحیم و توفیق بعض غیبه تعالی از جمله و غیره تقریر این از جمله اجماع الوسی مقتضای  
یعنی قول الیه المومنین علیه السلام معارضا هائی را عجب غایت که باب آنجا می آید است  
که برای او اجمال فرموده و در تفسیر آن کشوده و اما بآنجا نیست که ای حادث جملانی که میگوید  
بجمله و از او من یبغیان قی روی باروی و معانی بایشان سدره کچشم خوشتر من بایشان سدا و  
بصفت و استحقاق بگوید و اگر در ادراک و بدو تو زهر اطوا و حتی شناخت مرا پس من را سر  
و آمدن و لغزش من که سرشته تو محکم من آب خود و از آزار آب خنک بر حال تشنگی تشنه  
کنی و میزاری که در علالت و شیرینی شعل است خواهی گفت تشنه را در وقتی بار داشتی  
از برای خوشتر کردن ما و از نزدیک و کرد و مرا و احبابی که محکم و حتی غیر منحص و پیوسته  
پس بر تغییر از اتصال از دو چار و نیت تو گفت و جمله میگوید یکسیر حیرت زنده و احوال کیش  
و عود و جنت محمد بن خضر علی خان می نمود چون امام جعفر بن محمد لیفا دق علیها السلام حق را باقی  
توفیق نمود و بعد بیدار مایه شری را در تزیین نمود که اگر آنچه بر بود و بدین حق رجوع نمود  
و اشعاع و بسیار راست مانده ای و تشنه و یافت می شود و در و نیت که یافته رحالی که میرفت  
بابا را خدای کشد که چه جزیت با تو یافت یکا استید یعنی تصدی روی که میزد و نیت و این  
اسم بر و غافل شد و باین اسم شهادت ریافت و اگر نه و معلوی بود اکنون چون در صدر تمام  
سید و رواج یافته و هم این می شود و بلند شده و اگر او حیوان من خون که بیکدم من بیدادت سید  
محمدی که بری رنقم در چواری که در آن وفات کرد و یا فخر که نیز جان من سپار و بود و دمنزد و عجب  
از سبب هائی و کلماتی می بودند و او روی بود خوب چهره و کشاده و پشانی و سیاه و دوشانه و  
کرم او و عرض بود اما فاعا در روی او که سیاه و نو گرفت و از برای این شکلش شده و سیاه  
که حاضر بود ندید و معلول نشد و سیاه حاضر شد ای نو و دمنزد شهادت کرد و چون اندک  
گذشت در آن مکان از نقطه سیاه پیدار شده بود و قطعه غیری پیدا شد و تزیین میکرد و در  
میگفت روی او کمال دل را که شهادت با حق را چون را نیت مایل و در حال این اسباب گفته

پس اولیای آن و آخرین باشیم و بدان و آگاه باشی حارث که من خلاصه و خلاصه خود بود  
دولی و صاحب باز و صاحب هر سال اندام و مرا داده اند هم گذشت فصل خط و خط  
و کسب را بدین بود و بدهند و اندر از رفیع که گشاده شد و مرا از هر قاضی از آن باز  
باب که بخشید و بر این از آن هزار ترا بر عدد و نوید شده و در دوخته بلیله القدر از دست خط  
من از حضرت ذوالن و این حکم جریان یافته بر ای من و کی که مستحفظ باشد از ذین من  
ما دام که این بلیان نمار باشد تا حق سبحانه و تعالی وارث زمین را طایفه کرد و اندر برای  
آن تکلیف و اقرار دارند و بشارت میدهم ترا بر این ای حارث تا در ایشانی بخردی  
که در اندر اینکا فی از زمین برون می آرد و خلق را می خواند که دوست و دشمن من در حق  
و مواضع غفر کند و هر آنجا باشد شناخت از نزد و فوات و محبت و نزد و ملا و مقام سحر  
گفت ای مولای من چه چیز است مقاسم خود و از حضرت که مقاسم بشت و در فرج که کجاست  
صحیح و درست خواهم کرد و گفت من دوست من است و این دشمن من عبد الله بن امیر المؤمنین  
دست حارث را گرفت و فرمود که ای حارث من دست ترا فرستم اما چنین نکرد و رسول  
دست مرا گرفته بود و در وقتی که من شکایت میکردم بوی از حد و دشمنی و من فغان میفرمود  
که چون در وقت قیامت قایم کرد و در سیکرم و دست نیز بجهل من ای و تو فراموش کردی  
و دست من بر ای علی بجهل من و دست را خد میگرد و دست نیز بجهل من ای و تو فراموش کردی  
و شش و شش فراموش کردی و دست نیز بجهل من ای و شش و شش فراموش کردی و دست نیز بجهل من ای  
و می از دست ترا به بجهل خود و بجهل خود و بجهل خود و دست نیز بجهل من ای و تو فراموش کردی  
پس شش و شش فراموش کردی و دست نیز بجهل من ای و شش و شش فراموش کردی و دست نیز بجهل من ای  
و من گفتم که تو با کسی مشورت می کنی و او را دوست داری و از برای دست آنچه که  
کرده و انداخته و این را به ما فرمود و آنکه حارث رخاست و در ای خود را بر زمین  
می کشیده از فرج و سروری که داشت و میگفت که باک ندارم بعد از آنکه ملاقات  
نمایم با کوی که من ملاقات کند بخند و او که در چنین است جلیل صاحب کوی که در این  
این ابیات را السید محمد اکبری قول علی را در شجب که گفته است عجوبه جمل

کتاب الامور ان علیاً لم یخیر من مات قد ورثی و خلت عدل و عفا فی الامور سبائی  
فان یشر الیه و لیا علی و تولی و علیاً من المات فم من بعد تولی و حیدر و احد بعد احد و انما یفقی  
یعنی دروغ نهد اشتیاق کند که آن که علی علیه السلام بجای خود بود و دوست و محب خود را از  
غیر و شایسته تحقیق و تحقیق بود که در رفعت و شرف و عفو و مودت و احسان و احسان بود که  
که از او در سبب است و بعد از او در وستان علی و تولی و انکه یعنی با وقت و اوقات و بعد از آن تولی  
نماید پس از آن او یکی بعد از یکی هر که باشد آن صفات بعد از آن نیست شهدان لا اله الا الله و انما  
و شهدان محمد رسول الله حقاً و شهدان علیاً امیر المؤمنین حقاً و شهدان لا اله الا الله  
بعد از آن چشمها را بر هم نهاد و گوید روح او فیکر چراغ بود که فرو نشاند و را با و یا سبک نبرد  
بود که از دست افتاد و علی بن حسین بن عون روایت کند که پرس گفت ای امیر المؤمنین کی  
شهادت کند شهادت کند که شهادت کند باین دو کوشش خود شنیدم و الا که با و یا فکرت  
سیر مرا اختیار کرد و از آن جهت که علی علیه السلام که ایشان هر دو گفت که حرام است  
بر روح که غارت کند از جسد خود تا به پند چرخ کس از محمد و علی و فاطمه و حسین علیه السلام  
یکجای یکجای در روشن شود پس نشان را و این حدیث را در میان مردم و حاضر شد  
جنازه او را و انکه انما حق الله انما حق الله بن صامت پسر برادرانی در روایت کند  
از او در گفت حدیث کرد من ابی در و انما علی امیر المؤمنین و انما علی علیه السلام بود که گفت  
یا بنی امیئس دوست میدارم اقوام را تا با اعمال ایشان نیرسم فرمود که یا با و مرد با  
کسی است که او را دوست داشته و مرد را آنچه انداخته گفت من دوست میدارم خدا و علی  
و رسول او را و اهل بیت رسول را فرمود که تو با آنکس می ایستی بود که او را دوست میداری  
و رسول الله صلی الله علیه و آله در میان جماعتی بود و از اصحاب بعضی گفتند از ایشان گفتند  
که ما دوست میداریم خدا و رسول او را و اهل بیت را و اگر خدا و خدا حضرت غضب فرمود و  
ای مردمان دوست دارید خدا و رسول را و اگر شما را انواع نعم است فرمود و مردان دوست  
دارید بر دوستی بنی کذاب که جان محمد پدید رفت و دوست که کرده ای با یست در میان کن  
و با هم صایم و قایم و راع و صاحب شد تا ملاقی جزای الهی شود و اهل بیت مراد است

در شهادت

در شهادت شد آنها را و افاضه و نفع خود را و گفت که خداوند این کتاب را بر تو ای رسول الله فرمود و انکه احسان  
و انقباض این کتاب من فایده آن فرمود و باشد و انچه تعالی این و انچه و گوشت من انکه گفت که و انچه  
خدا و رسول او را انحضرت فرمود که او را با و انکه شما اکنون از ایشان فرمود و انکه گوشت که او را و رسول او را  
و مردان است که انکه انحضرت فرمود که او را با و انکه شما اکنون از ایشان فرمود و انکه گوشت که او را و رسول او را  
روایت کند که انحضرت بکروری در مقام بی نشسته و مردم بسیار نزد او جمع بود و وی بر نشسته  
یا امیر المؤمنین تو در مکان کرامت نشسته که خدا تعالی بر او قیامت داده با اعیان و پیر و معذبت  
با شمس و زان فرمود که کفرین که خدا تعالی در میان تو بر روی تو فرو کرد و انکه گوشت که او را و رسول او را  
و ستاده که اگر بدین شفاعت کند هر که را که بر روی زمین است و خدا شفاعت او را در باره  
می پذیرد و قبول می کند چنان که حذب باشد با شرف و عز و بیشتر قیامت و با رسول بعد از آن فرمود  
خدا که اگر را معذرت کند و انکه نورانی طالب در در قیامت عمل او را خدای تعالی با و فرشتان را از  
را که ان نور خدایت و نور من و نور فاطمه و نور حسین و انکه انکه از او و حسین باشد از آن علیه السلام  
زیر که نور ایشان از نور ما است که حق تعالی از خلق کرده و انچه و بدو را سال پیش از انکه او را فرمود  
و از زمین علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که حسین بن علی علیه السلام از پدر خود  
روایت کرد و حق که او بر زیر بود و گفت فرمود ای از من پرس هر که است که است گفتی ای پسر رسول  
این نیز از پدر است نماز پرس نگاه امیر المؤمنین قسم یاد فرمود که از انرا ای و امو حق من نبود  
و گفت راست می فرماید یا با احسن و انکه که را از من شنیدید خیم بعد از ان از من فرمود و آمد و او را  
بر گرفته بود و بر جبهه خود نشاند و خطبه بیکر و مردم را و او را حسین بن بر سر نهاد و نشسته بود  
انگاه عکرفت ای مردمان من شنیدید ام از من شنیدید صلی الله علیه و آله که فرمود که مرا عکرفت  
گوید و با بخت و دریت من هر که عکرفت نماید و باره ایشان خدا تعالی و انما عکرفت  
نماید و لعنت خدا بر کسی که میان را در امر از ایشان و رسول الله صلی الله علیه و آله را رسد باز کند و مؤلف  
کتاب را در اندیشه یا بیکر من مطاع کرد و کتاب بوفقیات را که جامع ان زبیر بن بکار زبیری بود  
و دیدم در اخباری را که کان بر ششم که روا بود انما ان ان اخبار را از آنکه در سبب و معلوم بود  
و در سبب انکه این کتاب برای او جمع کرده و شنیدیم کتاب جامع و مجموع از دست که او امیر موفقی احمد



والتا جميعين وديكر نيز از حال خود روایت کند که طرف بن خیره بن شیبه کویله من با پدرم  
 بر سبیل پنجم رفتم و معاویه غاصب و بیزین شیبی رفت با وی گفت و شنیدی کرد و باز شسته  
 آمد و حکایات او را میگوید و شکفت دارد بخار و دیده و شنیده و طعم شب بخورد و کین  
 من ساعتی شکار کشیدم باز بیتی بیرون از حال طالت مکان بردم که جاده و در باب ماروی بود  
 کشتی پدید آمد که در آنجا بودی با یک کشتی سپهر رفتم و درین حین و مردمان چون کشتی  
 شکار کشتی معاویه و بیکسرس رسیدی عدلی پیش کن و از عدای قنای از دست غای و دست  
 خیری بکشی و اگر کم کن بحال برادران خود بی تا نیم و رعایت صلح کن که اسون که از دست  
 برشان است حالت که اگر بوی بی ایشان درین روزان حال چربی گفت بهرست بهرست  
 اخوتی که شد و عدل و زبیر و کرد و آنچه که غیر ازین نیست که چون او هلاک شد و اگر ازین  
 او هلاک شد که قنای کویله جیانا او بکر باز از خونی عدلی ملک شوی و سعی نمود و ده سال او عدلی  
 داد و کرد و دیگر چون مردان را تیر بخود برد و چون باشد کشتی کویله و یار عثمان حاکم و  
 شد که در نسب نظیر نداشت کرد آنچه که دی کرد و دیگر که در نسب و دیگر هلاک شد و اگر شغل  
 با وی کرد و بهر بی و رفت و این زمان اخوتی تا ششم هر روز پنج بار نایم که شهدان  
 محمد رسول الله پس که ام شام و چهره باقی خواهد ماند بعد ازین غیر از د فنی چربی دیگر نیست  
 میفرمایند که نظر کن بقول معاویه غاصب و عقیده فاسده او در باب بنی صلح و باین کلیت  
 و اهر و با امیر المومنین علیه السلام محاربه نمود که بهر دست که حجت علی فرست رسول  
 و اقارب نبوت و تصدیق او و آن اخوتی بعد جین اذاکان الب علی الفاد و دیگر بهر دست  
 که از حال خود که بن زبیر کتب بن عباس که قومی مقلد بودی با جم المومنین و جوار ی رسول الله  
 و فتوی داد و قی بر وجه متعذرت تو بیرون آوردی او را و بعدو خال تو بیا و را ام المومنین میگوید  
 و ما را بهترین پسران بودی حق تعالی زد و در که در آن دو قتل کردی و پدر تو امیر المومنین را پس  
 اگر آنحضرت مومن بود پس شما که شهادت بکرمون قتل کردید و اگر مومن نبود لغو بود بعد پس  
 عدالت و غضب الهی آنرا ده و شنیدی که از جنگ فرار نمودید و ما شهادت را حلال میدادیم زیرا که زبیر صلح  
 شنیدیم که از حال فرمود و در وقت فرمود در آن پس فتوی میدادیم بهر بن و حدیث متعذر را ذکر کرد

و دیگر حدیث که زبیر از حال خود که ابن عباس گفت که من و عمر و فزیر و کویله را کویله گفت کردی  
 ابن عباس گفت که من برم صاحب را مگر که ملامت خود گفت و الله که سالی بیستی مرا باین کویله گفتی  
 ای عمر خود را زبیر از این عذر است و از دست یک شیبه رفت و ساعتی بخود و دیگر و بعد از  
 ایستاد تا من رسیدم گفت که من است که من کنان مردم او را ازین امر نمود و دیگر از برای کویله  
 که یک شمشیر و خود گفت که این از من است که من کنان مردم او را ازین امر نمود و دیگر از برای کویله  
 وقت که فرمود که سوره را را از صاحب تو اخذ کرد و انکه ازین امر خود نمود و گفت که شیبی  
 که اگر کن حدیثی را که من باین باشد و آن ایست که من نقل کردم از کتب بن عباس که بعد از  
 ای حدیث در تفسیر الداعی که و نقل کرد از کتب بن عباس که بعد از ای حدیث در تفسیر الداعی که  
 مستند بن عباس که وقت که من بکویله و را و از خلافت عمر فزیر و انکه صاحب تفسیر  
 در حدیث برای او آورده اند و پیش طلب از حضرت خود که آن من بخود از کجا خود دم و او را آورده  
 حدیث خود و کویله از آن است و او بود و در بیشتر بایا لای ان صاحب و بر فراشی که را شست  
 برایت باز پسید و دوسه نوبت محمد گفت بعد از آن گفت از برای من می بایست که بعد از آن  
 از حدیث گفت چگونگی که شستی بر غم خود را من کان کردم که عبد الله جعفر را میگوید که گفت که  
 آنجا که با جی سالان ناری میگویند گفت او را میگویند که بزرگ شما اهل بیت را میگوید که گفت که او را  
 و خلستان که خللات را آب میداد و قرآن بخواند گفت یا عبد الله بر تو باشد از قرآن کردن  
 نشستی که ازین میان داری از برای باقی خانه در لطف او چیزی از خلافت گفت با کتب آبا  
 زعماء آن باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله در امر او طری از قول که شست و بعد و قطع  
 عذر نمیداد و بگوید که میداشت در امر او وقتی ازاه قات و خواست در مرتبه تصریح  
 بنا نمودی که من منع کردم او را ازین از جهت انشاقی و منی فطرت بر اسلام در کمال قی  
 بعد از ای که میگویند که تریش بره اتفاق نمی نمودند و اگر او و ابی بن امر می شد تمام فریشت  
 در اقطار زمین متفرق می شدند و رسول الله میداد است که من میدادیم آنچه در لطف و است  
 پس و اساک فرمود و آنچه شد نیست حق تعالی نظار و در موقوف میفرماید که این است  
 باین روزی که رسول الله صلح و است و کا خدای فرمود و گفت که این مرد باین

منه







یافته اما آنکه مردم را از ترک کرده اند و با اجتماع و اتفاق بیکدیگر می ایشان از ما پیشتر است  
مردمی از ایشان و آنکه بگوید که از ما علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
شکست کافال بعد از آنکه علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
خوابید و اگر کسی باقی نماند و بگوید که از ما علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
مالی که بر کرده اند زمین ما را داد و عدل و انصاف را بر ما نهاد و از ما و از ما و از ما  
کنند و بگوید که ما را در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت که در روز قیامت  
دو سال از آنکه میگوید مهدی علیه السلام بر می آید و در روز قیامت که در روز قیامت  
عجیبی را به پیشگاه خداوند تعالی که از خود میگوید و از ما و از ما و از ما  
افتد که در وقت او نماز بخواند و اگر کسی باقی نماند و بگوید که از ما علی بن ابی طالب  
عبارت علی بن ابی طالب و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
و پیش از این عباس بن علی بن ابی طالب و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
که تو میدانی که این همه خلاف از این علم تو این عباس بن علی بن ابی طالب و از ما و از ما  
از برای این که این همه خلاف از این علم تو این عباس بن علی بن ابی طالب و از ما و از ما  
گفت قاتل عمر کافر بود و از آن عثمان بن عفان بود و از آن عباس بن علی بن ابی طالب و از ما  
و معاویه اسکت کرد و دیگر چه حدیث کند از رجال خود که ایشان را و است کرده اند از شما  
که بنی عباس بن علی بن ابی طالب و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
ای طایفه علی بن ابی طالب و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
که و است دارد و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
رحمه الله و این کرده در کتاب ما که بر مرقع باقی نماند و از ما و از ما و از ما و از ما  
و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
کون می رسم بر نفس خود و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
مصدقاتی که میفرمود و این که زود باشد که زود باشد که زود باشد که زود باشد که زود باشد

کرد

کرد بطرف خود که بپایان خوشی حسن را از آنکه زود باشد و از آنکه زود باشد و از آنکه زود باشد  
چونکه از قضا و شقی برین قوم شود و در دنیا که بگوید که اسمعیل بن ابی طالب و از ما و از ما  
و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
مسئله است که هر چه خداوند تعالی بخواهد و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
ترجمه نمود که از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب  
را بهیاء و ترویج و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب  
تا باقی بماند و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب  
برادر از ایشان و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب  
مصر بود و بگوید که از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب و از کتب  
عمر بن عباس را گفت که یکم از شما بن عباس بن علی بن ابی طالب و از ما و از ما و از ما  
و توفیق شود این کار را با تمام رساند که قتل است و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
بر جواب دادند و در عهد نهادند که در شب نوزدهم رمضان هر یک از ایشان کار صاحب خود را  
بسیار نمود و هر یک از مصر متوجه آن همه شدند و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
کرد و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
که او را و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
بود و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
سیکند و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
چون این بگوید و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
او را و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
گفت همه را در دم و یکباره و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
امری مشکوک است و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
مرا خود را زانیده و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما  
و پانیده ترا زانیده و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما و از ما









که آنجا بر پیش کس من جنبین بالا رفتم دیدم که فرود آمد بر سنگی آنجا بود که در میان دریای قیام  
بعد از آن بر پیدر و بعضی مقدار بود و دم که خود نمود و باز بر آنجا آمدی که نزد و آنجناب من یکدو تمام بود  
آنکه کرده باز پیدر بعد از آن چهار پنج قدم زدند و التماس کردند که در میان آنجا بر خاستن  
از تعجب کردم و دیگر بر خاستن من غم اندود و برانی بود و بوی از آنجا نمود و باز آمد و من سر بر یک  
او را آنجناب بر من با فایده آن که آنجا شد که کجی باشد لیکن از این حال را سوال آنجناب پرسیدم  
آن من یکدو تمام دیدم که دیگر من غم اندود و آنجا پیشتر کرده بود و در میان چهار جزو هم التماس  
یافت و بعد وحی کرد پس بر آن آمد و در برابر او ایستاده بودی زد که شدم و پرسیدم که تو گفتی که  
بود و جواب من نه آنکه گفت من آن خلیلی که ترا خلق کرده بگوی تو گفتی من بگویم که گفت من تو را  
کرده که این عقوبت می بانی گفت علی بن ابی طالب را که شش ماه از آن زمان حق تعالی بر من وعده  
موا که را دید که هر روز در آنجا من پیش منی حال و خبر منیت دین من شناسم و بعد روی از او  
را بود و رفت و بعد از آن من پرسیدم که ای رسول الله چه کردی که رسول الله گفتی که  
من که پیش شدم مسلمان شدم و در میان قبا زرقان من بغیر و رواست که که چون رضایان آمد  
ای رسول الله من جایگاه که بود خانه را من پیش کتب زداما من افطار رفیع بود و این جایگاه  
که پیش از سر قبا و اول نبود و میگفت چون امر آنی در سر شد که من از طعام خالی باشد و بعد از آن  
یک شب دو شب این صورت واقع شد و همین بسند و از منی یکین از آنی که بر من آنی  
که گفت که آنحضرت پنج سال آن بود و شبید شد و سال چندی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله  
و در آنوقت شصت و سه سال بود و در روز جمعه و یکم و در میان بود و در حلقه  
رویکشید و آنحضرت را در کوفه دفن کردند و بسند او از آنجا بر رواست یکین که او گفت که من  
حاضر بودم از دایم رسول الله صلی الله علیه و آله که مرادی را آورد و در وقتی که آنحضرت را بر میستاد  
که بنزد آنحضرت فرمود که ای دبیحان ویریدی قتی غیری من خلیلی من مرا یعنی من خواهم  
زندگی و در آنخواستن مرا پادشاه خود را از آنجا و در آنقبیله را بعد از آن فرمود که  
و انداختن من بر مات گفت ای رسول الله صلی الله علیه و آله که مرا فرمود که در میان بسند اسمعیل بن  
عبد الرحمن بود که عبد الرحمن بن علی بن عبد الله بن عثمان بن ابی تالمی را از آنجا

که از این بصری شنیدیم که میفرمود که بر شاست که صد کبیرا بشاره او کرد پس که شد و چون آنحضرت  
رفت فرمود از من علی بن ابی طالب و ده اطلبی و ده که بکنه نبی و او بدو فرستاد و در راه  
دیو را حیدر آتش زنده اند یا پاک است سوخته این بگو معونت بشی امام حسن علیهما السلام چنانکه کرد  
که من هیچ عهدی بخدا نکرده ام مگر که بجای آورده ام پس این عمر کرد و بود و بخدا نکرده  
امیر المومنین علیهما السلام و معاویه را با پیش از ایشان میسر کرد و بجای بگذارد امیر ابی که در معاویه  
کردیم باضاری که بود و معاویه را باقی تمام و چون باقی غیاب می نمودت بود و دست و دست بود  
نمی بود سلام حسن علیهما السلام فرمود که و اندک من چنان کان لکم انشراح معانی یعنی بعد از این  
او را شکست بخور فرستاد و ابوالموید در ساق قبیل و ده کرد امیر المومنین علیهما السلام گفت تمام کاشی که کلاهی  
و دختر که من پنجم که اندک که میان من و شما صحبت باقی نماند که چون استی پدر من را و من فرمود که  
و منشی رسول الله را بخوابیدیم که از راه رازدی می پای که میکرد و میفرمود که ای علی بن ابی طالب  
که را دی آنچیز بود و حق آنکه که لیس بجای آوردی و هم در ساق آورده که چون این پنج  
معون آنحضرت حاضر من ساند فرمود که ضارب را چه کردید از مقام من او را طعام دیدم و از  
شراب من او را چنانچه پس از این نماند و ای حق خودم و اگر شما دلت یافته او را معانی  
بزیار بران زیاد و خزی بعد از آن و حشیر فرمود امام حسن را که من مرا بغیا میطرس است که  
من از تو غیاب شنیدم که کنش را بغیا بود این مسایر و بریورید و در بیجا ز رفیق مسایر آنحضرت  
تعلیل کرد و اگر شربت و خوش خوردی چنانکه او را مسایر و بریورید و در بیجا ز رفیق مسایر آنحضرت  
بوی گفت که تو از کدام کی که حیثیتی که چه بود و علامت امیر المومنین علیهما السلام  
آن بود که در بیت المقدس چو کسی برسد مستند الا که در برابر خاتم صاف بود و گفت  
من و تو درین حدیث فرخیم و هم از ساق بقیل میکنند که ابو القاسم حسن بن محمد معروفان بر افراد  
که می گفت که من در حدیث انوار بودم که در دم بسیار در حوالی مقام ابراهیم علیهما السلام ایضا  
نموده اند گفته چه گفته است خضر را بنی سلمان شده است بوی نژادیک شدیم و دیدم مردی  
در کمالی جامه از صوف پوشیده و قلسو از صوف نهاده و بر سر بسیار بزرگ شربت گفته  
در برابر مقام ابراهیم علیهما السلام شنیدم که من در صوف خوشتر شده بودم که ناگاه مرغی را دیدم

کراچی













بسم الله الرحمن الرحيم

چون عادت نوافل رحمت است که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
میفرمایند که این مشاب و تابع مالد و فات اهل بیت علیهم السلام که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
روایت کرده اند از ائمه معصومین علیهم السلام که ولادت فاطمه زهرا صلوات الله علیها پنج  
سال بعد از آن بود که حق سبحانه و تعالی نبوت بی را ظاهر کرد و امید بوی وحی و ستاده و در پیش  
بنای خانه که هر چند و چون عرش عید سال اعتقاد و پنج روز رسید و وفات یافت و در آن  
صدقه که در عرش عید سال یکا و پانزده روز بود و پانزده روز که در آن وقت سال که فاطمه زهرا  
بعد از آن هجرت نمود و در آن روز که در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود  
وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود  
یا فاطمه که بعد از آن هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود  
عمر او بود و باشد و پانزده ساله بود که با هم حسن از و متولد شد و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود  
این مشاب و تابع مالد و فات اهل بیت علیهم السلام که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
نمود که در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود و در آن وقت سال که فاطمه زهرا هجرت نمود  
از آن پس روایت کنایه است که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
عالیان و مرتبه بمرتبه و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
روایت کنایه است که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
در فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
که بهترین زنان اهل بیت چهار مرتبه بمرتبه و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
بنت زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
روایت کنایه است که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
روایت کنایه است که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند

که فاطمه

که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
روایت کنایه است که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
کرد و اندک فاطمه علیها السلام فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
عزیز و شایسته است که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
بسی شایسته است که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
و حال حیات و ممات و این سنا در آن زمان مولا فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
بفرموده است که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
در وقت رحلت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
با فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
فقط نمود و این که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
بر روی ثوبان و بر این را بهی فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
میزان و بر این را بهی فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
ایشان در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
عمر کرد و فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
بفرموده است که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
حققت که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
چیزی که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
که فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
گفت این عارضه را و بهی فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
از این شب که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
حیات و ممات و این سنا در آن زمان مولا فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند  
یکبار فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در وقت نماز و غیره از آن طریق صحبت خود نمایند



و چون از آنکه پیغمبر فرستاد او را که می پرسید و برای خوشی می نشاند چون آنحضرت نزد وی رسید  
 بی غایت دست آنحضرت می پرسید و برای خوشی می نشاند و در سینه از عایشه را می کشید  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله در وقت هر غنای طریقه را علیها السلام طلب فرمود و بوی بخان گرفت  
 که در آنجا بود و آنکه بخان می نشست گفت که بخانه لب کشودن این حال از او سوال کردم فرمود  
 که سبب که آن بود که آنحضرت خیر از صحت خود میداد و سبب خنده آنکه فرمود که ای فاطمه منم که اول  
 کسی را به لب کشیدن می شناسی و تو خواهی بود و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و بوی بخان  
 آمد و خوشتر از لب کشیدن بود و در وقت بقیه و می کند بعد از آن حضرت و این از او و در وقت خواب  
 سلیقه بوی خوش بود و گرم و باو است و در صدف نماز است و غرضش نماز است و با او است  
 افراست و صفو و شرف و عبادت و بی اسطوره و وجود است نقطه از زمانه است قمر فانه  
 ما شامت زیره از هر است غوغا غوغا است و شرف و باو است وجود آنکه طریقه را می بینم که در پیش من می کشد  
 که است موت و بخت حیات با غنای که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 ایشان نزد حق تعالی علم کمال حواله خود نشان حیات را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 وارد است که آدم علیه السلام با وجود طول عمر و اندام حیات در وقت عرض رفت بر و چهل  
 سال از عمر خود برد و علیه السلام بشیعه بود و چون استیفا را با هم حیات و غنای خود می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 کشت ملک الموت علیه السلام آمد و بقیه را می کشد که نزد او بود و بعد از او را می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 می کشد و تعالی علام فرمود و در هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 که تو از این خبر خود را و در پیش من می کشد و در هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 که چون آن کلام با لب کشیدن را و در وقت هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 روی عمر و حق و جود و در وقت هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 شد و روی پرسیدند که چون دیدی دنیا را گفت دنیا را خانه دیدم و دور که از یک دریا بود و در  
 این دریا در یک کجای بود و در وقت هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را  
 نموده و اقامت در و بسیار از آنست و گویند که اینم علیه السلام از حق تعالی در خواسته بود که او  
 از روی مرگ کند او را نیز از آنست و اینم مقدمه او اقامت بود و در وقت هر است و منم که لب کشیدن را می بینم که در پیش من می کشد و در وقت هر غنای طریقه را

که با کشت بوی من پس صبح زانگاهم با من بودم و دیگر خوشی دیدم و در وقت از عمارت رسید  
 آنجلی که چون حسین بن علی علیهما السلام نهادت یافت دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله که در خواب  
 که گفت من که بر تو را بر این عازب و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشتن کن حسین  
 سوزان گرفتار شد و در وقت که کشتن کن حسین را و از این زمین را و از این بوی که کشتن کن حسین را  
 و او را از این و او را اخبار کن که کشتن کن حسین را و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشتن کن حسین را  
 دید جان مرا دید که کشتن کن حسین را و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشتن کن حسین را  
 رسول الله صلی الله علیه و آله که کشتن کن حسین را و او را سلام برسان و اخبار کن او را که کشتن کن حسین را  
 مشغول امیسا ختم تا آنحضرت را پیدا کرد از زمانی از و غافل شد و در وقت که کشتن کن حسین را  
 و خواب بود و بعد از آن من از پی دی روان رفتم که نگذازم فرمود که بگذار او را تا از خواب بیدار  
 می شود و چون فارغ شد بآب طلب فرمود و بر آن موضع بخت بردار آن فرمود که ای  
 می باید که آب را بر بول بپوشی تا بخت بول از خنرا بعد از آن و خوش ساخت و نماز کرد  
 چون در غار بر میخواست او را در زیر بغل میداشت و چون کعبه میفرمود بر زمین می نهاد  
 و چون می نشست جاده خود می کشید و برای او چون از غار فارغ شد میفرمود که بنمای من لقمه  
 رسول خدا را که می کشی که من ندیده ام هر که را می کشی که من ندیده ام هر که را می کشی که من ندیده ام  
 جبرئیل که این پسر را کشتن از امت من و بمن نمود که سرخی را از تربت و او رویت از کجای  
 عبد الرحمن بن ابی نضیر که از جود خود و محمد بن عبد الرحمن روایت کرده که می کشی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 در خانه عایشه قیوه از فرموده بود که نگاه میدار شد و می کشی عایشه گفت یا رسول الله سبب که  
 چیست فرمود سبب که آنکه جبرئیل در وقت دست بکش یا محمد که این خدایت از تعالی که کشتن کن حسین را  
 شد آن پسر تو حسین و کشت او را و آمدی از امت تو عایشه گوید که آنحضرت من حدیث میفرمود که  
 و می گفت که با شما از امت من و چه کسی با شما از امت که کشت حسین را بعد از من خداوند منم که کشت  
 کند از پدر خود که از امیر المؤمنین بود علیه السلام که او گفت هر من رفیقم با امیر المؤمنین  
 پیغمبر بر من می کشد که آنحضرت که کشت حسین را بعد از خداوند منم که کشت حسین را بعد از من خداوند منم که کشت  
 فرمودی چه بود که صبر ابابعد الله فرمود که روزی رفتم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که کشت حسین را بعد از من خداوند منم که کشت

[illegible]

کرمان بود گفت باقی عالم را رسول الله صلی الله علیه و آله کشف نماید که باستان کسی را بشنود آورد و فرمود که باقی  
برخاست جبرئیل از زمین و حیراد امر را حسین بگفت از آن گشته شود گفت بخواب که بر می خیزد چیزی از آن  
او گفت دست بر دراز کرد و قضا را دان حاجت کن و او پس از آن گشته پنهان شد که در کنگره عبد الله بود  
که حدیث کرد و بعد از آن عمرو و شیبانی که فضل بن عباس بن عتبیه بن ابی اسب که مرثیه کرد بود و او را گمانگشته  
شد بود و از آن اهل مام حسین و عیسی السلام و کوبید که از شهادت امام حسین بود و عباس و عمرو و محمد و عبد الله  
و جعفر از ایشان پس از آن عیسی بن ابی اسب که از علی علیه السلام و ابی کرب و قاسم و عبد الله پسران حسین بن علی علی  
و عبد الله پسران حسین بن علی علیه السلام و محمد و عوفان و پسران عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و مسلم  
عقیق بن ابی طالب و عبد الله و عبد الرحمن و جعفر پسران عقیق بن ابی طالب و پسران عبد الله علیه السلام و حسین بن  
الحی را و روایت کند که کوفه رسول الله صلی الله علیه و آله که چون خود را از خانه غایب و بجای خانه  
قاطع علیها السلام روان شد حسین را که یکسرت زد و که از آیینی که کرد و او را از امر رساند  
بقوی روایت کند که از ابی کرب و زکی علیه السلام امام حسین شش ماه رفته بود و جعفر صلی الله علیه و آله که یکی  
و دین نفس گرفته و یکی از دامن بغض فرمود که این مرد در میان مندر دنیا که یکی که مراد و دست مبارک  
می باید که از ایشان را دوست دارد و بعد از آن فرمود که آن اولاد بخندند که بخندند که بعضی از حسین فرمود که  
را از جهت که هر دو دست مبارک و مال را از برای او و محمد و جعفر خود او را را کرد و او را بر میزد  
و دلش و بن نه میگردید که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله که می رسید حسین را علیه السلام و در  
بغض یکسرت و میو سید مرئی را از آنجا بود گفت مرا پسر است که این مرتبه رسیده و من هرگز  
نمیوسیدم امم آنحضرت فرمود که آیا پدری که گفت گفت که در رحمت ما زل تو پس عیسی بن عمر و  
از ابی عامر که رسول الله صلی الله علیه و آله که یک روزی بیرون خود دعوتی که آنحضرت را برای  
طعام طلبیده بودند و آنحضرت در پیش قوم بود و امام حسین در کوفه با اطهار بازی میکرد  
حضرت خواست که او را ببرد و او را چنانچه میگردید و آنحضرت با وی مضاحکه میفرمود  
تا گرفت و را یکسرت مبارک در زیر بغل او کرد و یکسرت دیگر در زیر نقش و دامن مبارک  
و آن نشانی بود و میوسید و میفرمود که حسین از من است و من از حسین دوست میدارد و خدا  
بر که حسین را دوست میدارد و حسین بطی را از اسباط علی بن حسین علیه السلام روان





مرا به بی باکم کشید این زیاده ملعون بران و آن پاره نکاه که بعد از آن گفت عجب جزیت قراوت رحم  
 و استحقاق است که او شتر شود و بکند و بر او را و دست زد و بدادید که آنچه بوی شده او را بر بست  
 و آنکه از مجلس بر حیات و از قصه پیران رفته و بر بالای منبر رفت و گفت حمد خدا را که  
 انما که حق و اهل او را نصرت داد و نیز و حریف و با و کثرت دروغ زن و شیخ و از در خیال  
 عبد الله بن عقیف از روی بر پای خاست و از اشرعیان امیر ابو منین علیه الصلوٰه و السلام بود گفت  
 ای دشمن خدای دروغ زن پس دروغ زنی و پیرت و آنکه ترا حکومت داد و چه را و ای پیر  
 مر جانی کشی او را و منبر را و ایستاد و بر منبر که مقام صدیق است از آنکه او را که خنده و غلغله  
 او از روی فی الغور و مقصود از سخنان او جمع شد و او را از شتر و طیان استراحت کرد و غرض از این  
 یافت چون شب در آمدن نزد و این جمعی را فرستاد که با کمان او را از خانه بیرون آورند و بگویند  
 آن اهل دین را زدن و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت  
 امام حسین علیه السلام را فرستاد و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت و در سجده بر او رکعت  
 از قم که گفت وقتی که آن سر مبارک را میگردانیدند و نیز و من در غرقه که مرا بود و دو دم  
 چون در گذر محاذی غرقه من که در این در شتر شدم از آن سرزینایت را بخوار نمودم که محبت  
 آن احمق را که در غرقه من که در این در شتر شدم از آن سرزینایت را بخوار نمودم که محبت  
 و گفت سر مبارک تو را برین رسول الله و حق تعالی از هر محبت بعد از آن آن سر مبارک را که در غرقه من  
 بر شتر بردند و بوی زید علیه السلام برین پیاست و منکر و احوال شاد و این زیاده ملعون شتر  
 فرستاد و دوستان و اصحاب و اهلان خود را از شهادت امام حسین علیه السلام و چون او  
 رفت پیش حسین بن عباس که میر مدینه بود و ایستاد در آن امام مظلوم معصوم شربت  
 داد و فرستاد و تا مندی کرد و شهادت آن حضرت را که بگویند که من هرگز نشنیده بودم  
 از آن خبر چنان غوغا و فغان که از منای بی شرم بر آمدن چون باز گشتم بهر و در او چندین  
 و منشی شد و بوی که در شتر شدم از آن سرزینایت را بخوار نمودم که محبت  
 در روز شهادت روان ما و بعد از آن گفت این خبر بجای بر شما نرسد آنکه و منبر رفت و اعلام کرد  
 مردم را پیش و امام حسین علیه السلام و دعوت کرد مردم را بر سریدن معاف و علیها الصلوٰه

و فرود آمد یعنی ز غلامان عبد الله بن جعفر فرستاد و خبر داد تا و را شهادت و دو پیشش عبد الله بن  
 این خبر گفت اما بعد از آنکه ای را چون الواسطه را که بوی بود از غلامان عبد الله بن جعفر فرستاد  
 ما بحسب این بود عبد الله بن جعفر خود را بر و زد و گفت ای پسر قحش و فاحش ما بحسب این بود  
 اگر من خود حاضر می بودم سر از قفا و بر می کشیدم تا من بر او کشته می شدم و آنکه کس از آن دو پسر  
 را نمی شنید که با برادر و این خمس و سوا و جوایز می نمودند و با و صبر کردند تا شهادت یافت و گفت  
 اگر چه در این می نشست که با او سوا و آنچه در جنگ با آنکه که پسر را می شتر بعد از آن خبر نوشتن آن احمق  
 عقیق بن ابی طالب پسر و آن اندر و پای بر شتر را خواهران خود را که تا فی اسما و در طریقه و میکشیدند و  
 مظلومی و غریب امام حسین علیه السلام و منبر بر این کلام بود که ما و اتقوا ان اذ قال انبی کلم  
 ما و اتقوا و انما اهل الامم بقرنی و اهل عبد متقلی منهم سادی و منهم صر حواجم  
 ما کان جزای از مظلوم که آن مخلوق بی نیکی فی ذوی رحمی یعنی چه چیز خواهد بود که گفت و منی که منبر  
 کو بر شتر را که این چه بود که در و حال آنکه شهادت آن حضرت بود و بعد از آن که با این سر بعد از آن که شهادت  
 آخرت یعنی را بیان اسیران برید و بعضی را و یک شتر خود را که در مدینه و این جزای من و منی که شهادت  
 کردم و راه خود را که کند و در مدینه و این حال که آنچنان بدی و خواری نیندیدی رحم و خویشان من  
 خبر چون شب در آمد و جوف لیل بر او آوری شنیدند و شمع و را ندیدند که این در امیر  
 ایها الفیelon جلا حشیتا اشرار العذاب و انکبیل کل من فی السما و ایدعو اهلکم من بنی و ملائک خلیل  
 قد اقمتم علی لسان من داود و موسی و صاحب لایخل یعنی که شنیدگان که از روی چهل و نه دانی  
 را که شهادت با و شما را عذاب و نکال هر که در آسمان است دعای به میکند بر شما از بیم منزل  
 و عذاب و قرب و از هر پهل که هست برستی که گفت که ده می شود بر لسان پسر او که سلبا نیست  
 و بر این موسی و صاحب لایخل که عیسی است علیه السلام و موافق جمله صدان چندین است و انکبیل  
 یا بنی من لایستی و عیسی علیه السلام و ملائک و انکبیل که محض فقه و علی اعدا انکم سیف نطقه لکون  
 انهم و عرو و انکبیل اذا انکبیل انکبیل و انکبیل یعنی که لایقانی فلهما که شهادت و سلبا  
 اگر شتر و طیان فرود آمد و در شتر شهادت اصول فقیهات از ادعوا انزال و غیوت اذا اذاع انهم  
 الحیون من صوف النبی و الملتین خبر الملتین انکبیل انکبیل و فضل شهادت و عذاب ساجد و کبر الشان





وضو می ساخت از برای نماز که سارکش تفریح می شد میل زردی را ناله می بوی می گفت که  
 چه حال است که وقت وضو تو سپیدی شود می فرمود که هیچ میداند که من بخوابم که بعد  
 که قیام نمایم و دیگر آنکه هرگاه در راه رفیق دست مبارکش از آن وی گذشتی و دست  
 نهشتی و بر آن نزدی و بسکینه و خشوع رفیق و چون قیام نمودی نماز کردی بر عیسی  
 مبارکش قنای هرگاه که می توانی حال پرسیدی فرمودی که چون بخوابم بعد از وضو  
 قیام نمایم و وی را گویم از بی حجت از راه غفای من می افتد و وقتی اشک افتد در  
 که آنحضرت نماز میکرد و این حال در حالت سجده وی بود مردم گفتند این رسول الله الله  
 ان رسرا سجده برد رسرا سجده بر نه داشت تا آنکه فرو نشاند آنکه پرسیدند که چه چیز  
 باز داشت ترا این که سر مبارک سجده بر نهشتی فرمود که نماز است و دیگر آنکه بعضی  
 سفیان که نزدی بودند و عقی بن حسین علیهما السلام و گفت فلانی در حق این گفت از کلام پاک  
 فرمود که نماز و وی هر دو خیال کرد که برای مقام میرود چون با او نیز او آمد فرمود و را که  
 ای فلان آنچه گفتی در بیان اگر حق گفت پس از خدای تعالی امید هست که بیامرز و اگر حق  
 من باطل گفت امید حق تعالی ترا بیامرز و در میان آنحضرت و حسن و حسین چیزی از نماز  
 و رختن بود و حسن مذکور آنحضرت و او با اصحاب در مسجد تشریف من هیچ نگذاشت که با و  
 از کلام اینارسان و آنحضرت ساکت بود و هیچ نمی فرمود چون حسن باز نشست و شب داشت  
 آنحضرت رفت بنزدی و در نزد حسن بیرون آمد فرمود و را که ای برادر اگر است گفتی آنچه  
 گفتی پس خدای تعالی را بیامرز و اگر دروغ گفتی پس خدای تعالی را بیامرز و السلام علیک  
 ورحمة الله وبرکاته بعد از آن از آنجا برگشت حسن از عقیبی رفت و او را در فعل گرفت و چند  
 گریست که نام زن العابدین نیز از برای وقت فرمود بعد از آن از حسن گفت که والله که من  
 و گروه دیگر چیزی که ترا از آن گفتم پیر آنکه آنحضرت فرمود که من ترا هلاک کردم از آنچه  
 گفتی و می بود که نمی فرمود که نایا فتنه دوستان غایت و بود که میگفت با خدا من نه  
 می آمم و با کلمات هر من نیک باشد چشمم بر هم زدن و باطن من نه نیک نزد تو با خدا می آمم  
 من بدی میکنم و تو در مقابل نیکی می کنی بن پس هرگاه که من باز گردم سیری خود تو باز گرد

دشمنه

بیکم خود

بیکم خود و می فرمود که تو می خدای از برای ترس عقاب عبادت میکنند آن عبادت بندگان  
 و تو می دیگر که او را پرورش میکنند از جهت رفعت ثواب آن عبادت تاجرانست و تو می دیگر که  
 عبادت او میکنند از برای شکر آن عبادت آزادانست و دیگر آنکه آنحضرت دوست نمیداشت  
 که یکی را عبادت کند در وضوی وی بلکه خود آب کشید و در ظرف خط کردی پیش از آنکه  
 خواب کند و چون برخاستی از شب بیدار بودی که در بعد از آن وضو ساختی و نماز نشو  
 گشتی و نماز را خلاص کردی که فوت شدی در شب قضا فرمودی و میگفت با فرزندان این  
 نماز بشما واجبست و یکسوی من دست میدارم که شما را دست نماز عبادت کنید  
 در خیرات و هرگز آنحضرت نماز شب را در سفر و حضر ترک فرمود و این از کلام مجرب نظام  
 آنحضرت که عجب دارم از منکر فرمود که در روز نطفه بود و فرمود امر را بخوابد بود و او را  
 و دیگر کند و عیتر از عیبت من آنکه کسی منکر است نشاء آنحضرت را می پذیرفت و او را و عیتر  
 از هر عیبت که کسی عمل از برای سرای می چون نیایی را دیدی فرمودی که خوشتر است  
 آنکه را در خواب ببرد از آنحضرت و دیگر آنکه میگوید است از این شهاب زهری که من  
 حاضر بودم نزد علی بن حسین علیهما السلام روزی که عبدالملک بن مروان آنحضرت را  
 از مدینه بشارت می برد و خبر کرده و موهل ساخته بود و درونگاه دارندگان که آنحضرت را  
 می یافتند در میان جمعی کثیری نگاه میداشتند و دستور می دادند که این را از این که بد  
 برو سلام کنم و در آنجا می فرمود که من را دستور می دادند رفتم و او در قیام بود و در دست و پای قیام  
 داشت من گفتم که منم و گفتند دست میدارم که من بجای تو در قیام بودم و تو از من سالم  
 می بودی فرمود که ای زهری آیا تو گمان کرده که آنچه می بینی بر من از قیام مرا از شقی است  
 اگر خواهم که با شتم می توانم و اگر برسد تو و با مثال تو عمل باید که بدانی خدا بپسند  
 پیرون آورد دست خود را از فضل و پای خود را از قیام آنکه فرمود که با زهری من با این  
 و منزل دیگر همراه خواهم بود و از مدینه پس را بشارت نکردیم که موهل آن مدینه بود  
 آنحضرت میگردد نماز مدینه و او را می یافتند و من از حال آنحضرت پرسیدم از ایشان گفتند  
 بعضی از ایشان که آنحضرت در پیش پای او که فرود آمد و ما هرگز ای بودیم و خواب نکردیم



در اول شب بآن قصه که فرموده و فقرای مدینه و کثرت که صدقه پنهانی فرمودی شانه غضب برداری را  
و چون رحلت فرموده و در وقت تقصیر منبر که آن کشیده را بار داشت مبارک آنحضرت ظاهر شد آنوقت  
آن پرسید که شانه را بجا بیاور و در شب رسیدت برده و شانه بر گرد کوچای مدینه بر جای مدینه بفرست  
پنهانی حرف میگرد و این عایشه که میگردد شنیدم از اهل مدینه که گفتند که ما که صدقه پنهانی فرستادیم  
و قاتل علی بن الحسین علیهما السلام نمایان آورده و که علی بن حسین علیهما السلام را در پنج فرمود جواب این  
سکه نیت حسین چهار درم آنجست تو شاد را از برای وی فرستاد و در روزی که از مدینه رفتی فرمود  
تا آنرا بوسه کن و صدق نمود و سعید بن جراح که میگردد که یک روزی علی بن حسین بودم آنوقت نفی نمود  
از او بهره که میگرفت که پیوسته جلی را بفرمود که هر که از او گرفته و زخمی نموده و از او بیاید  
از او گرفته و بفرغوی که او را داده که از او بفرغوی زنا از او نشد و پنج تا آنکه از او می نمودت  
بر دست و پای وی و فرج آنحضرت فرمود که تو شنیدی آن را از او بهره و سعید گفت علی آنحضرت  
علایم او بر قیمت که عبدالنصیر بن جعفر او را به زور میا را شرفی از آنحضرت بخیر بفرغوت فرمود و که  
سلام از او میا را برای رضای حق تعالی و وقتی که شام بن عبدالمطلب رفت پیش از آنکه  
در طواف خانه نه هر چند می کرد که سلام بچا الا سو دگر باو سطر از حاتم توانست امام زین  
العابدین علیه السلام نیز در طواف بود هر که با جعفر الا سو دگر یک می شد مردم میا را نشد و دند و راه  
می دادند و دور می شد تا آنحضرت سلام جعفر میفرمود و جماعت شام از شام پرسیدند که  
این چه است گفت نمی شناسم و راه او را که می شناسخت فردی شاعر حاضر بود و این شنید  
گفت اگر تو نمی شناسی او را من می شناسم و او را بن علی بن الحسین مستزین العابدین علیهما السلام  
و این ابیات را داشت خود **نظم** بذالذی تعرف الجلی و طائفة و ابی تغیر و ایض و آخرهم  
بذاین خیر عباد الله کاهم **بذل** الذی التقی العا به العلم اذا رآته و فی شکر قلنا  
الی کاهم بذینتی الکرم **یک** ذیک که عرفان را حسیتم **رکن** که حکیم اذا عا جاکم  
بکته خیر انا **یک** عقیق **کلف** اروع فی عنید شمس **نظم** فی جأ و فیضی بهانه  
فما یکون **لحين** شمس **نظم** نور الذی عن نور عتیه کاشش تنق عن اشرها الظلم  
شتم من رسول الله **نظم** طابت روسته و انجم **نظم** مذاب من فاجده ان کت جاله























آورده که از طبقه اعیان علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است علیهم السلام که ازین عالم  
و مغفرتانین و عابدی و جواد و خلی است و گفته می شود که تقوی حفظ و قیامت است که  
علی بن حسین علیهما السلام نیز در کربلا شهادت داده اند که آنحضرت فرموده اند که  
نخستین یک نوع خنجر بی از عقل و میر و دهر و علم و دیگر فرمود که خدا آدمی که ساری ندارد  
فرمان است و چیزی نیست و جدی که در حاکم شود و دیگر فرمود که آنکه قیامت کرد و کینه  
فست فرموده برای و پس از آنکه از مردمان است و چون از حد و سب علی آدمی بود که روی و روی  
دادی و هر وقت از جعفر بن محمد علیهما السلام که رسیدند از علی بن حسین علیهما السلام از بسیاری کرد  
وی فرمود که با غایت کینه ازین برادر که یعقوب بن جعفر را یکی از فرزندانش نماید و موت و صلح  
نیو چندان که گشت که چشمهای او بی نور گشت من که در بهار بهار و کسل از ابل است  
من در صبح روزی نقش آورده و ما شنیدیم که چون در اندوه آن از دل من رود و یک نوعی  
جماعتی مردم نزد آنحضرت بودند و از آنجا که وی بیرون آمد که کسی از ایشان وفات کرده بود  
فرمود بنزد و رجوع نمود بی خطری که در صورتی وقوع یافته ازین آواز فرمود که بی غرض از  
آن مردم او را و تعجب نمود و در آن صحنه ای نگاه فرمود که اهل بیت که طاعت میکرد حق تعالی او را  
دوست میدارد و هر یک که او را در آنجا نگاه میداد و در آنجا که او را در آنجا که او را در آنجا که او را  
که چون روز قیامت شود و صدای آنکه که بر خیزند اهل بیت که بر خیزند بعضی از مردم که بر روی  
بهشت ملائکه بیدار پیش از آنکه ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
اهل بیت که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
و چون کسی را بخاک میگردانند که بر روی و چون کسی بر روی میگردانند و غصه می شود و ملائکه که بیدار  
در این بهشت که نکوست هر یک که از آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
بر خیزند و چنان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
بر سر ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
انفس خود را جمع میدارند ملائکه که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
نرا کنند می که بر خیزند و بیکان اهل بیت که در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند

اندر  
اندر

اندر کتب مشهور که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
شما با خدای تعالی میگویند و در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
می فرمودیم در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
که تا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
بر سر ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
باشد که از آن علم فایده نبرند از هر چه در دست که در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
فرمود که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
یافت که از روز و چندی و اجابت کرد و ده ماه رمضان فرمود که از هر یک که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
گفته اند روز و چندی که در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
و چنانچه خصلت آن صاحب آن خوار است که در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
انکه کاف و اجابت که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
که کاف و اجابت که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
حلقه پس در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
اگر چه هر روز روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
تشیع با حق تعالی که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
باید کرد و حقیقت آنرا که در هر چه بفرموده و حرف کرده و چون عاجز باشد روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
که چنین است و در کتب فقیر و اما روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
و شش روز از شوال بعد از آن رمضان و روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
اگر چه بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند  
و بستر شود و چنانچه غلام و کنیز که از آن سید و اما صوم حرام و روز و ده ماه رمضان است و ده ماه چنانچه در آنجا که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند که شاید ایشان که بیدار می شوند

چنانچه او را سپردن آوردند و آنحضرت در غار نبوده از خواب خود بیدار شد و بعد از آنکه احوال خود را فرمود  
گفت من در غار باین حال حاضر شدم مگر باقی تعالی حاجات میکردم و آنحضرت از بعضی بود که کتب جفری را  
برای او می بردند و آنرا نمیکرد و منی شناسا خست آنحضرت را و او را بهم میگفت که خدای علی بن حسین را بر این  
بهره که من چنین نمی خواهم آنحضرت این را می شنید و بران صبر می نمود و خود را نماند و آنرا داد و که آنحضرت  
وفات کرد و او احسان چنانی را یاد گرفت و یافت داشت که در آن هنگام من خبر آنکه آنحضرت بوده بعد از آن  
برست و روی من و دیگران بر او و آنحضرت را این تجربه ترین میکند از جنت که من بعد از آنکه آنحضرت را در غار  
تجارت است زندگان و غیره و یکدیگر و از عرب ترش است و از جعفر فارسی و ما در پیش خضر که می آید  
و رسیدن قول آن شخص را خبر آنحضرت که در بار جمعی میگفت که من آنکه در آنجا و احوال و مناطق می ماند  
و او را علم آنحضرت فرمود که با من دروغ گفت بآن که آنحضرت و من فقیه و بطریق بلکه سالت میسازد او  
پادشاهی و مناطق میگرداند او را شادی از تو رسیدند از آنرا عظمی و روان از روی قدر و مرتبه فرمود  
آنکه من بعد از دنیا را قدری و دستهای از برای خود یعنی دنیا را وجودی که من بعد صاحب روایت کند  
رحمه خداوندانی بحق جعفر که روایت کرده و از هم و از پدر بزرگوارش علیه السلام که در حق من و از برای  
حسین علیه السلام گفت که چو من بعضی از او را پیش پدر تو فرمود از برای آنکه او را ایشان فرمودند  
بنار و از برای آنرا گشت بعد از آنکه بگوید که در کراماتی نزد می میکند فرمود که من عجب دارم  
مرکبی که یکبار میدارد خود را از طعام بواسطه حضرت آن گشت آنحضرت را که یکبار صیاح کردی فرمود  
که صیاح کردم در حالتی که نصف بودیم بر سواد و صیاح کرد در حال اسلام در حالتی که نمیند و  
این اعانی آورده که چون بر زمین صیاح و بعد از آنکه الله فرمود را متوجه پدر کن و اینند خراب کنند  
انبارا خلق بن حسین علیه السلام چهار صد کس در دنیا و خود گرفت از من غیره و ملاحد که را از آن  
عقیده می فرستد و حکایت کنند از من این را در وقت اخراج ابن ربیع بن امیر از عجم و آنحضرت  
را که چو من و قتی که من می گفتم بنیان میداری نسب خود را از در فضا فرمود که مرا کرد و منی که خود  
بر سواد شد نسبت و همه و او نشد با ششم پیش آنچه بوی داده اند او آورده آنکه وقتی مردی خوشی  
چو من گفت مرگ را از آل نبیره می آید او اعراض کرد بعد از آن سخن می فرستد که نبی عقی بن حسین را  
این قوم کلامی گفت آنحضرت را و اعراض نمود و علت جواب می شنید از نبی که چنانچه ما را آمد

[illegible]





















[illegible]







[illegible]

کند و منی خاخر دم و آنجا برشته بود از هر دم و من خود را بر پنج پاییه از تنگی جان می گاه  
می نوبست فتح و بر هم که بر آن خفت شکافت و پیران را در و هر می با میامی می سفید گفت من با عید  
ایمان و میکن من از ناچار میکو بر این که فتح علی اندک کشای بر د و چشم خود را و نظر بر سطح  
الحکیم با و چوای بر کرد و او را وقت امیر المومنین را چنان سرایا و میکرد و یک گاه از ابوالا بنی زبیر  
افتاد و جان عبدالمالک و زین سپردند استند و کرد و **آخفت** ما سابقا ذکر کردیم که حضرت  
بوده و ابوعبدالله جعفر بن محمد علیها السلام که گفتی از عبدالمالک است و عبدالمالک من محمد که ما هر دو هم  
بشتا قسم در محمد بن ابی کریم بود و ابوعزیم و زین و عبدالمالک است که در ایشان اتم حکیم من سید من  
تفعل است علی زینب را قتل و کشته افتاد و کرده اند و در هیچ کدام از اولاد ابی جعفر است مگر  
در اباسالی بن عبدالمطلب و حضرت محمد علیها السلام و در ابوشمس عبدالمطلب را ابوالمطلب و قتل و صلح و ویرا  
کنند و او اخلاصی را یعنی از بنی امیه او است که عبدالمالک را بقتل کرده گفت ملک خدا باشد شمشیر را بخت  
بر تو نمود یعنی از کسی که شفاعت کند بسوی خدای تعالی او بپذیرد عفو او را من را از قبول  
نکرد و گفت سر او را می کشی تو ای اخلاصی خود او را زهر داد و کشتن او را که هر کس شمشیر مفید  
در حالت خفا بود بنی در کتاب حلیه الاولیا آورده که ما ماضی را ذکر کردیم صاحب ابی جعفر حق بن  
علی الباقی علیها السلام بود از سلاله نبوت و وجه بود و در حسن بن ابوت تکلم میفرمود و در او حسن  
و خطرات و میراث از پدر و در شمع و عمارت و ابی بنیون از اجل و خصوصیات و کشتن و شمشیر  
تغیر است که حضرت و غیرت را برای طوالت گفتن من خوشی و بدایت کند از ابی جعفر علی السلام که ای  
شایسته در خارج یقین خطرات چون مرود میکند یقین قلب میکرد و مرتبه که کویا کند که است  
در و نیست که حضرت فرمود که منی آید و در دل می چسبی از زکریا که می شود از رحمت و دلش آید و آمد  
در و ای بیشتر از آن سفیان ثوری روایت کند که من شنیدم که منفره را که میگفت که شنیدم  
از محمد بن علی بن حسین علیهم السلام که میفرمود که غنا و غریر در جوان میکند و دل مومن پس چون  
رسید به یقین می کرد و او کل مست مطلق می شوند و مانی میگرد و در و من خیر فضل که از  
ابی جعفر علی السلام که صاحب حق بر سرند و غریم و مانی میگردند از او گفت که منی که محمد بن علی  
میفرمود و در آیت که اولی که من از الحرفه مایه و او را غریر است از برای انسان که هر کس کند



و چنانچه این اربابان در این امر با حضرت باسند و خبر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند  
 خود که هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 که هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 نمائند و منیت کردار را آورده و بعد از حدیث کتاب الهی است و حسن طریق طریق محمد بن  
 امور محضات است و هر چه در پیش من است و هر چه در پیش من است و هر چه در پیش من است  
 فرمود که من و قیامت هر دو این دو انجمن و دو انجمن و دو انجمن و دو انجمن و دو انجمن و دو انجمن  
 که هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 و او از هر دو شکی و غرضش این بود که میگوید که ما را در دین و دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است  
 فرمود که هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 آن بر من است که حفظ او کنم و این او را دانستم و این او را دانستم و این او را دانستم و این او را دانستم  
 و او از هر دو شکی و غرضش این بود که میگوید که ما را در دین و دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است  
 از آن خلق فرموده حق تعالی از برای او بدستی هدایتی که غیر از هدایتی نیست بلکه او را داده  
 فرموده خلق را میفرماید بر شسته که نویسنده حق او را و از او ارجاع و از او ارجاع و از او ارجاع  
 یا شتی بعد از این بلامرودان فرشته بعد از آن میفرماید که دیگر از برای حفظ او تا بعد از این  
 بعد از آن دو فرشته دیگر می آیند که نویسنده حسابات و منیات او را چون هر که حاضرند این  
 دو فرشته بلا میروند و بعد از آن ملک الموت می آید از جهت قبض روح او و چون او را خبر  
 نهادند ملک الموت در میگردد و روح را در جسد او بعد از آن دو فرشته قهر می آیند و از ایشان  
 می نمایند و او را در سوال جواب و باز میروند و چون قیامت قائم شود فرود آیند و دو فرشته  
 حسابات و فرشته منیات و نماز احوال هر یک را بگردان او بیاورند و حاضر باشند با او و یک فرشته  
 راننده است و او را بوقف حساب و فرشته دیگر کو اشی و مندر بر اعمال نیک و بد او بعد از آن  
 فرمود که حال بعد از آن که ملک الموت در غفلت این پندار غفلت است که یعنی بدستی که بودی تو  
 در دنیا بخیر می پس برده است از دوزخ تو خوشی و غفلت را تا بر پریشانی و دوزخ می نمایند  
 به پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی فرموده که هر که در دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است

بعد از حال بعد از آن فرمود که در پیش من است استعانت طلب از خداوند عز و جل  
 روایت کند از جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خوب صورت باشد  
 و حسن چهره است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 روایت کند از جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خوب صورت باشد  
 فرمود که هر که در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 و هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 از او خبر کرد و از او خبر کرد و از او خبر کرد و از او خبر کرد و از او خبر کرد و از او خبر کرد  
 و او از هر دو شکی و غرضش این بود که میگوید که ما را در دین و دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است  
 فرمود که هر چه در پیش من است از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم و آنچه که از حق تعالی بخواهم  
 آن بر من است که حفظ او کنم و این او را دانستم و این او را دانستم و این او را دانستم و این او را دانستم  
 و او از هر دو شکی و غرضش این بود که میگوید که ما را در دین و دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است  
 از آن خلق فرموده حق تعالی از برای او بدستی هدایتی که غیر از هدایتی نیست بلکه او را داده  
 فرموده خلق را میفرماید بر شسته که نویسنده حق او را و از او ارجاع و از او ارجاع و از او ارجاع  
 یا شتی بعد از این بلامرودان فرشته بعد از آن میفرماید که دیگر از برای حفظ او تا بعد از این  
 بعد از آن دو فرشته دیگر می آیند که نویسنده حسابات و منیات او را چون هر که حاضرند این  
 دو فرشته بلا میروند و بعد از آن ملک الموت می آید از جهت قبض روح او و چون او را خبر  
 نهادند ملک الموت در میگردد و روح را در جسد او بعد از آن دو فرشته قهر می آیند و از ایشان  
 می نمایند و او را در سوال جواب و باز میروند و چون قیامت قائم شود فرود آیند و دو فرشته  
 حسابات و فرشته منیات و نماز احوال هر یک را بگردان او بیاورند و حاضر باشند با او و یک فرشته  
 راننده است و او را بوقف حساب و فرشته دیگر کو اشی و مندر بر اعمال نیک و بد او بعد از آن  
 فرمود که حال بعد از آن که ملک الموت در غفلت این پندار غفلت است که یعنی بدستی که بودی تو  
 در دنیا بخیر می پس برده است از دوزخ تو خوشی و غفلت را تا بر پریشانی و دوزخ می نمایند  
 به پیغمبر و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی فرموده که هر که در دنیا و آخرت و هر چه در پیش من است











[illegible]

مگر در آنجا نیکو اند ما کان که می که بعضی از اهل کتاب نزد ویند که قرات میکنند چون از آن قرات  
منقطع شد باز درون رفتیم کسی را ندیدیم نزد آنحضرت گفتیم ما شیعه قرات سریانی را باز  
بنا بر حدیث فرمود که من ساجات الیها بعثت و خلیانم بآن زبان عیسی بن عبد الرحمن روایت  
کنند از هر دو که این عکاشه بن محض لاسدی آمده بود نزد ابی جعفر علیه السلام و ابو عبد الله  
نزد آنحضرت ایستاده بود و باره و باره و در انداختند فرمود که دانه اند شیر زرد که سال که بود  
خود ده سال در اند و چهار و ده میخورد که میکان میکند که میخورد شیر بدین آنرا دودانه  
دود آنجا که در آن سینه است بن عکاشه گفت مرا بی جعفر را که چون نیکو از اینها میخورد از این عکاشه  
که محل آن شده و پیش آنحضرت کسیر رسی بود و هر که در فرمود که زود باشد که با بر خنکاسی از بر  
و در از میون فرو داید و یاد برای و آنگاه و خواست از آن ایشان گفت که با داخل شدیم  
برای ابی جعفر علیه السلام فرمود که با کاس خنک را نشان از این کاس که من با در کم بر و بر و بخورید  
باین زری که درین کاس است جاری را از و پس با آن میخورد خنکاس و گفت هر که در ایستم  
فرو ختم غرور و جاری که باز که میخورد یکری بهتر گفتیم بیرون آرد با پیته چون آورد  
گفتم بخند میفروشی باین یکی گفت میفان دنیا را گفتیم احسان کن چو را گفت که یک کاس از  
مفت و دنیا را چری گفتیم و در این چرخ را تو با نیکه درین کاس است هر چه با شما بنده این چند است  
و نزا و دردی بود سفید ریش و سر گشتش نیکه را و بشا رین کاس گفت که بشا بدو بشا رید  
چون کشیدیم و میخوردیم آن غذا و دنیا را بودی زیاد و نقصان آنرا و دهم جاری را را  
که گفتیم و آن میخورد آنحضرت و ما ما جعفر علیه السلام نیز ایستاده بود نزد وی پس خنک کردیم  
آنحضرت را بان خریه و او حمد و ثنای الهی فرمود بعد از آن فرمود بخاریر که نام تو هست  
گفت حمیده فرمود که تو حمده و دنیا و محمود و در آخرت خنک مرا که میخوردی با شیت گفتیم  
فرمود که چون کردی که کسی که بر دست داد و خدا در و میکند گفت کاسی که میخورد است که نزد  
من بناید حق تعالی بسط کرد انید در می بند ریش سفید سر می کشی و در او را طایفه میخورد  
از پیش من و در میگردانم زین من و آنچه شد که کسی که در من گشت ابی جعفر فرمود که ای  
جعفر و فکر او را برای خود پس بر میخورد روی زمین و منی من جعفر را و بود او را در طایفه











او را تنه بید کرد و بخان درشت گفت و گفت اهل عراق را با ما مستخر گرفته اند و کوفه را مواضع  
 تو می فرستند و تو را غنیمتی سلطانی می شن و سر برهنه و داری یک شصت خدای تعالی را از کس ترا  
 یک شصت حضرت فرمود که سیلیمان پیغمبر احق تعالی ملک او شکر تو تقدیم رسانید و بدینستی که  
 ایوب جلالت باشد بران حضور بود و یوسف مظلوم شد بعد از آن از ایشان غفور و توانا  
 اصلی چون منصور این کلام را از آن حضرت شنید گفت که تو نزد من یا اباعبدالله فخر صواب  
 داری ساخت تو کس دست و نه امید تو تسلیم و غالتو قبول است یعنی از تو خبر نمی آید جز از  
 ترا خدای تعالی نذر می رحمت فضل آنچه جز ما می برد و می آید از احرام ایشان بعد از آن  
 دست مبارک آنحضرت را گرفت و دست را بخود فرو برد و گفت که ای پوی خوش طلب غایب  
 آوردند و منصور دست گرفت و در زیر کبیره مبارک آنحضرت داشت تا بخوران بر طرف نشد  
 گفت برخیز که خدای تعالی ترا در کشف حاجت خود نگاه دارد و بعد از آن گفت برخیز که ای پوی  
 باقی عداستد جایزه و کسوت و او باز کرد آن که بر و دین را مقام خود را آنحضرت باز داشت  
 هیچ گوید که آنحضرت رفعت و کفایت کن و دیرم پیش از تو چیزی که نرسیده بودم از این چه کفایت  
 یا اباعبدالله فرمود که گفتیم این را که از لایحه افرسی یعنی که تمام و الکفی برنگذاری یا افرغ  
 لی مقدار یک عالمی را از ملک و امت رجایی انعم شد آن که بر و اصل تمام اخاف و احذر الکلیب  
 ادفع فی خود و استعید بکسین شریک پس حق تعالی را بمن آنچه دیدی و این دعا بر او را بنحیفه  
 آمده که سمت در خوازی یافت افتاد و لیس بن سبیه گوید که من هیچ کردم در سال صد و نهم  
 از حجت چون آمدم بکربلا و نماز عصر گزاردم بالا رفتم بکوه بوقیس نگاه کردم دیدم مردی نشسته  
 و بر جاسته شغال دارد و میگوید یا رب یا رب تا نفس و منقطع شود و باز میگوید یا رب یا رب تا  
 منقطع تنفس و باز میگوید یا رب تا منقطع شد تنفس و بعد از آن میگوید یا حی یا قیوم منقطع  
 شد تنفس و آنکه دمعت مبارک است با رضا یا کشته های انور و ارم اطلاع فرمای و آن بار خد  
 یا بر و جامه بر دامن کشیده لیس گوید بخدا که هنوز کلام تمام کرده بود و من نگاه کردم  
 دیدم سبزه را بکوب و بر پیشوی مناده که بنمود و بروی زمین دراز نمود از آن انور و دو جامه  
 بر دامن یا آن بود بعد از آن خواست که بخود گفته شود که مرا که من با تو شریک فرمود که در کفتم

که آن توحش مثل است در دلمای هر دم ای پسر چون طلب جو دکنی برت که بشتای بمعبودش را که از  
نامعاده است و سعادت را اصول و اصول را فروع و فروع را ثمره خوب بنموشه و فکر کنی و فروع و فروع  
که با صانع اصل جو دکنیک و مگر بعد از طبع ای پسر چون زیادت یافتی پس زیادت اخبار کنی و زیادت  
فخایر کنی که ایشان حکم سنجی از آنکه کتب آنان بخرش و دو حکم و دفعی از آنکه در وقتان سبزه کرد و آن  
موسس علیها السلام فرمود که اگر طلب فرمودی پس زیادت را بر زمین و زمین را تا راحت فرمود و اصل را  
مستعد را بازی گیر که مانی قیاس بخیر بنموشد و او را از خود دفع کرد و زیادت بر وی خود کرد و دفع خود را از خود  
تا بنموشد و او را در اید از آن و از مبروی جعفر بن محمد علیها السلام گفت که مرا و را که با یا عابد الله  
برای چه آفریده و منی تا به نفع ای کس را فرمود تا از کماله از آنجا چه بره را منتظر است که می رود  
از آنجا که او را که می و از آنحضرت چیزی را پرسیدی مردی خواست که در غیبت او که در انقضای گفت  
مرا حضرت را که او در طبیعت یعنی اصلی ندارد اما جعفر علیه السلام فرمود که اصل در عقل است و بعد از آن  
و کسرش قوتی و در مردمان در آنحضرت و در پیشش شده و شان قایل از آن سخن معنی نویسی که در کتب  
شده اند از حضرت و قد علی السلام فرمود که عزیز او دوست است سلامت عزیز که عقلی مطلب است  
پس که حق را طلب میکنی میگوئی شاید بر کفر خویش نمایی یا شاید پس چون طلب کرده و شد و حاجتی  
و نیافتی میگوئی شاید در خلوت باشد پس از طلب کرده و شد در خلوت و نیافتی پس گمان می روی  
که در کلام سلف صالح باشد و بعد از آنکه است که با بر دفعی در خلوت را که شغل آن نایز به فاش  
کرد و از خبر آن از خود و طلب بر آنکه خواهی حدیث که بعد از آن در فضل بر مع از بر خود که او گفت  
که چون چه که در حضور در سال بعد و چون و منتظر از آنجاست آمد میزند و گفت بر مع که بفرست کسی که جعفر  
محمد را بیاورد و بعد بر چه تا سر که بخدای تعالی را از کس و او را بنموشد و اتفاق کرد که از آن سخن بیاورد  
او را فراموش شود و با آنجا که او را از برای بر مع که بفرست که او را بیاورد تا به پیچ و جوی و دیگر تلاش  
که بعد از آن فرستاد بر مع بیای که سخن زشت بنموشد در دست و بود که از آن بفرستد و آن جعفر  
حاضر کرد و چون چاره ندید فرستاد و آنحضرت را آورد و مع گفت لوی که با یا عابد الله و کنی خبر را  
که او را بطلب تو فرستد و به یمنی آن را تو بفرستی بخدای تعالی را از آنکه از آنحضرت فرمود که او را لا  
توقا لا یا الله بعد از آن بر مع آمد و اعلام خود بنموشد و آنحضرت را بفرستد و آنحضرت را بفرستد







و در گذشت در ماه شوال سال احد چهل و ششم و او را شصت و پنج سال بود و او را در وقت در قیام  
 بایر و جده و عمر بزرگوار خدا علیهم السلام و در شصت و هفت سال تمام بنی محمد بن ابی بکر و استانش  
 چهل و شش روز و نیم گذرد و در بنی علی عمر بیست و هفت ساله بود و بعد از آن بنی علی علیه السلام و چون پیر بزرگوار  
 او که حاضر شد فرمود که با جعفر وصیت میکنم تا با صاحبی شود بود بگوید که جعفر جان من فدای تو باد  
 بخدا که هر یک من رعایت میکنم پیش از او حال کنم و می از ایشان و شمر باشد که سوال کند که کس  
 و در او است که بدان بنی عثمان از راه الصالح الکافی که نظر کرد ابو جعفر سر خود را بنی عبدالعزیز علیه السلام  
 و فرمود و بنی عثمان از آن کس است که حق جان و عطا فرمود که و زمین آن حق الله بنی مستغنی و بنی  
 الارض و بنی محمد و از بنی یعنی ما و ما هستیم که منت نهم یا تا که ضعیف شویم شده بود و در چهار  
 گشته و در زمین و ساز و پیش از ایشان و اما در دین و خداوندان بخیر و صلاح و کردار و نیم ایشان را  
 و از آن ملک خلافت و در او است که ششم بنی سالم از جابر بن یزید یعنی که گفت سوال کرد از ابو جعفر  
 که قایم بنی امیر بعد از او که شد و دست مبارک را بنی عبدالعزیز علیه السلام و او است که در خدمت  
 آن حضرت بود و حکم جعفر علیه السلام فرمود ابو جعفر که بنی بهترین خلق است و عمر و دست از بنی عبدالعزیز  
 که پیر بزرگوار من حفظ و بود و بعد از او بنی رجوع کرد چون و فاش نزدیک شد فرمود که بخوان  
 از برای من شود را من خود خواندم چهار مرد را از قریش را خواند که یکی خلیف مولای عبدالعزیز بن عمر  
 بود و گفت بنویس آنچه وصیت کرده یعقوب علیه السلام پس نام خود را بنویس و خواند و حق است که  
 الذين خلدوا ثقتهم الا و اتهم مستنون و وصیت میکند محمد بن علی بن عبدالعزیز جعفر بن محمد و امرو و  
 آنچه گفت بنی و تا بنی میرود که سگزار در دور و نماز مسجد را و عمار بر سر او بنده و قهر و را بر سر او بنده  
 که محمد را چنانکه شصت و چهار و در دور و نماز مسجد را و عمار بنی عبدالعزیز را و نمود و شود و در کار باز در بر حکم الله  
 میفرماید که بنی که قلم پیر بزرگوار در بنی امیر جعفری بود که که استیجاب میشود و فرمود که ای سر خود استم  
 که مغلوب کردی و گویند و وصیت نکرد ما و بنی استم که باشند از برای تو حق و ما ندان بنی حدیث در  
 معنی او بسیار و در یافت و در یافت که می باشد که فضل و آنچه در دالت را ماست او در علم و  
 از او را بنی که است که یافت که ما نمی باشد که فضل و آنچه در دالت را ماست او در علم و  
 و عمار و رحمان او را حق و بنی عمر و ما در دالت را بنی که در دالت را ماست او در علم و

35





جمع مردمان بان محبت چند سوار گردیدند از قنبر این کلام فرمود که غار عظیمی است که در آنجا  
و فرمود که این کوه است و گفت در قنبر این کلام فرمود که غار عظیمی است که در آنجا  
گرام است علیه السلام که ما می شنویم کلام ایشان را و ایشان را می شنویم و جعفر از فرقت  
که سلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در دست و آن از آن بیرون نخواهد آمد تا ظهور کند  
ما که این جعفر و جعفر از فرقت که در دست تو بر میوسی و این عیسی زبور را و دو کتبی الهی  
و صحیفه فاطمه است که در دست یک پادشاه از خودت و نامهای هر که که مالک ملک خواهد بود  
تا روز قیامت و جعفر گفت که طول او هفتاد و یک است که آن املا رسول الله است سلم  
از دامن مبارکش و خط عقی بن ابی طالب که تمام خط مبارک خود نوشته بود که جعفر آن خط  
مردم بدان آن خطی است که روز قیامت بنیانی که در دستش خدش یعنی دست خورشید  
است و زردن تا زردن و نصف تا زردن و آن حضرت فرمود که حدیث من حدیث پدر من است  
و حدیث پدر من حدیث جعفر است و حدیث جعفر من حدیث علی بن ابی طالب است و حدیث علی بن ابی طالب  
و حدیث علی بن ابی طالب حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و ابو حمزه ثمالی را و این کلام را ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود از آن حضرت  
که فرمود که لواء موسی نزد ماست و عصای موسی علیه السلام نزد ماست و ما ورثه انبیاءیم و ما  
کند معاویه بن و عبد الله بن عثمان که گفت نزد ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود  
که در آن کوه دو مرد از زبیدی بر و گفت آیا در میان شما هست امام مفضل الطاهر آن حضرت  
فرمود که نه مرا و جعفر خودش و پس گفت که خبر کرد و ما را از تو مردمان ثقات که توانی  
میگویی و نام بر دمان قوم را و گفتند ایشان اصحاب فرج و پر میزند و ایشان از آن  
نیستند که دروغ گوئی باشد آن حضرت غضب فرمود و گفت من لغزو دم ایشان را باین  
چون غضب روی مبارکی می باشد که در نزد بیرون رفت آن حضرت فرمود و بعد از آن گفتی  
این دو مرد را و گوید که من کفتم علی ایشان از اهل باز را و اند و از زبیدی اند و زبیدی  
انست که سید رسول الله نزد عبد الله بن جعفر است فرمود که ایشان دروغ میگویند و اینها  
بگذا که نمیدانید است عبد الله بن جعفر آن سید هر دو چشم خود و نه یکی از هر دو چشم خود

در دست

و نموده است پیراهن مکرر علی بن حسین علیه السلام را ایشان راست میگویند و این کوه  
علی است آن و نشانه در قنبر او که برت میگیرند و چپت اثر در موضع زردن او که دم سید است  
پس برستی که نزد من است سید رسول الله نزد من است و این رسول الله صلی الله علیه و آله  
و زردن با او و زبیدی و سید را که راست میگویند پس بگویند که چپت ایشان را و در دوزخ من است  
تو جعفر بن محمد و موسی در آن و زبیدی در آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله وضع فرموده  
بود در میان اهل اسلام و این که تیر خنجر که آن سیدان از زبیدی من است شمشیر که تیر خنجر  
و خط سیدان در میان ماست همچو ما بود در میان بنی اسرائیل که هر کدام خانه نیکو آن بود  
با تو می شنید بر این خط آن نبوت ترا ایشان می بود و هر که را که این سلاح زردن او است  
آنجا است و پدر من زردن رسول الله پوشیده با آن علامتی که بر او است و من هم پوشیده با آن علامت  
و قیام با جعفر و پدر پوشیده با آن علامت و در آن کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه  
از آن کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه و این کوه  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این کوه را که امیر المؤمنین علیه السلام از او علیه السلام  
او را که با او بود و بعد از آن اشقا یافت با نام حسن و از او با نام حسین علیه السلام و گویند که  
من کفتم که از او اشقا یافت ابی بن حسین علیه السلام و از او پیشتر محمد علیه السلام و از او پیشتر  
تو شد فرمود که جعفر و اخبار درین معنی بسیار است و این مقدار کافی است در غرض و اینها  
و در کتب معتبره از اخبار را ابی عبد الله جعفر بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر  
مستور و صالح بن علی بن عبد الله بن حسن و پسران او و جعفر و محمد بن عبد الله بن محمد بن جعفر  
پس صالح بن علی گفت می دانید که مردمان چرا کشیده اند و می دانند که چپت من خود را و جعفر  
و تعالی شما را جمع کرده درین موضع پس مقدمت کنید برای روی که از شماست و خود را  
بوی بدیدید و موافقت نماید و این امر را حق سبحانه و تعالی حکم کند که هر یک از شما  
بعد از آن عبد الله بن حسن حدیثی نقل می کند و آنکه گفت که شما می دانید که این پسر من  
من است پس بگویند که می دانید و بوی چپت کند و جعفر گفت که چرا خود را فریب میدهند و الله  
که نمیشد مردمان بیچ می کردند که خواند و مشتاقی و باشد و قول او را اجابت کنند



















بنا و سوت حق من فضلكم ان كوكبكم من حديث كرم باين سيد من مسلم دلك و كلف كرام ان  
 اعلى الشرافت نصرت كوكبكم من و سنان رفته بخت جعفر بن محمد عديا السلام عليكم و آه  
 ميت كرام و ارم در اعلی كرم كنيزی كه آنجا خرم فرمود كه چون برسی خرم بنده دست خود را بر او ان  
 و كوكب باين الفتوت و با سلسله الصلوات كاسی العظام لها بعد الموت بعد ان انچه خواهي كوكب  
 از آن حضرت كه موسی بن علی السلام كشتای برورد كاین از نو در خرم كاسی با نكته مرا بخیر و خوشی  
 حق قلم عاكی موسی بن از برای خود این كاركردم این خرابه نیز آورده با بچ ولادت و وفات حضرت  
 ما بر وجهی كه نیش كندشت و مولف رحمة الله علیه فرموده ان كذا من الامم انما اخبار ان حضرت را  
 و آورده كه سلمان بن خالد كوكب كه آن حضرت فرمود درین بیت كه ان الذين قالوا ربنا الله ثم اتوا  
 فتنوا علیهم الملائكة الا تخافوا و لا تبشروا بآئتنا انهم قوعدون یعنی بدستی نكوكب كشتی  
 برورد كرام خداست پس بان ایستاده فرموده آئیند بران مومنان مستقیم خوشكان از نوكب  
 و كوكب كه ترسیدند و اندر بكنین مباحثه از انو را فرمودی كه بر شما آسان خواهد گشت و شایسته  
 باين بختی كه در دنیا بود و يك واحد داده می شد بر زبان خرم كه خدا این بساطه و فرشتی است كه در  
 منزل برای وی بخت من و خدا خسته نشد پس بن علقا انی كوكب كه آن حضرت فرمود كه با حسین و زود  
 و نكته مبارك را بر فرشتی كه خدا ناله بود و فرمود كه بر باز بود كه ملاك برین كوكب كه ده اند و ما از  
 ریشه های آن بچید ایچ عبد الله بن خاشی كوكب كه من نزد عبد الله بن حسن بودم كشتی بی تباشی  
 از خدای تعالی پرهیز كن كه نیست نزد ما كوكب آنچه زود فرمود است یعنی هر چه ایشا از اوست ما را نیست  
 كشتی هم نزد انی عبد الله بن خاشی و او این قول اخبار كرم فرمود و الله كدر میان ما است كوكب  
 الهام كرم می آید در ان و در ان كوكب ملاك می مشق و او ایشا ان مصباحی كشتی كرم و نكته ایشا را فرمود  
 فرمود كه در ان و در ان با نكته شمر و دست از هر برین مرادم كشتی كرم كشتی كرم می آید عبد الله  
 كه را ده و نكته دارم پس از صیتی فرمادی فرمود كه بر من از خدای تعالی و انچه كلی با نكته كشتی كرم كشتی  
 فرمادی نهاده ان من لغز و من بیرون آمدن از نردا و در ان نكته در ان و ملاقات كرم و من فرست  
 و مصباحی شد و ما من سفره بود بیرون آوردم و از نكته خود را بر روی آورد و با طعم  
 بخورد و كوكب با نكته را با و كوكب و دشنام داد ایشان را با نكته را با و كوكب و دشنام داد

و بعد از آن

و بعد از آن صادق را علی السلام از كرم و كشتی من خوشتر كه دست از طعم كرم بشود و سرور و خلی و در ان كرم  
 و با نكته كشتی كرم این را كشتی بعد از ان بیاد من كه آن حضرت توبه و صلیت كرم كشتی خدای پیوسته و نكته  
 بد او را می شنیدم و باز تو ان كشتی كشتی با نكته را با نكته فرموده بود و ابو بصیر كوكب كرم كشتی  
 آن حضرت و خوشتر كه من اعطای فرمایید من از ولادت ما مشق ایشا اعطای فرمود كه با نكته را با نكته  
 شغلی نیست كه در بختی تو جیش من می كشتی من عمل كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 كشتی كرم و لیكن میوه كرم را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته  
 و نكته كرم و ما هم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 عبد الله بن خاشی كه می كشتی كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 نكته كرم  
 ان و در نكته كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 منصرف شد و در برگرد چون این را كوفتی عبد الله كه كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 خود بخت قریب من كه در راه سبوح عا میباش من كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 كه از راه ما دور شود و ما را انرا نرسد و ما هم از نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته  
 انما خیر بود و در خود را در میان ما هم كشتی از راه دور شد و باز كشتی با نكته را با نكته را با نكته  
 پس من كشتی كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 كلام را شنیدم اما از جعفر بن محمد عديا السلام و كشتی كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 است و نبود پس من كه شنیدم را نكته ان كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 انكته و این خبر را بوی عرض كرم و آنچه را واقع شده بود آن حضرت فرمود كه ان كرم كرم كرم كرم  
 شما را از برای دفع آن كرم و كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم  
 كرم  
 این است كه شما در ابتدا بكن از نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته  
 كرم  
 و شما می بسیار بنود و همه با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته را با نكته

از خبر و با خبر که ایشان فرمودند که اسم اعظم الهی بر خشت و در حقیقت و آنکه از آن نزد احدی  
 محفوظ بود پس حکم کرد پس فرمود شد بر من که بیایم او و میان تخت نشینم و بعد از  
 ذرا گفت گفت را بدست خود بر سر خود که بر من که بود پیشتر از چشمم بر من زدن و زود ما را  
 اسم اعظم گفت و در وقت آنکه حضرت نزد خدای تعالی است که بر کبریا و در علم عظیم او و در  
 عبادت و بنده و بنده که در آن حضرت و از آنان منع و نه که در او را و هر اقول  
 نگردد که خروج ما از هر فرموده و آنکه که می بینم می بینم از بعد از آن که در بر سر خود که از آنجا که  
 بر سر زان میزند و در دو چشمش انداخته و با تو کرده اند که از آن که در آن که از آن که  
 اصحاب علی است از برای عبادت و نیری چند جمع کردند و او را چو در بر سر کرده از شهر بر آورد  
 تا به او رسیدند و در دو چشمش انداخته و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که  
 از صاحبش که من ذکر کرد و در دو چشمش انداخته و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که  
 باین حال خبر کرد و فرمود که که می بینم می بینم از بعد از آن که در بر سر خود که از آنجا که  
 و در دو چشمش انداخته و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که  
 عباد الله علیه سلام و با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 کرای ما که نشاند که تا از شمع میاید حقان ما را که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 کسی نیست که بصفه الهی که قدرت و عظمت او برسد و خدا را از علی و محمدین قادر نیست که  
 که حق بوسن را و قیام نماید آن چنان که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و مصاف که هر که صاحب خود را از آن که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و کلامان که بختی شود از خود و ایشان تا از آنکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 نزد حق تعالی فاعلم موسی که هر که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 مجلسی که موسی که از آنکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 گفت که آنحضرت فرمود که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 در آن خلاص کرد و در دو چشمش انداخته و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که  
 من رفتم خبرت را عباد الله علیه سلام و بخیر است که سوال کنم از آنحضرت از نماز که تمام السلام علیک

یا این رسول الله فرمود که و علیک السلام بعد از آن فرمود که از اول رسول خدا میم و سید ما از او  
 او را سید ما از او بعد از آن فرمود و پیش از آنکه از وی چیزی بر سر که هرگاه که تو بخوانی این را از آنکه از او  
 مفروضه که از او با شعی سوا این از چیزی دیگر بخواند بر سر که هرگاه که تو بخوانی این را از آنکه از او  
 در میان که و در آنکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 کرد از خدای عز و جل که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 درین ساعت باشد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 عباد که هر که که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 از ملک خود که آنکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 با کرامت میاید و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 چون در حفظان سبک شدیم من رفتم و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 شد چون صاحب کرد و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و خبرت آنحضرت رفتم و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 یا ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 آن بر دهن بود که عجب بود و فرمود که که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 از شیع عترتونی که مردی با و بهر در در هر دوستانه بود و خدمت را بی عباد الله علیه سلام و کوبید  
 که من گفت که میگوید که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 پنج در خم خوب برداشتم و در چپ خود دهنما دم چون آدم و در دهن را آورد و در آنجا که  
 فرمود و آن پنج در دهن را از آن میان برداشت و فرمود که پنج در دهن خود را بستان و پنج در دهن  
 ما را به و در دهن است از یکین ای که حضرت میگوید که او گفت که با خود از فضل ابراهیم که با خود از فضل ابراهیم که  
 ای عباد الله علیه سلام و اعلام کردم او را این فرمود که من شغولم با امری خود اسمعیل ولیکن می رود  
 باشد که از برای و دعا کنم و گفت چند روزی در مدینه مکث کردم آنحضرت فرستد از آنجا که روایت

























چون چنین بگشت بکوش چشمان و غدر گفت آنکه فرمود که من گفت چندی شما  
بر ایشان اقبال نمودند غدر آنحضرت را یعنی چون مکرده شید غدر آن خواست از کوش  
و یکایک بیرون گشتند که شنبه اید و آنحضرت روایت کرده از پدر بزرگواران خود  
ایشان روایت کرده اند از حسین بن علی علیه السلام که فرمود که من گفتم که من گفتم چندی شما  
که یعنی میسرت امام حسین میفرماید که من فرمود آنحضرت که قریب را از برای من طلب کن چون  
آمد و فرمود که من بیرون رود باین عامل بگو که شنوایید یا بخیری که بخیر خدا می آید از این  
باز کرد و در غرض خطای این امر حکام جانی در دست رحمة الله شیخ مفید رحمه الله تعالی باین  
فرموده در در امام موسی بن جعفر علیه السلام بعد از ذکر ای عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام  
از این خطی موله و لایق متبع حسن و مدت خلوت و وقت وفات و سبب آن و موضع  
قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله که گوید که امام بعد از این بیک  
بیرا دست او بوسل علی السلام موسی بن جعفر علیه السلام از جهت خصال فضل و کرامت در  
و نص پدر بزرگوارش بر امامت و ائمه و ائمه و بیوی و ولادت با سعادت  
و ابواب و در سال هجده و بیست و ششم از هجرت و رحلت فرمود بجهدا در حبس بندی بن  
شامک در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
ساله بود و در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
بعد از پدر بزرگوار اسی و پنج سال بود و کشتن او بر سیم و او بوسل و ابوالفضل معروف بود  
بعد صالح و موصوف نیز بنکام و راویانی که روایت کرده اند نص صریح از ابی عبد الله در  
امامت آنحضرت علیه السلام چنانچه که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر  
محمد بن علی علیه السلام بوده اند جمله علیهم السلام اجمعین و امامهای ایشان اینست مغضی بن عمر  
جعفی معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن قحط و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد  
و صفوان بن حجاج نیز که روایت کرده اند نیز این را از بعضی برادرانش نقل می کنند  
و علی ایشان بفضل و درج بوده اند و خلاف روایت کرده موسی صقیل از مغضی بن عمر  
جعفی که او گفت که من نزد ابی عبد الله بودم و علی السلام که امام موسی علیه السلام در آن روز و هنوز یک

بود

بود ابی عبد الله علیه السلام فرمود که من گفتم که من گفتم چندی شما  
برو از اصحاب خودت و روایت که شنبه اید و آنحضرت روایت کرده از پدر بزرگواران خود  
که من فرمود آنحضرت که قریب را از برای من طلب کن چون  
آمد و فرمود که من بیرون رود باین عامل بگو که شنوایید یا بخیری که بخیر خدا می آید از این  
باز کرد و در غرض خطای این امر حکام جانی در دست رحمة الله شیخ مفید رحمه الله تعالی باین  
فرموده در در امام موسی بن جعفر علیه السلام بعد از ذکر ای عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام  
از این خطی موله و لایق متبع حسن و مدت خلوت و وقت وفات و سبب آن و موضع  
قبر و عدد اولاد و مختصری از اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله که گوید که امام بعد از این بیک  
بیرا دست او بوسل علی السلام موسی بن جعفر علیه السلام از جهت خصال فضل و کرامت در  
و نص پدر بزرگوارش بر امامت و ائمه و ائمه و بیوی و ولادت با سعادت  
و ابواب و در سال هجده و بیست و ششم از هجرت و رحلت فرمود بجهدا در حبس بندی بن  
شامک در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
ساله بود و در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
بعد از پدر بزرگوار اسی و پنج سال بود و کشتن او بر سیم و او بوسل و ابوالفضل معروف بود  
بعد صالح و موصوف نیز بنکام و راویانی که روایت کرده اند نص صریح از ابی عبد الله در  
امامت آنحضرت علیه السلام چنانچه که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر  
محمد بن علی علیه السلام بوده اند جمله علیهم السلام اجمعین و امامهای ایشان اینست مغضی بن عمر  
جعفی معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن قحط و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد  
و صفوان بن حجاج نیز که روایت کرده اند نیز این را از بعضی برادرانش نقل می کنند  
و علی ایشان بفضل و درج بوده اند و خلاف روایت کرده موسی صقیل از مغضی بن عمر  
جعفی که او گفت که من نزد ابی عبد الله بودم و علی السلام که امام موسی علیه السلام در آن روز و هنوز یک

و اصل من و اصل من گفتم آنحضرت فرمود که او از غرضت و تو پس منی و روایت که محمد بن  
از یعقوب سراج گفت رفتم خدمت ابی عبد الله علیه السلام و او شنبه بود در سوره احسن موسی  
و او در کعبه بود و آنحضرت با وی را از من گفت داند و در او را پس من شنبه از آن روز  
شامک در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
ساله بود و در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
بعد از پدر بزرگوار اسی و پنج سال بود و کشتن او بر سیم و او بوسل و ابوالفضل معروف بود  
بعد صالح و موصوف نیز بنکام و راویانی که روایت کرده اند نص صریح از ابی عبد الله در  
امامت آنحضرت علیه السلام چنانچه که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر  
محمد بن علی علیه السلام بوده اند جمله علیهم السلام اجمعین و امامهای ایشان اینست مغضی بن عمر  
جعفی معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن قحط و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد  
و صفوان بن حجاج نیز که روایت کرده اند نیز این را از بعضی برادرانش نقل می کنند  
و علی ایشان بفضل و درج بوده اند و خلاف روایت کرده موسی صقیل از مغضی بن عمر  
جعفی که او گفت که من نزد ابی عبد الله بودم و علی السلام که امام موسی علیه السلام در آن روز و هنوز یک

و اصل من و اصل من گفتم آنحضرت فرمود که او از غرضت و تو پس منی و روایت که محمد بن  
از یعقوب سراج گفت رفتم خدمت ابی عبد الله علیه السلام و او شنبه بود در سوره احسن موسی  
و او در کعبه بود و آنحضرت با وی را از من گفت داند و در او را پس من شنبه از آن روز  
شامک در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
ساله بود و در ششم و بیست و ششم از هجرت و سیوم از هجرت و در آن روز چاه و چ  
بعد از پدر بزرگوار اسی و پنج سال بود و کشتن او بر سیم و او بوسل و ابوالفضل معروف بود  
بعد صالح و موصوف نیز بنکام و راویانی که روایت کرده اند نص صریح از ابی عبد الله در  
امامت آنحضرت علیه السلام چنانچه که از شیوخ اصحاب و ثقات ابی عبد الله جعفر  
محمد بن علی علیه السلام بوده اند جمله علیهم السلام اجمعین و امامهای ایشان اینست مغضی بن عمر  
جعفی معاذ بن کثیر و عبد الرحمن بن حجاج و فیض بن قحط و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد  
و صفوان بن حجاج نیز که روایت کرده اند نیز این را از بعضی برادرانش نقل می کنند  
و علی ایشان بفضل و درج بوده اند و خلاف روایت کرده موسی صقیل از مغضی بن عمر  
جعفی که او گفت که من نزد ابی عبد الله بودم و علی السلام که امام موسی علیه السلام در آن روز و هنوز یک

و علی بن























از سواد و جواب و بیرون آواز زد و آنحضرت من گفتند شید بودم مثل این کلام را فرمود که این کلام  
تو می آید از راه چنین مثل این فرمود که تا تعب کردی از کلام من گفتن این موضع غیبت فرمود که اینجا  
گفتن ترا بچه عجب تر است باین بر سر کسی که امام خدا نذران مرغان را در زبان هر ذی روح را که از پدر  
تر خدا می آید و نهان نیست با امام چیزی و دیگر حق بی خود بود که دیگر در کلام ما موسی علیه السلام آمد  
مراد درست مبارک که فرمود آن آیه از حدیث بجا نباشد امیر قریب پس آن که دادیم که مرد مغربی پیر  
نشدن میگوید در پیش او دراز گوش مرد افتاد و در پیش آنجا نهاد امام فرمود که گشاید  
گفتن ما در حقان چند بودیم که بخوایستیم که بخوایم پس دراز گوش من آنجا مرد من مانند مرد و رفتی  
من رفتی و من نیز بازده امام که نیست مرا در حق که این را ببرد و من آنحضرت فرمود که بشاید مرد  
گفتن آید من زخمی که بر من خورده که فرمود که ز تو آفزون خویشتن آن مرد گفتن مرا این  
گفتن نیست اینجا بهتر اندازد پس آنحضرت نزدیک حمار آمد و دو حمار اندک من نشنیدم و گرفت  
چو را که آنجا افتاد بود و در برده و آوازی برود و حمار جفت است و هیچ صلی فرمود که ای خرد  
دیدم ای خردی را استمر از این زن آن صلی تو با صاحب خود و ما رفیق و او را که نشنیدم علی بن  
حمزه کو که بر من روزی ایستاده بودم بر کفنا رزم که ناکاه مغربی آنجا پیداشت چون مرا  
دید که باین بیل که دو پوسید و خوش طایف و سرور که گفتن حال را تو جفت گفتن و الله که صحیح  
و سلامت و من میدانم که را بگو که گشت نهاد خدای تعالی آن بر من که دراز گوش مرا نذرده  
کرد بعد از مردن او من گفتن چون رسیده ای بجا خرد خود پس بر من چیزی را که بر من معرفت  
آن و دیگر استحقاق من حمار گرفت که چون هرون جبر الی الحسن علیه السلام داخل شد و او را بویوت  
و محمد بن حسن که صاحبان فی حدیث بودند گفتن یکی از ایشان آن دیدگار که بر یکی از او اعراب  
که سواد می میداریم از آنجا نشکسته و او را هر دو نشنیدم و در حدیث آنحضرت پس آن مردی که  
سوال آنحضرت بود از قبل سنبلی و گفتن بویوت تقصیر شده و من بازمیکردم منزل خود پس از  
حاجتی هست لغو می آید تا او را گفته و ایمان نایم بآن در وقتی که نوبت من شود و فرمود که را حاجتی  
نیست پس چون او بیرون رفت فرمود مرا بی یوسف و محمد بن حسن را بچه عجب خبر است این که  
سوال کند و در کشف احوال او را بجا حمار که بآن رجوع نماید بعد از آنکه او را نبخا بهر وقت

و انما خلافت کن علی بن حمزه را و سوا الکن انصیب ما یحتاج خودت را پس الکن اگر دم از تو برد و باقیم  
تو گفتی درین موضع بنشین تا انما خلافت فارغ شود و درین جای که می پس طواف کردم و اندام و  
و سخنان کردم دیدم او را مردی را عاقل فطن ازین القاس کرد که او را بدم بخت من حضرت چون بدید  
او را گفت یا یعقوب بن زبیر درود آمدی و واقع شده بود میان تو و برادر دست خصومتی در میان  
موضع میاید که کرد و دشنام داد و بدید این طریق ازین سخن نیست و دین با این و ما موافقت است  
پس کس از شیعه را پس از خلافتی تعالی بفرستد که زود باشد که از هم جدا شود که با هم را تو بدین  
سبب بر پیش از آنکه او را خود برسد و تو ششمانی خودی را با پنج برادر اندام از تو رفت بوی پس چون  
قطع صلح کرد که بدید برادران هم سخن گفتند بر غریب شما را آن حرکت با این رسول الله صلی  
خود را و با این فرمود که اگر تو حاضر نشدی بود لیکن تو میستی عجب خودت و بوی بیگونی کردی  
در منزل خلافتی پس نیز خودت بخانه تو تعالی را داخل تو پست سال علی بن ابی حمزه که بدید من مطلقا  
کردم در سال آینده آن مرد را و در یکس خبر کرد مرا که او را در پیش از آنکه برسد با من خود مرد  
و دیگر و فقیر و غنی که چون صلوات علی السلام و حقیقت فرمود امامت را با ما موسی کاظم علیه السلام  
بعد از آن را برادر عبد الله و دعوی امامت کرد و او را وقت بزرگتر از ما بود ما حقیقت نبود و او را  
بوی باطل انگاه امام موسی علیه السلام فرمود که بیشتر ما را جمع کردند در میان خانه وی و فرستاد  
برادر خود را عبد الله طلب کرد که باید بیوی او و امام موسی همان علی را ما میبرد و در آن حضرت  
نشستند و او را گفتش را دیدیم نزد ما سوخت و غیبت نشدند و دم کس با این حجت چون  
دیدیم تمام شد حضرت برخاست و با ما رفت و نشست در میان نشستند و روی مبارک او در  
چهره دم و حاشی فرمود و ساعتی بعد از آن برخاست و افشا شد خانه خود را و بارگشت مجلس خود  
بگفتن بر عبد الله که از نعم تو انت کامی ای بعد از پدرت پس بنشین درین مجلس گفتند و بیرون رفتند  
را که در ملک و مقبره و دهانست و در او می کشید تا بیرون رفت از خانه امام موسی علیه السلام  
و دیگر بر روی رضا گفت که الحق بر حق را و اهل شریعت موسی بن جعفر و علی بن ابی طالب است نزد حضرت  
که تا که طلب از آن کرد و مردی از خراسان پس گفت که آن خراسانی از حضرت را بگوید که من کشته ام  
نشید بود که می خایم طریقت استحقاقی که بدید که حضرت جواب فرمود او را را ملت و اما حجت او را زده

از موصوفی

[illegible]

پیشکند زه ابویوسف محمد بن حسن را پس برخواستند پس گفت یکی از ایشان آن دیگر را که با ما بود  
تا بر سر علم از فقهی است و او این زمان از علم خیر خبر پیدا زان فرستاد و نزد خود را  
مان آن مرد و گفت برو دست از علم زمت و از زهد و نظر کن که او درین شب چه می شود و خبر  
او را روز دیگر بیا برسان آن مرد رفت و خواب کرد و در سجده که نزد در خانه او بود و چون  
صبح شد او را زگره و فغان از کفایت نشسته بود و درم را دید که با کفایت میسر و در کفایت این چنان  
گفت فلان مرد اینجا حرف می باری و عقیقی پس بر کشت میوی ایشان و اخبار کرد از آن کفایت  
ایشان و آنگاه که ایشان اندر خدمت ایشان بحسن عیبه لایحه و گفتند که ما دانستیم که تو عیبه  
و حرام را در آن که خود پیش کنی او را که دی اموزین مرد را میگویند که درین شب چه می شود و در آن علم  
از آن بابت که رسول الله علیه و آله و سلم را خبر نمود و بود علی بن ابی طالب را عیبه السلام  
پس چون ازین وقوف یافتند و رو یافت برایشان باقی ماندند و جواب حیران و در دست  
که هر دو از رشید فرستادند و خبر میوی امام موسی علیه السلام بدست شد و متوجه و دیگر طبقی  
که نزد یکی که بر صورت و حیث آن خبر بود و ازین اراده بود که استغفار و تحقیر آنحضرت پس چون برون  
نزد او رسید و پیش از روی آن برداشت و دیدند که آن تازه ترین و بهترین آن خبر است پس باز  
از آن سوال کرد و اطلاع کرد که چیزی از آن با کسی که آورده بود و بعضی میگویند که برون باز فرستاد  
پس هر دو تن او که در درگاه آن سر رسیدند و در دست او همان آن خبر بود و ترنما زه مصنف  
رحمه الله میفرماید که او درین خبر غلط است و اگر چه هر دو از الرشید را در وقت آنحضرت داشت  
و اما شرف و حب و فضل و امید داشت میخواستند از خاری و خوف بوی روانه شده است  
و شکی بود و او بطرف و ملک بود ازین لایحه میگوید مطلوب او امانت باشد و این غایت امام  
موسی علیه السلام نیز بود که باشد که بعد از آنکه بر بعضی رشت او که طبق را باز فرستاد بختی کرد و  
و کمال او را نکرد و است که در حسن او بوده باشد و دین او تقیه بود و تقیه یافتن باشد و ظاهر  
علم و دیگر استحقاقی ندارد که او بگوید که خبری که در میان ایشان بود از رشید که میخواست  
آنحضرت بفرموده و پس فرموده و آمدند به طلب فرمود علی بن حمزه و بطایفه را و او شاکر را میباید  
در حضور ابی حمزه خدمت چند بوی رجوع کرده و فرمود که ای علی هرگاه که ما متوجه خود شویم



















[illegible][illegible]

بگذارد و چنانچه مراد برسد آنکه قصد کرد آن مکانی را که تعیین کرده ام از برای تو و آنرا  
از آن مکان از روی زمین قبری خواهی یافت که کند باشد و در قعر آب سفید صافی باشد  
پس چون گشتن بکنی فرود و از آن زمین پس آنجا مدفن پس است پس مرا در آن دفن کن  
زنها که قبل از موت من این را اظهار نمایی هرگاه که بیدار نگشت ز مال که آنحضرت انکار و انار  
چون مرده و در حالت فرمود آنکه من آدم پیش خلیفه یا قتم و را که حسیک بر و کفتم یا بر عیسی  
ازین بپسند بود اما هم رضا علیه السلام بر امری که این زمان بگویم ترا و قصد کردم تو تمام این  
قسمه را که فرموده بود از آنرا اول تا آخر آنچه کرد از این پس کفتم پس اگر در آنچه آنحضرت پیش  
چون آن تمام رسیدی که در بروغاز را ناگاه شتر سواری آمد از حواش آب تمام و باکی  
عین نکرد بعد از آن رفت تا آنجا که چنانچه آنحضرت بود دستا دو بروغاز کرد و امر کرد و عیسی  
آن مرد او را یافتند و از وی گرفتند بعد از آن مأمون گفت که بکنند قبر آنحضرت را و عقب  
رشدن کنان عاجز شدند از کردن آن پس فتیله موضعی که این زمان مرقد آنحضرت است  
و آنکه از روی زمین برده باشند قبری کنده می باشد و در قعر آب سفیدی بود همچنانکه گفت  
فرموده بود پس اعلام کردم خلیفه را پس او حاضر شد و چنانکه است برین صورت و آب او  
بعقر و رفت پس آنحضرت را اینجا دفن کرد و نژاد او نیز قولی نجیب کرد و از این پس را که میگرد  
و زیاد می شد تا آنکه او بر هر که خلوت می شد خدمت او سیکنفای هر جمعه که بود  
آنحضرت بر آن اعاده آن حدیث میکردم و او از آن ناسف تمام داشت پس بگفتند  
عظیمه و کرامت با آنکه مرتقی فرموده بود و بقایه الله تعالی و منقرات و مکنات و نزدی  
و اما اولاد آنحضرت شش بوده اند پنج پسر و یک دختر و نامهای ایشان اینست محمد قانع حسن  
و حعفر و اسمعیل و حسین و عایشه و اما عمر آنحضرت او وفات یافت در سال دویست و بیستم  
از هجرت و کویند دویست و دوم در خلافت مأمون و مذکور شد بدولتش که در سال صد و پنجاه  
سوم بود پس عمرش جمیع سال بود مانند قبر اطهرش در طوس است از خراسان بمشهور بود  
بوی علیه السلام و بیست لغای او با پدر بزرگوارش اعلام موسی علیه السلام بیست و چهار سال و چندان  
و بقای او بعد از پدر بیست و پنج سال این آخر کلام ابن طلحه است و رحمه الله و حافظ عبدالعزیز

تکفاره و از روایت باسنه و آنحضرت روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
که حالت عباد است نظر یعنی بنی اهل علی علیه السلام عباد است و نظر یعنی آنکه عباد  
و نظر یعنی عباد است نظر میزد و مادر عباد است و باسنه و آنحضرت روایت کند که رسول  
الله صلی الله علیه و آله فرمود که حیا و دین با عقل هر جا که باشد روایت کند که بنی موسی ارض  
از پدر خود موسی از پدر خود و جعفر و از پدر خود و محمد و از پدر خود علی و از پدر خود  
حسین و از پدر خود علی بن ابی طالب علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که بنی  
کرد و دختر من ظاهر در روایت و با او جامه باشد رنگین بخوان دست زن بقایع  
از توام عرض کن که با عدل حکم میان من و میان قاتل زنی من فرمود که پس فرمود  
رسول الله صلی الله علیه و آله که حکم کرد و شد از برای دختر من و چون اسناد آنحضرت روایت کند  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود در قول خدیجه که گویم دعوی آنکه نامی با من که خوانده  
هر قوم با نام زمان خود و بکنایه پروردگار خود و است فرمود و او که کنایه فاریض  
روایت میکند از پدر خود که مادر خود دیر در مجلس امام رضا علیه السلام که روی آنکه کنایت کرد  
از برای در خود و پس آنحضرت بیان فرمود از پدر خود از آنکه علی بن ابی طالب و امیر و علی بن ابی طالب  
و امیر علی بن ابی طالب و امیر علی بن ابی طالب و امیر علی بن ابی طالب و امیر علی بن ابی طالب  
یعنی خدیجه را که بنی خود را بر کنایه از او یعنی خدیجه را که بنی خود را بر کنایه از او  
او و حکم بر بنی آن خدیجه فرمود که راست بر عتبات و بکنایه جواب از برای آنکه  
و بکنایه از او و بکنایه از او و بکنایه از او و بکنایه از او و بکنایه از او و بکنایه از او  
و با نام رضا علیه السلام بعد از ابی الحسن موسی علیه السلام و تاریخ ولادت و دلایل امامت  
و تاریخ من و مدت خلافت و وقت وفات و سبب آن و موضع قبر و عود او و آنحضرت فرمود  
از اخباری و میفرماید که بعد از امام ابی الحسن موسی پیراوست ابی الحسن بن موسی ارض  
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از پیغمبر صلی الله علیه و آله  
خاصه و عام برین صفات و معروف ایشان با بنی از و نقیض بر امامت و بعد از  
وی و است او بموی و با امامت در غیر برادران و است پیش و مولد آنحضرت علیه السلام



























































زمین را از داد و عدل چنانچه برپا و با شد از جور و ظلم باب در بعضی از روایات  
قائم بقی این سخن علیها السلام پس بعضی از روایات اینست که از عدل و استدلال صحیح  
و جود امام معصوم کامل است یعنی باطن از عیای خود در احکام و علوم در هر زمان  
از جهت کمالی بود که مقتضای از سلطان عادل که باشد بود و او را قریب صلاح و بعد  
از خدا و حاجت که از صاحبان نقصان بود برای جانشین و مقوی برای عاصیان  
در ادائیج برای عیادان و مقوی برای جاهلین و مقوی از عافان ضرورت که قدر کمال  
باشد و مقیم حدود و منفذ احکام و قاضی میان اختلاف و صاحب امر و دستگیر و قیود  
و حافظ اموال عامی و صلح اسلام و جامع مردمان در جماعات و احیاء و قیام احوال  
او معصوم است از زلات از جهت عیای و است و باقی از امام و باطن متقی عصمت است  
برای و طاعت و ثبات جوهری و این که این پسین طریق است از امام و ظهور و رجوع و از برای  
تمیز و استازای و این صفات از هر احدی غیر او در آن وقت و آنکه این صفات  
در وجود او است بعد از امام حسن عسکری پس از او است محمد بن علی علیهما السلام و چون باقی  
کردیم از او این اصل است که احتیاج ندارد به ما او در امامت بر او است خصوص تعداد  
آنچه آمده در روایات از جهت قیام و بنفسه در قضا و عقول و صفات و بیوت و استدلالات  
مع هذا و در دیانت و روایات صحیح در نفس امامت الی الحسن علیهما السلام از طریق کتب  
بأن اعداء یوقی الله بعضی از آن مذکور و دیگر در بعضی از روایات در نفس امامت صاحب  
الانسان صلوات الله علیه علی را از جعفر علیهما السلام بر او است که آنحضرت فرمود که من  
و قضا و استازای و صفاتی که بعد از او است تمام من و اسرار من بعد از او و در او و در  
را بعضی از ایشان آن بود که در گذشته و بعضی از ایشان کسی که باقیست بر وصی  
جوان یا فقه یا فقهی پس از او است که بعد از او است و در صفاتی که بعد از او است  
عیسی بود و در ایشان دوازده اند و از برای یونین برستیم بود و علیهم السلام حسن  
عباس روایت کند از جعفر فی او را بای کران خود ایشان از امیرالمومنین علیه السلام  
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در صاحب خود را که ایما که بر این است قدر کمال

می شود در

می شود در آن امر سال و درستی که در این امر اولاد و اندام من که علی بن ابی طالب است و از  
فرزند او علیهم السلام و باین است که در این امر اولاد و اندام من که علی بن ابی طالب است و از  
رضی الله عنه که شهادت بر سالی می باشد و از آنکه در روایتی از امام حسن و عیسی  
بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که در کتب است و این را فرمود که من و  
باز و در نزد صاحب من که محمد بن علی بن جعفر بن علی علیهما السلام و این که در روایتی  
عبدالله انصاری رضی الله عنه که در کتب است و در روایتی از امام حسن و عیسی  
پیش روی یوحنا بود که در روایتی بود و اسم او حسین و از او بود و در روایتی  
اسم بود و از ایشان قیام ایشان از اولاد و طایفه از ایشان محمد و جبار از ایشان علی را و  
روایت کند که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که و از ده امام بعد از آن  
محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب است و از ده و از او رسول الله و از او الی الله  
و ابو بصیر روایت کند از جعفر علیه السلام که فرمود که بعد از امام حسن نه امام باشند که نعم  
ایشان قائم ایشان بود و در روایتی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود  
که امامان دوازده اند از ایشان است حسن و حسین و باقی از امام حسن و عیسی علیه السلام  
از جعفر بن علی بن ابی طالب که بیرون آمدن وی بن امرای محمد و کمال العسکری علیه السلام پیش از در گذشتن  
او و در روایتی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که بعد از او  
از خلف آنحضرت و خبر داد که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
محمد الحسن علیه السلام را که از اولاد است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
کتابت پیوسته ای است از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که بعد از او است  
از فرمود که بعد از او است از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که بعد از او است  
که نیست صاحب ثامن بعد از من و عیسی که بعد از او است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود  
پس روایت است از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که بعد از او است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود  
بود زیرا که این خدای تعالی را و اولیای که در عالم و این بود که در کتب است  
و باشد مرا غیب پس چگونه حق تعالی قدرت خود را در او و محمد بن عبدالله که در کتب است

شمار برای او و حدیث او و این قاسم سابق مذکور شد و روایات در باب نقصان است  
برین قدر اختصار رفت و ابو عبد الله محمد بن ابی طالب خود در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
یعنی که امام دوازدهم را دید و از طریق اولاد و این است و روایتی از محمد بن اسماعیل  
موسی بن جعفر و اسناد او از او رسول الله صلی الله علیه و آله که در عیاق بود و در کتب است  
من دیدم بر حسن بن محمد از میان صحابه و او جوان بود و رسید بود و روایتی از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود  
بیت محمد بن علی و او نیز امام حسن عسکری بود و در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
و بعد از آن و در روایتی از محمد بن احمد بن محمد بن علی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
ابو محمد و لیکن که داشت در میان شاعری که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
و روایتی از جعفر بن موسی زاری که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
بود و وصف قد و او بود و در روایتی از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
بود و او گفت من با بریم بر صفا ایستاده بودم پس صاحب امر آمد علیه السلام تا ایستاد  
با و و جعفر کرد و کتاب بنام سکه و حدیث فرمود و با بشتیا و مردیست از انبیا  
صالح که او گفت که من دیدم آنحضرت را در بر جلاله و خودم که آمده بود و در روایتی  
تفرمود که باین امر کرده شده و روایتی از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
کرده از این خبر که او گفت که من دیدم صاحب امر علیه السلام بعد از رحلت الی علی علیه السلام  
در مکانی که قوس بلوغ شده بود و پسیدم سر دست مبارکش را و در روایتی  
قصر است که دیده است او را جعفر بن علی و نور و این طریق است و در کتب است  
حضرت را علیه السلام و امثال اخبار در بعضی بسیار است اما اختصار کردیم از آنچه عمده  
در وجود امامت است که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
دلیل و بیانات و معجزات صاحب الزمان علیه السلام که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
مهران که او گفت من شکر کردم نزد در گذشتن الی محمد بن علی علیهما السلام و جمع شده بود  
نزد پدر من بانی پس را که از او پرسیدم بانی داشتی از جهت مبارک و است و پس در کتب است  
او را در اینجا پیش گفت ای پسر که من مرا باز کرد آن که چشم حرکت و گفت مرا که از خدای تعالی

تبرس درین مال و وصیت کرد و بیوی من و مرد بعد از من و در روایتی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
بچه می بختی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
بأن پس از من و این که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
او گفت و الا در از خود و اتفاق کند پس عراق مردم و خانه را که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
ما من مدعی پس ناگاه رسولی آمد و رفته بود که باقی این و این چیز مال است تا بعد  
بود و جمع آنچه با من بود و در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
را تسلیم رسول کردم و باقی ما من چند روزی که نفع که نمی شد من شری من عثمان  
بودم از این پس بیرون و در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
حق تعالی تقدیر رسان و روایت کند محمد بن علی علیه السلام بسیار که رسانیدم بوی  
چیزی چند برای مرتبانی حاجتی که در دست بطلای بود و آن اشیا را قبول فرمود  
و غیر دست بند را که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
آن شقال این و مسعودی بود و از آن خا نص ما ختم و فرستاد هم طار را بعد از آن قبول  
فرمود و محمد بن محمد که رسانید بوی مردی از اهل سواد را پس در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
مرد را که بیرون من حق و در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
حقیه بود که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
از آن این نعمت می شد از این مال چهار صد درهم است پس بیرون که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
را قبول فرمود و قاسم بن علی که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
از برای ایشان نوشته شد بیوی من چیزی در امر ایشان پس بعد از آن مرد در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
مسلک شد پس حسین نوشته و التماس کرد که از برای پس اجابت کرده شد پس در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
ماند و محمد بن محمد و ابیست از ابی عبد الله بن صالح که در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
و دستور بخاستم در خروج و دستور تا قتم پس اقامت کردم در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
قا فخر و آن پس دستور تا قتم بیرون رفت در روز چهارشنبه پس در کتب است و از امام حسن و عیسی علیه السلام که فرمود که  
من بیرون رفتم و ما یوسف بودم از قلم که حق توانم شد پس بیرون رسیدم و حق تعالی















[illegible][illegible]

برقہ

فرمود که بر دین آید مهدی علیه السلام از قریه که از ارک عیونیدان **باب هشتاد و حدیث**  
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من و در وی  
آنچه گویند باشد **باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرمود که مهدی مردی باشد از ولد من که او را در غری باشد و همه او را چشم بر او نهاده  
راست او خالی باشد که او را که چشم بسته است بر گردانند و در آن روز او را در غری باشد که بر او  
باشد از جوهر راضی باشد و شرف او اهل بیت من و اهل بیت محمد و آن در **باب هشتاد و حدیث**  
روایت میکند که ابو سعید خدری که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی را با او هیچ تنی  
باشد **باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که مهدی  
از اهل بیت مهدی باشد از امت من که بشنم بوی مهدی تر باشد یعنی او را که در اندین روز از غری باشد  
پروند باشد از جوهر **باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
فرمود که این شما و این روم چهار روز صلوات باشد از روم چهارم دست مردی از اهل بیت که او را  
آن وقت سالی باشد پس مردی از عقب پس که او را دست و در پیشان سیاه شد که او را که اندک  
انام در آن روز فرمود که مهدی از ولد من که این جمل باشد که او را که چشم بسته است  
در کوته راست او خالی باشد و در دو فوج حاضر باشد که او را از جمل بی سرت است  
استخرا کند که نماید و فتح یابد فکر کند **باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که حضرت عیسی  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ خانه و قلعه را نینزد در وی را عزت من که  
باشد از راهای بشین و اهل کعبه و برگردانند زمین را از اهل افاضه که اندک خبر که در  
فصل آن چه کسی برساند **باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که خطبه فرمود که این پیغمبر  
و ذکر در جلال او فرمود بر طرف کند عین خشت را چنان نگردد طرف میکند که او را در خشت این  
و گویند این روز را روز افاضه که شریک است پس کسی که در عرب در آن روز را رسول الله فرمود که  
در آن روز اندک باشد و بعد از آن که بر سر المقدس امام ایشان مهدی بود که در صحن  
**باب هشتاد و حدیث** روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که  
که سر او را بدهی از امت من که برنگردد و چون خانه و قلعه را از عیان و آشکارا از آن مردان

منتهی قاصد پیغمبران و اکرام ایشان بر خدای عزوجل احب مخلوقین نبوی حق تعالی و منتهی پروردگار  
 و وقتی منتهی را وصیاست و اصل ایشان نبوی خدای عزوجل او شوهرت شهید را  
 بهترین شهید است و دختر ایشان نبوی خدای تعالی و او حرمه بن عبدالمطلب است  
 که حمزه پروردگار شوهرت از ماست کسی که او را و بوال است که طران میکند و در جنت با  
 ملائکه هر جا که میخواهد و او پیغمبر است و را در شوهرت از ماست و در وسط این است  
 که ایشان دو پیغمبر تو اندر کس و حسین اند که بهترین جوانان اهل شمشیر و پیران این  
 ائمه معصومین است که در این مرتبه است از ایشان ای فاطمه علیها السلام که در این مرتبه است  
 معصی این است هر جا که رود و دنیا هیچ وجه و پیدا شود و قتها و بریده که در اینجا و  
 غارت کند بعضی از ایشان بر بعضی پس بزرگ رحمت کند که کوچک و کوچک تعظیم کند و بزرگ  
 پس از این است حق تعالی و آن احوال ایشان که کسی که بگوید که قلعهای خدا را  
 و در این است که پشید و قیام نماید بدین و در آخر الزمان اینجاست که من قیام نمودم  
 و در آخر الزمان و در آن زمان را از اعدا و او اینجاست که برایش از جورای فاطمه اند و بزرگ  
 و کریم که خدای تعالی رحمت است و او هر را بر تو بود و در این است که این از برای شما  
 و دختر است از من و موقوفه از دل من تو بود و حق تعالی را تو بود و او اعظم است  
 از روی حب اکرام ایشان از روی شهادت و رحمت ایشان است بر عترت و اعدای ایشان  
 بسوی و البصر ایشان بعصیت و من الناس از خدای عزوجل که تو باشی اول کنین منی  
 از اهل بیت من امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که باقی خانه فاطمه علیها السلام بعد از آن حضرت  
 که بمقتدا و پیغمبر و زانی که اندر حق تعالی او را نبوی علیها السلام **دوس** و باین سبب  
 حاضرند و اینست که در خطبه فرمود ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ما را از حق تعالی  
 شدن بعد از آن فرمود که باقی خانه فاطمه علیها السلام که در آنست از خدای تعالی  
 از و زانرا بر این فرمودی را از اول من که نام او نام من است پس خواست سلمان رضی الله عنه  
 و گفت یا رسول الله که نام و ولد است او فرمود از اول من که من است و زود و در جنت مبارک  
 خود بر حسین علیه السلام **سابع** باین سبب بعد از آن حضرت و اینست که در خطبه فرمود که







































[illegible]

این چهارم باشد از اولین که در عینیت نکاد و دارد او را در دو خوان مقدار از  
بعد از آن ظاهر گردد و او را پس برگرداند زمین را از قطب و عدل زمین که بر او باشد  
از جو و ظاهر که با ایشان را می بیند آنچه باشد که نکرده و شودند که با ایشان که نشود  
شودند و هر چنان که نشود و می شود از دیگر در جهت مونس باشد و عذاب کافران  
و حسین بن خالد روایت کند که امام علیه السلام فرمود که درین جهت حرکتی را که در جهت  
و امان نیست حرکتی را که تغییر نیست که اقرار کنیم خداوند تعالی گفت هر که در این سال  
تقید ما می فرمود و از وقت معلوم و آن روز خروج قیام است پس هر که در تقید  
را پیش از خروج قیام باشد نیست و از او پس گفت هر که در این سال تقید ما باشد قیام  
از شما که اهل البقیه فرمود که چهارم از اولین پس سید آمده که باطل مظهر دانند خدای  
تعالی و زمین را از هر جوی و مقدس پس پاکیزه و سازد از هر طبعی و او را ملک است از ملک  
کنند و در ولادت او و او صاحب عین است فی الواقع و او که روشن گرداند  
زمین را با خود و بندگان عدل از زمین مردم پس ظاهر کند هیچ احدی را احدی  
و او را ملک است که در نوزدید و خود از برای او زمین و عباد را و او را سید و او را ملک است  
که نکرده و او را از آسمان که نشود از او هیچ احدی از زمین را و او را سید و او را ملک است  
ظاهر شد و در وقت بعد از سباحت که نکرده و او را ملک است و در وقت و اینست و او را سید  
عزیز و کنان ایشان است و در وقت بعد از سباحت که نکرده و او را ملک است و در وقت و اینست و او را سید  
که روایت کرده از ائمه العظیمین علیه السلام که گفت یک روزی رفیق خدمت سید خود  
علی بن محمد علیه السلام را دید و فرمود که ما با کمال ابوالقاسم نمود و دستهای خود پس  
گفت هر که در این سال از شما آنچه که عرض کنم بگویدین خود را اگر مرضی است ثابت یا غنیم  
بر ما بر بختی می جانم و تعالی فرمود که یا رایا ابوالقاسم گفته که من میگویم که خداوند تعالی  
یکی است که فیضش از خیری خارج است از زمین و ابطان حدیثی که از او قسم و صورت  
و عرض جوهر نیست بلکه او جسم و منه را اجسام است و صورت کند و صورت و جان را عین  
و جوهر و پروردگار هر شی و واجب و محدثان و او را ملک است و تعالی علیه و سلم خاتم النبیین است

و کوا پدر

منقول که داخل شهر با برآورد محمد علیه السلام و او نشسته بود و رخا و از جانب راست و اندر  
 بود که بر کرد و بر او و یک چشم و در آن گوی سید رس گیت صاحب این امر و مذکور برادر بود  
 پس چون بر داشت پر و اندر با برآورد می خاستی که وارد سال و یا پشت سال یا متولد  
 که واضح و گشت و پیشانی و سفید روی و درخشنده و پوشیده نمای وی و بر کون راست و خفا  
 و دو کیوی شکویدی داشت بر پشت بران ال محمد علیه السلام پس فرمود که این است صاحب  
 بعد از آن بر جفت و فرمود و در آن گوی سید رس که داخل شهر و خانه را وقت معلوم پس داخل  
 شد در آن خانه و منظر میگردم پس وی آنکه ابو محمد فرمود که اگر ایقوب نگاه کن که کسی  
 هست درین خانه و در اندرون رفتیم و نظر کردیم کسی ندیدیم و روایت ثانی از صاحب  
 که گفتیم ال محمد را علی السلام صحبت و جلالت تو من میگردم که آنرا یا ازین صفاتی که  
 از قول اولی گفته فرمود که سوال کن گفتیم سیدی آیا هست ترا و لدی فرمود که نعم گفتیم که اگر صاحب  
 امری پس از آن برآورد فرمود که بریز و روایت محمد بن عثمان العوی که با صاحبی بودیم نزد  
 ال محمد علیه السلام فرمود پس چهل کس عرض فرمود بر او و آنچه فرمود که این است ما هم شما بعد از آن  
 و قائم مقام من بر شما پس ایضا گفتند و متفرق شوند بعد از آن که اکثری کرد و برآورد  
 شویید در ایان خود اما شما بخوانید و بعد از این روز شما که این است که پس هر و آن در آن  
 نزد وی پس گفتند که ایام اند که گذشت ابو محمد علیه السلام و روایت از موسی بن  
 حبه بن الحارث که در آن وقت من شنیدم از ابی محمد که این علیها السلام میفرمود که که می خاستی که  
 اختلاف کنید شما بعد از من و دفع من بر آنید که او را گفته یا بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 که منکر باشد و در ابی محمد که گفتی که اگر او را داشت یا شکیجع اینها و الله و رسول و منکر باشد و آن  
 حلی الله علیه و آله و سلم چون طاعت آخر حاجی طاعت اول است و منکر آخر حاجی منکر اول است  
 بر آنید که این است که که یک نشد و در همان که که کنی خانه تو را و در آن وقت عصمت تو  
 نگاه دارد و روایت محمد بن عثمان العوی که گفتیم من بدو و در آن کیفیت که در آن  
 ابو محمد صلی الله علیه و آله و سلم من نزد او بودم از وی که روایت کرده شده از ابی که عالم  
 که زمین خالی نیست از جبر الله بر خلق تا روز قیامت و آنکه که بدو و منکر است ما هم شما بعد از آن

شمال و درین امر شصت و سه مرتبه و غزلی القزین بخدا که عاقل کرد و غنی که بخت نماید  
در او زمزمی الا که شصت کرد و ازین توانست او و توفیق دهد و او را بدعا بختی فرج و احدین  
استحقاق که یکنیم نفعت مرد را که مولای بی هیچ عیبی باشد که طایفان یا بدان آن که پس صاحب  
نظم کرد و زین عربی هیچ کس نمیداند و در زمین او و اشخاص شده از احدین و پس طلب  
چهری را بعد از عین یا احدین استحقاق که یکنیم چون انعم با فرج و سرور پس چون روز دیگر  
شد باز شصت بودی و پس گفت یکنیم رسول الله صبرستی عظیم شد و سرور پس باز شصت نماید  
پس یکنیم شصت جاریه در او و حضرت ذی القزین که همت نمود که طول غیبت یا احدین  
استحقاق گفت یکنیم رسول الله را در ذکر و عین او فرمود که یکنیم پروردگار من تا باز کرد و در آن  
امر اگر آنکه غافل بودی بود و به شصت پس باقی ماند الا آنکه خدا فرموده باشد حق تعالی علیه  
بولا و تا و نوشته باشد در ایامی از او تقوی فرموده باشد بر هیچی که از دست ای  
احدین استحقاق این امر است از موافقی و سرشت از اسرار او و غیبی است از غیبت یا پس فر  
گیر آنچه او دم بتو و بهمان دار آنرا و باش ز شکر آن را باشی با فرموده در اعلی علیین و  
روایت زعاری بن زید الحنفی را و روایت کرده از عاری بن عبد الله انصاری که او  
گفت بن شمیم از رسول الله صلی الله علیه و آله که تو خود را بسوی خدای عز و جل و امرو بود  
ایشان را بتقوی ایستیزی و او را بر قرن او پس بنیشت از ایشان زمانی تا لغت کرد  
یا علامت صبر وادی که سلوک کرد بعد از آن طاهر شد و باز شصت بودی تو خود و پس  
او را بر قرن دیگری او و در میان شصت کسی که او درست ذی القزین باشد و عینستی  
که خدای تعالی همگام ساخت ذی القزین را در زمین و کرد اینها را برای او از هر چیزی پس  
و رسید بشرق و مغرب بدستی که خدای تعالی زود باشد که جاری گردانست او را  
در قیام زواله من و برساند او بشرق و غرب زمین تا باقی ماند آب بریزی بر زمین  
از سهل و جبل و ذی القزین بای نهاده باشد الا که حضرت بای نهید و اشک را که در این حق  
تعالی از برای او نهاده از زمین و معادن آنرا و نصرت فرماید او را و بر عین پرورد  
زمین را از او و عدل همچنان که بر شده باشد از جور و ظلم و روایت از اربعه بن

منشور























و الحمد لله و شكرا له اسأل الله و الشكر و الحمد لعنای که بخوانی سوره ای را بعد از این  
اقوال گفتار را در باب مهدی علیه السلام و مع او ای را که هر چه در جصلهای مبنی را  
و فایز نشسته بسیار بزرگی ام حق که نور و ظاهر است و نور آفتاب درستی و مبنی  
و قیامت بوجود و منسوبت بزرگی و مبنی بید و جزو کار و او صاحب امر است  
و قطب و غوث خلافت و حصن و قلعه ستوار ایشان است و درز و دیک و دوز و شر  
عدالت و حال که بجزو جیف میکند ایام و مردم از قصد و عمد و انصاف  
ستازنده ظالمت از مظلوم و علی و نهاده امید و اونا امید است و بدید کنند  
عطا است تا غایتی که دیدم می شود که نیز تا حدی که رفتن نماید در عطا بزرگ  
و استهای جود و الا ای او و جود و سپاس و مخزنه نعم از جود و با ما اگر دایم  
او که فرود دنیا در وی نکرد اندر بهشت خدا میرسد او را و نمای فضل او است  
هری او ما دی رشد او است منع میکند از ناشیست بدوستی حق و اعطا می نماید  
بجست حضرت غرمت موافق است و بدیدان رو نیست و در فضل از شسته و خندان  
و نه او را در غفلت و بزرگی از عشا و چونند علم و حلم و دانش و عقل او بی ذکر کرده  
در آن از جود و در تنها که تعجب فرموده حق تعالی او را با لطاف خود و تخصص خود و بطاعت  
سود بخواند او را که ای مولای من کیست که بر من آید آنکه بگوید اگر گفت او که ای بنده خدا  
من بخوانم و کوسیل او حق تعالی او نیست کسی بخواند او باشد این تا جواب و در او آید  
و اما ده کرده ام دوستی و از برای ذیره او امیدوارم از در روز لغت و در عرض  
ولی خود ما کاشی مولای من و مولای خلائق یا بدیدم که در دست بعد از من و کاشی او بدیدم  
از برای من و دعوی را که سعادت می یافت با آن جدی ای انشای من میرسد و غنیمت در  
سوز مرا زیرا که او را میبارا فرزند است انشای شوق است دوست میدارم آنکه طافات تنم  
و بخدمت برسم در شهید مقدس آنکه شرح کنم در و با شکر و دوستی خود را میبخشد  
و جود و حالت بیو عالمی که بچند بیکمیدم آنرا و علی را دستم از جود و سرگردان بودم در  
دوستی جوانی که غایب بود او از و دیگران است در دوری پس هر برای نمای بر این معجز

و است که می آید رسیده ایم اما از دوری و از منوعی و طایفه شش ظهور  
می کند و یکی از اینها را از اطفال متبره از آن روزگار که خدایتعالی بر سر  
هم یافت اینجا تالیف داده بود هم از وصف شما پس در مثل روضه و عقیده و دین  
بر دوستی و ادحق شما داده باشم ولیکن برونی که مقتضای سعی و جهد من بوده  
نموده ام پس اگر دان نپایمی و نیگویم است پس کن از نزد شماست و اگر قصیری  
باشد ان شاء الله تعالی و علی غرض ما را امیدوارم در روز محشر خود را بدانی  
سان و عطا و حمد و سپاس مر خداوند بزرگتر بیاقص هر دو را کامل عطا و جود  
و شکر و حمد و ستایش آن معبود است جلالت لا اله الا هو

اللهم رزقنا من عظيم نواله واجعلنا من المشركين بقاء

ووصاله بن سينا وبننا محمد وآله احمد لله على الاتمام

والصلوة على خير الانام وآله وعترته الكرام

وكان امامه في العاشر من شهر رجب

[illegible]

محراب القلعة

۱۰۸۳

عمر اب ۱



کتاب در هندسه

و در هندسه از کتاب  
عالمی بنویسد  
اسم بنویسد



این کتاب که در هندسه است  
و در هندسه از کتاب  
عالمی بنویسد  
اسم بنویسد



و در هندسه از کتاب  
عالمی بنویسد  
اسم بنویسد



